مَسْمُوعَاتْ

قاضى محمد زاهد

از عبيد الله احرار

«قدس سرهما»

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست
مكتبة الحقيقة



HAKÎKAT KİTÂBEVİ
Darüşşefeka Cad. 53 P.K.: 35 34083
Tel: 0212 523 45 56 Fax: 0212 523 36 93
http://www.hakikatkitabevi.com
e-mail: info@hakikatkitabevi.com
Fâtih-İSTANBUL
1996

مَسْمُوعَاتِ
مِيرْ عَبْدُ اْلأَوَّلْ اَلنِّيشَابُورِى

در سال ٩٠٦ هجرى وفات يافت

أَزْ حَضْرَتِ عُبَيْدُ اللهِ أَحْرَارْ

در سال ٨٩٥ هجرى در سمرقند وفات يافت

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول–تركيا

هجري قمري	**هجري شمسي**	**ميلادي**
١٤٣٧	**١٣٩٤**	**٢٠١٥**

قال رسول الله صلّى الله عليه وعلى آله وسلّم (**خيركم من تعلّم القرآن وعلّمه**) وقال ايضا (**خذوا العلم من افواه الرجال**)

ومن لم تتيسّر له صحبة الصالحين وجب له ان يذكّر كتبا من تأليفات عالم صالح وصاحب إخلاص مثل الإمام الرباني المجدد للألف الثاني الحنفي والسيد عبد الحكيم الارواسي الشافعي واحمد التيجاني المالكي ويتعلم الدين من هذه الكتب ويسعى نشر كتب أهل السنة بين الناس ومن لم يكن صاحب العلم أو العمل أو الإخلاص ويدعي أنه من العلماء الحق وهو من الكاذبين من علماء السوء واعلم انّ علماء أهل السنة هم المحافظون الدين الإسلامي وأمّا علماء السوء هم جنود الشياطين[١]

(١) لاخير في تعلّم علم مالم يكن بقصد العمل به مع الإخلاص (الحديقة الندية ج: ١. ص: ٣٦٦، ٣٦٧، والمكتوب ٣٦، ٤٠، ٥٩. من المجلّد الأوّل من المكتوبات للإمام الرّبّاني المجدّد للألف الثاني قدّس سرّه).

تنبيه: إنّ كلاّ من دعاة المسيحية يسعون إلى نشر المسيحية والصهاينة اليهود يسعون إلى نشر الادعاءات الباطلة لحاخاماتها وكهنتها ودار النشر – **الحقيقة** – في استانبول يسعى إلى نشر الدين الاسلامي وإعلائه اما الماسونيون ففي سعي لإمحاء وازالة الاديان جميعا فاللبيب المنصف المتصف بالعلم والادراك يعي ويفهم الحقيقة ويسعى لتحقيق ما هو حق من بين هذه الحقائق ويكون سببا في إنالة الناس كافة السعادة الابدية وما من خدمة اجلّ من هذه الخدمة اسديت إلى البشريّة.

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş.
Merkez Mah. 29 Ekim Cad. İhlâs Plaza No: 11 A/41
34197 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00

مسموعات میر عبد الأول النیشابوری
از حضرت عبید الله أحرار

بســــــم الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لولیه والصلوة علی نبیّه.

حضرت ایشان قدّس الله روحه العزیز میفرمودند: از احادیث نوادر الاصولست[١] که (**جدّدوا ایمانکم بقول لا اله الاّ الله**) حضرت خواجه محمد بن علي حکیم ترمذی قدّس الله روحه فرموده اند امر نبوی مشعرست بآنکه گوییا حقیقت ایمان کهنگی ونقصان می پذیرد ومی باید در تجدید وبها وطراوة آن کوشید وآن بها ونضارت عبارتست از وله وکمال شغف بحضرة حق سبحانه که به سبب تکرار این کلمه حاصل میشود سعی واهتمام می باید نمود تا کسی صاحب وله شود.

میفرمودند: سهل بن عبد الله تستری در سنّ چهار سالگی بود خال او مربّی او بود خواست که او مؤدب شود وملکهٔ قوة صیانت حاصل کند اورا تعلیم کرد که همیشه بملاحظهٔ این معانی باش الله معی الله ناظر الیّ الله شاهدی کمال استعداد او در مرتبهٔ بود که در آن سنّ سرّ معیّت خود بر او آشکارا کردند در آیة کریمه (**اِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا** * فاطر: ٢٨) میفرمودند بعضی کلمهٔ الله را مرفوع خوانده اند ودرین صورت خشیت مراد نیست مراد لازم خشیتیست که آن احترام وتعظیم است یعنی حضرت حق سبحانه عالمانرا بذات وصفات خود بحقایق احکام شرعیّه احترام میکند ومعظم میدارد.

میفرمودند: حقایق شرعیّه منکشف بر اهل تقوی است وبر جمعی که ایشانرا بکثرة صلوات ارتباط سرّی بحضرة نبوی علیه الصّلوة والسّلام حاصل است

(١) مؤلف (نوادر الاصول) محمد بن علي حکیم ترمذی استشهد سنة ٢٥٥ هـ. [٨٦٩ م.]

اهل فسوق وعصیان از دقایق احکام شرعیّه محرومند.

میفرمودند: مشایخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم فرموده اند (الفقیر یحتاج الی کلّ شئ) معنی آنست که فقیر کسی را گویند که بایستهای او دور شده باشد وجز وجه باقی اورا مطلوبی نباشد چونکه جمیع کائنات مظاهر وجه باقی اند وبضرورت وکمال شغف محتاج ومحبت همه باشد واز همه موجودات مقصود خود بیند ودر بعضی اوقات در شرح این کلمه این نوع تعبیر میفرمودند فقیر کسی را میگویند که بایست غیر حق سبحانه از دل او دور شده واورا غیر آن حضرت عز وعلا هیچ مقصودی ومطلوبی نمانده بسبب کمال انجذاب واحراق باطن از کلّ موجودات رشحات جمال آنحضرت می بیند لا جرم پیش همه کائنات متذلّل وخاضع است ودر معنی (الفقیر لا یحتاج إلاّ الی الله) میفرمودند چون بسبب کمال فقر غنی از جمیع ماسوی شده حتی که از خود واوصاف خود لا جرم این وصف خاص که احتیاج است مفقود ومنتفی خواهد بود در آیة کریمه (**وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ** * الانفال: ٣٣) فرمودند: ابن عباس رضی الله عنهما فرموده اند وجود شریعت بمثابه وجود نبوی است صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم همچنانکه بوجود آنحضرت عذاب مرفوع بود بوجود شریعت نیز مرفوع است وبوجود استغفار نیز عذاب نازل نیست استغفار آن نیست که با وجود مخالفت فرمان استغفر الله استغفر الله گویند معنی آنست که امتثال اوامر واجتناب از مناهی نمایند وعلی الدّوام مشتغل باسباب رحمت ومغفرت باشند واز ارتکاب ظلم ومعاصی منع کنند معنی استغفار ستر است جمعی که وجود شریف ایشان بر نهجی است که مردم ازیشان اندیشه ارتکاب ظلم ومعاصی نمی توانند کرد وبسبب ایشان ظلم ومعاصی مستور است مستغفرانند.

میفرمودند: فرموده سلطان بایزید[١] قدّس الله روحه (لوائی ارفع من لواء

---

(١) بایزید بسطامی طیفور توفی سنة ٢٣١ هـ. [٨٤٦ م.] او ٢٦١ هـ. [٨٧٥ م.] فی بسطام

محمّد صلّى الله عليه وعلى آله وسلّم) اكابر در تأويل اين سخن فرموده اند مقصود سلطان از لوائى مرتبه ولايتست ومقصود از لواء محمّد مرتبه نبوت وبحسب مآل همان معنى است كه (الولاية افضل من النّبوة) در سخن حضرت امير المؤمنين علي رضى الله عنه كه (كمال الاخلاص له نفى الصفات عنه) دو معنى ميفرمودند يكى آنكه كمال اخلاص آنست كه بى ملاحظه صفات او صفت رحمانى ورحيمى ومهيمنى اورا پرستى باعث عبادت وتوجّه وصول بآثار صفات حسنى نباشد بلكه ذات من حيث هى باعث باشد معنى ديگر آنكه استيلا وانهماك در شهود ذاتى بدرجهٔ باشد كه از صفات وآثار آن بالكلّية ذاهل وفانى گردد وتعبير ازين حال بنفى الصفات عنه واقع شده. فرمودند اگر چه ظاهر اين كلام مويّد مذهب معتزله مى نمايد ليكن اهل تحقيق اين را دو معنى گفته اند بتقريب آية كريمه (**فَتَبَارَكَ الله اَحْسَنُ اْلخَالقِينَ** * المؤمنون: ١٤) فرمودند حضرت شيخ سعد الدّين حموى[١] قدساروحه فرموده اند حق سبحانه بكمال قدرت ورحمت بعضى آدميان را قدرت خلق كردن داد وبا خود جمع كرد وخودرا بهترين همه داشت وگفته (**فتبارك الله احسن الخالقين**) وشيخ محى الدّين عربى[٢] قدس الله روحه گفته عارف را بعنايت حق سبحانه قدرت وقوت هست كه هر چه خواهد خلق كند وفرق ميان مخلوق حق ومخلوق عبد آنست كه مخلوق عبد باقيست مادامكه اورا در حضرتى از حضرات اثبات كند وباقى دارد بى اين صورت باقى نمى ماند بخلاف مخلوق (حق) عزّ وعلا ميخواستند كه اين سخن را شرحى وبيانى فرمايند سبب نويست مانعى فرصت نشد.

ميفرمودند: امام فخر الدين رازى[٣] قدس سرّه بعد از سى سال معلومات از يكى مقرره خود بر گشته وازين واقعه بسيار متألم شده وگريسته كه اگر همه

---

(١) سعد الدين محمد حموى در سال ٦٥٠ هـ. [١٢٥٢ م.] وفات يافت

(٢) محمد محى الدين عربى توفى سنة ٦٣٨ هـ. [١٢٤٠ م.] فى الشام

(٣) محمد فخر الدين رازى توفى سنة ٦٠٦ هـ. [١٢٠٩ م.] فى هرات

معلومات برين وجه بوده باشد چون كنم يكى از شاكردان ايشان اين صورت پيش شيخ محى الدّين عربى قدس سرّه گفته ايشان بامام نوشته اند كه اگر ميخواهى كه ترا از معلومات خود رجوع نبايد كرد واشيا كما هى معلوم شود مى بايد كه تصفيه وجه خاص كنى (وهو وجه الله فى كلّ موجود وبه تحققت الموجودات).

ميفرمودند: حضرت شيخ محى الدّين قدّس الله روحه فرموده اند جمال بحقيقت حضرت حق راست سبحانه انسان متجمل بيش نيست مى بايد كه بنده على الدوام در مقام اكتساب جمال باشد وحضرت شيخ باين عبارت فرموده اند: (فتارة ينعته سبحانه من صفح وعفو وتجاوز وكرم وبكلّ ما يليق بالرّبوبية وتارة ينعتك من ذلّ ومسكنة وافتقار واستكانة وخضوع وبكلّ ما يليق بالعبودّية) فرمودند اوصاف حقيقئ بنده ذلّ وافتقار است بوصف اصلئ خود ظاهر بودند سبب فيضان جمال است چون جمال وكمال بحسب حقيقت حضرت اوراست سبحانه هرجا رشحهٔ وشمّهٔ ظاهر باشد بايد دانست كه ازان او نيست تا بآن متكبر ومفتخر نگردد كه تكبر بآن مثل تكبر بجامه وزينت عاريتى است.

ميفرمودند: حضرت شيخ محى الدين عربى قدس سرّه فرموده اند كه همگى همت واوقات بايد كه مصروف اذكار وطاعات باشد وخودرا مغلوب ومحكوم احكام مشاهدات نگرداند زيراكه مقتضى وحكم اين موطن وظايف اعمال وبندگى است مشاهدات واحكام آن از قبيل نتايج است موطن نتايج آخرتست اگر بعضى اوقات مشغول ومغلوب مشاهدات باشد .بمقدار اشتغال تعطيل در اعمال كه مقتضاى اين موطن است واقع گردد تعطيل ووظايف اعمال متضمّن تنقيص نتايج شود پس بايد كه سعى واهتمام نمايد كه در هر موطن بحكم آن عمل نمايد.

منقولست كه: امام علي زين العابدين[١] هر شب هزار ركعت نماز ميگزاردند در ديوان اعمال امير المؤمنين علي رضى الله عنهما نظر كردند عمل خودرا بنسبت

---

(١) امام علي زين العابدين توفى مسموما سنة ٩٤ هـ. [٧١٣ م.]

اعمال ایشان بسیار کم یافتند حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند چون دانسته اند که سعادت آخرت منوط باعمال است بتمامی همت سعی نموده اند در معنی حدیث (**لا احصي ثناء عليك انت كما اثنيت**) میفرمودند بر طبق آیة (**وَمَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ** * الانفال: ١٧) یعنی در مقام بقا بالله هیچ چیز مستند بایشان نیست اگر چه ظاهر ازیشان صادرست در معنئ حدیث (**انّه ليغان على قلبي** ...) الی آخر الحدیث میفرمودند استغفار که درین حدیث واقع شده است معانئ بسیار گفته اند لیکن چنین می نماید که بعد از تحقق بمقام نبوت واتصاف ببقاء بعد الفناء که اتم واکمل احوال است آنحضرت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم دانستند که صدور اعمال سابقه درین مرتبه نیست از برای جبر نقصان وتدارك آن استغفار کردند.

میفرمودند: اراده وجه باقی مسخر است کریمه (**وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ** * الکهف: ٢٨) مشعرست باین معنی درین سخن که از بعضی اکابر منقولست (اذا صفت المودّة سقط التكاليف) میفرمودند مراد سقوط کلفتست نه سقوط فرضیة اعمال ورفع تکلیف ونیز فرمودند که وقتی که یقین ومحبت بکمال میرسد بنده مسند افعال نمی ماند آنچه ازو صادرست مستند باو نیست چنانچه از کریمه (**وما رميت اذ رميت**) مفهوم می شود بتقریب ارسال رسل وبعثت انبیا صلوات الرحمن علیهم بعضی سخنان که در تفاسیر مذکورست بیان فرمودند وفرمودند که بعضی بر سبیل اشارت چنین گفته اند که بعثت انبیا ورسل برای ظهور کمال وجمال حق است سبحانه زیراکه مقصود اصلی ظهور اوصاف اوست سبحانه وانبیا صلوات الرحمن علیهم مظهر ومرآتند وجود بشرّیت ایشان عاریت است چنانکه کریمه (**مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطَاعَ الله** * النساء: ٨٠)، (**اِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ اِنَّمَا يُبَايِعُونَ الله** * الفتح: ١٠) مؤید این اشارتست تا آن جماعت که ازلاً بکمال استعداد شرف اهتدا مقرر شده اند ازان مظهر ومرآت کمال وجمال حقیقی ببینند وبسبب صفای استعداد منجذب وبهره مند شوند وهمچنین اند اکابر اولیاء

قدس الله ارواحهم یعنی مظهر ومرآتند وبهمین تقریب خواندند **بیت:**

گر عشق نبودی وغم عشق نبودی * چندین سخن خوب که گفتی که شنیدی
گر باد نبودی که سر زلف ربودی * رخساره معشوق بعاشق که نمودی

میفرمودند: محققان صوفیه گفته اند حقیقت را اعتباری هست که بآن اعتبار هیچ چیز ملحوظ نمیباشد وتعبیر ازان بهویت مطلقه وغیب الغیب کرده اند وکریمه (**اِنَّ الله لَغَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ** * العنکبوت: ٦) اشارت بآن هویت است وحقیقت دران مرتبه مشهود ومرئی نیست وفرمودند شاید که قدمای معتزله بهمین ملاحظه نفی رؤیت کرده باشند ومتأخّرین ایشان از اصل مذهب ذاهل شده چنین گویندکه حالا مشهورست

میفرمودند: یعنی نوشته اند که شیطانرا نیز عرشی است وبر عرش خود مستوی است وبسبب استوا بر عرش هیچکس ازحیطه تصرف وهواجس او خالی نیست واحاطه او نیز بنسبت مجموع ثابت در هیچ مرتبه از مراتب از تأثیر او نجات میسر نیست مگر آن جماعت را که بتشریف اضافت مشرف اند یعنی بندگان خاص که محاط اسم الله اند وبتجلّی وشهود ذاتی مشرف شده اند چون همه عالم ایشانرا مرآت شهود ذاتست درین حال اگر شیطان بسبب استیلا احاطهٔ که دارد ظاهر شود او نیز مرآت ومظهر آن شهود خواهد بود فرمودند که معنئ سخن قدسیه که وجود وساوس وهواجس نسبت با کسی که ببقای بعد الفنا نرسیده است شرك خفیست یعنی حجابست ونسبت با کسی که ببقای بعد الفنا رسیده است شرك نیست ازین سخن معلوم میگردد یعنی ایشانرا از کمال مشاهده مانع نمی آید قدس سرّهم.

میفرمودند: ادای اوامر برای ترتب جزای موعود عبادتست وادا برای اتصاف بشرف امتثال عبودیت وادا بملاحظه بندگی نه از برای ترتّب اجر موعود ونه از برای اتصاف بشرف امتثال عبودت.

وفرمودند: که بعضی گفته اند که عبادت ادای وظایف بندگیست

وعبوديت آگاهی در عبادت وعبودت دوام آگاهی.

میفرمودند: مقصود از ذکر وسائر طاعات ظهور عطش است آنرا که این شرف بنقد حاصل نشد اجر او تمام مؤجّل است.

میفرمودند: حضرت امیر المؤمنین علي رضی الله عنه کمیل را فرمودند (سائل العلماء وخالط الحکماء وجالس الکبراء) اکابر طریقت قدس الله تعالی ارواحهم در معنی این سخن فرموده اند مخالطت ومجالست ارباب ذوق وجمعیت با کسانی که احکام علميّه بر ایشان غالبست پسندیده ومستحسن نیست همنشینی با ایشان سدّ ابواب مواهب میکند ملاقات با ایشان بقدر ضرورت می باید چنانچه سائل العلماء مبین است ومقصود از حکما طائفهٔ اند که احوال قلوب واوصاف آن پیش ایشان معلوم شده وبر موجب آن عمل می نمایند ملاقات وتردّد با ایشان بیشتر از فرقه سابق باید چنانچه خالط الحکماء مشعر است ومجالست وهمنشینی با کبرا باید یعنی کسانی که سرّ ایشانرا تنزّه کلّی از التفات بماسوی حاصل شده وحقیقت ایشان بمقصود حقیقی آرامیده چنانچه مدلول جالس الکبراست.

میفرمودند: درین حدیث قدسی که **(ان ذکرنی فی ملأ ذکرته فی ملأ خیر منه)** شیخ ابوبکر قفال شاشی[۱] قدس الله سرّه چند وجه بیان فرموده اند یکی آنکه خیريّة ملأ بسبب آنست که ذاکر حق است سبحانه وجه دیگر ملأ خیر عبارتست از دلهای مؤمنان وآن خیر است از اشباح یعنی هرکه حق سبحانه را ذکر میکند در ملأ حق سبحانه ملهم میگرداند دلهارا بذکر وثنای جمیل آن شخص که مشرف شده است بذکر.

میفرمودند: در بعضی کتابها فرق میان عبادت وعبودت چنین گفته اند عبادت ادای وظایف بندگیست بموجب شریعت وعبودت حضور وآگاهئ دل است بر نعت تعظیم

میفرمودند: مقصود از خلقت انسان تعبّد است وخلاصه وزبده تعبّد

---

(۱) ابوبکر عبد الله القفال المروزی الشافعی توفی سنة ٤١٧ هـ. [١٠٢٦ م.]

آگاهیست بحق سبحانه در همه احوال بنعت تضرّع وخشوع.

میفرمودند: زمان انقطاع خاطر از غیر درجات دارد بعضی ارفع از بعضی سیر فی الله هرگز منتهی نیست خلاصه وزبده همه عبادات حصول این نسبت است اصحابرا فرمودند شما در حفظ ونگاه داشت نسبت هیچ اهتمام ندارید احتراز از اجنبی واز کسانی که اتحاد نسبتی ندارند بابلغ وجوه مهم است اگر چه داخل طریقه باشند بلکه همصحبتان می باید که در طریق متحّد باشند که اگر دو کس مصاحب شوند که یکی بطریق نفی واثبات مشغول باشد ویکی را بسبب کمال آگاهی باطن از نفی واثبات ایستاده باشد صحبت ایشان مشوش وقت یکدیگرست.

فرمودند که: حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سرّه العزیز در مجلس شریف خود دانشمندی را بحضور وآگاهی مشرف گردانیده بوده اند بطریقهٔ که هیچ زبان وقول در میان نبوده ومهتد بنگاه داشت نسبت وطریقه ساخته بوده اند ایشانرا فرموده اند که در وقتی که باصحاب می نشینید بهمان طریق که اصحاب مشغول می باشند وخاطر جمع می سازند شما نیز مشغول باشید باید که اصحاب غیر طریقه ونسبت خود از شما نه فهمند.

فرمودند: همهٔ اکابر طریقت از همنشینی غیر جنس ومصاحبت کسانی که اتحاد نسبتی ندارند منع فرموده اند حضرت شیخ محی الدین نیز برین اند درین باب مبالغها نوشته اند فرمودند صولت وغیرت در حفظ نسبت بمرتبهٔ باید که مردم که از نسبت بیگانه اند پیش او نتوانند در آمد ونتوانند نشست.

فرمودند: از عبارت اکابر خانواده خواجگان است که میگویند فلان باری آورد یا فلان مرا در بار ساخت وقتی که کسی ملاقات کند که اتحاد نسبتی نداشته باشد اگر چه بطریقی از طرق سلوك مشغول باشد واکابر این خانواده از طریقهٔ هر کس به نسبت تعبیر میفرمایند مثلا میگویند فلان با فلان در نسبت متحدّ است وقتی که طریقهٔ هر دو مراقبه یا جذبه باشد.

وفرمودند كه صحبت مردم اجنبى مانع ظهور جمعيت است ومشوش وقت.

وفرمودند سر وحكمت آنكه ارباب سلوك واهل الله جامه هاى پشمين وخرقه هاى مرقع اختيار كرده اند وتجريد از لباس اهل عرف وعادت لازم مى شمرده اند آنست كه اهل عرف وعادت از همنشينى ايشان استنكاف نمايند ومحترز شوند تا بسبب مصاحبت نسبت جمعيت مفقود نگردد.

وفرمودند كه: روزى سلطان العارفين قدس الله روحه باصحاب نشسته بودند جمعيتى كه هر روز بود يافت نشد تفحص نمودند در ميان اصحاب عصاى بيگانه بغلط مانده بوده آنرا بيرون آوردند جمعيت وحضور خود يافتند وخواجه احمد يسوى[١] قدس الله سرّه با اصحاب خود نشسته بودند حضور وجمعيت هر روزهٔ نمى يافتند ودر ميان اصحاب هيچكس بيگانه نبود بعد از تفحص معلوم شد كه كفش اجنبى مانده بوده است چون آنرا بيرون بردند نسبت جمعيت يافتند.

ميفرمودند: نقلست كه دو درويش عزيمت ملازمت شيخ ابو بكر واسطى[٢] نمودند چون بر در شهرى رسيدند كه حضرت شيخ آنجا ميبود گربهٔ با گربه گفت كه شيخ ابوبكر واسطى مُرد آن درويشان بسبب صفاى احوال وحيات دل در مرتبهٔ بودند كه از اصوات حيوانات مقصود معلوم ميكردند ازين صورت بسيار متألم مى شدند بايكديگر گفتند بهر حال درين شهر در آييم منازل وخانقاه شيخ را زيارت كنيم چون بمنزل شيخ رسيدند حضرت شيخ‌را در حالت حيات وصحت يافتند صورت حال بعرض رسانيدندكه ما از راه دور قصد ملازمت شما كرده بوديم چون بر در شهر رسيديم گربهٔ با گربه چنين گفت ما بسيار متألّم شديم وبايكديگر گفتيم بهر حال بايد كه منازل وآستانهٔ ايشان زيارت كنيم چون آمديم در حال صحت يافتيم حضرت شيخ چون اين قصّه شنيدند بسيار گريستند

---

(١) خواجه احمد يسوى توفى سنة ٥٩٠ هـ. [١١٩٤ م.]

(٢) محمد ابو بكر واسطى توفى سنة ٣٢٠ هـ. [٩٣٢ م.]

وفرمودند وقتی که نسبت وحضور وآگاهی بحق سبحانه مفقود ومنقطع میگردد ابو بکر میّتی است که ممات او معلوم همه حیواناتست.

فرمودند: بتجربه معلوم شد وهمه اکابر نیز تصریح فرموده اندکه مجالست وهمنشینی با کسانی که اتحاد نسبتی ندارند سبب فقدان نسبت است وفقدان نسبت ممات است.

میفرمودند: روز بیعت أمیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بر منبر بر آمدند وزمان مدید خاموش نشستند بعد ازان گفتند شمارا احتیاج بامام فعّال بیش ازانست که بامام قوال.

فرمودند: حضرت مولانا[١] در مثنوی فرموده اند که خود را فعال گفت با وجود آنکه ازیشان بحسب ظاهر هیچ فعل صادر نشده بود بسبب آنکه مراد از فعل تأثیر است وایشان در زمان سکوت وتوجه همه مردم را بر وجه اتم از نسبت جمعیت وآگاهی متأثر گردانیده بودند وباطنهای همه منور شده بود برای تنبیه برین أمر خود را فعّال گفتند باین تقریب اصحاب را فرمودند که چنان بیخبر بودن که آثار ونتایج صحبت وسکوت پیش شما ظاهر نشود سهل می باشد قدر اعمال مردم نمی دانید ودر محافظت وصیانت نتایج صحبت هیچ سعی واهتمام ندارید بسبب بی اهتمامی شما ترك سخنان خوب وترك صحبت واین مصرع خواندند.

دانهٔ گوهر چه ریزی مرغ ارزن خواره را

میفرمودند: سنت برین طریق جاریست که توجه وانتظار دائمی سبب حصول مقاصد است وحصول مرادات از توجه وانتظار دائمی مختلف نیست کفار وبیگانگان از دین باین طریق بمراد میرسند ومهتدی بمصالح خود می شوند.

میفرمودند: برخورداری از طریقهٔ انبیا واولیا ارباب محبت راست بی محبت وبی رعایت آداب ظاهری وباطنی به برخورداری نمی توان رسید.

---

(١) محمد جلال الدین رومی توفی سنة ٦٧٢ هـ. [١٢٧٣ م.] فی قونیه

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین[۱] می گفتند که از طریقهٔ که خانواده خواجگان مقرر داشته اند آنست که هر که پیش ایشان می آید می بینند که بعد از آمدن چه چیز بخاطر میرسد آنچه در خاطر خود لایح شده آن وصف ونعت اوست چون بسبب کمال صفا دل ایشان از ماسوی مصفاست آنچه ظاهر میشود منسوب با ایشان نیست اگر چه آن ظاهر شده تعلق بایمان ومسلمانی دارد از نماز وروزه وتحصیل علوم دینی تعبیر باین طریق میفرمایند که نسبت مسلمانی ودیانت ظاهر شد ونسبت علمی ظاهر شد واگر محبت وعشق ظاهر میگردد میگویند که نسبت جذبه ظاهر شد وکسی که از دیدن ونشستن با او نسبت جذبه ظاهر شود بسیار بسیار عزیز است اعزّ من الکبریت الاحمر.

میفرمودند: اکابر خلاف کرده اند که جبلّت سلاطین بر نهجیست که مقتضی وجود رعیت است با استعداد وجبلّت رعیّت بر نهجیست که مستدعی وجود پادشاه است تحقق آنست که استعداد وجبلّت رعایا مقتضی وجود پادشاه است وبی پادشاه نمیتوانند بود قلیلی از پادشاهان برین سر مطلع شدند وچون دانستند که بحقیقت سبب وصول بسعادت سلطنت وحکومت رعایا اند ایشانرا مولی النعم دانسته رعایت حقوق ایشان باحسن وجوه لازم داشتند در آیة کریمه (**فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ** * الحجر: ۹۴).

فرمودند: بعضی فرق کرده اند میان تبلیغ وصدع وچنین گفته اند که تبلیغ مجرّد رسانیدن است وترتب امتثال شرط نیست (**مَا عَلَى الرَّسُولِ اِلاَّ الْبَلاَغ** * النور: ٥٤) بخلاف صدع که در وی تأثر مأمورین وامتثال ایشان شرط است وبمجرد تبلیغ آنحضرت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم از عهده امتثال بیرون نمی آیند در معنی آیة (**رِجَالٌ لاَ تُلْهِيِهِمْ تِجَارَةٌ ولاَ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ الله** * النور: ۲۷).

میفرمودند: اهل تفسیر دو معنی گفته اند یکی آنکه این آیة در شان

---

(۱) مولانا نظام الدین خاموش از خلفای علاء الدین عطار توفی سنة ۸۳۰ هـ. [۱٤۲۷ م.]

اصحاب صفّه نازلست یعنی برای صحبت پیغامبر صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم ودوام ذکر وتوجّه، بهیچ امر از تجارت وبیع اشتغال ننمودند. معنی دوم آنکه چون ارتکاب شرا وبیع به نیت کفایت مؤنت اهل واولاد وبرای قطع طمع از عباد میکردند ثواب ذکر وطاعات یافتند واین اعمال ایشان از جملهٔ اذکار وطاعات معدود شد ومعنی وی پیش صوفیه آنست که مراد از تجارت خریدن آخرتست بدنیا ومراد از بیع فروختن نفس است ببهشت یعنی بواسطه استغراق واستهلاك در شهود ذاتی از ملاحظه آخرت وبهشت تمام فارغ اند حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند طریقهٔ رابطه ومحبت برای آنست که دل از سایر خواطر وتعلقات پاك وآزاد گردد زیرا که چون محبت بکمال رسید محب را یکتایی بمحبوب حاصل گردد آنچه مراد محبوبست مطلوب ومراد محب شود محب مظهر تجلئ احدیت گردد یا گویم بسبب اتّحاد ویکتایی دل از سایر مرادات اورا استعدادی حاصل شود که بآن استعداد ادراك معنی احدیت تواند کرد.

میفرمودند: از خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی[١] پرسیدم بر سبیل استبعاد که شنیده شد که حضرت خواجه قدس سرّه بعضی مردم را ترغیب بتقید بجمال میفرموده اند ظاهرا غیر واقع بوده باشد فرمودند که واقع بود باز استبعاد نمودم ایشان بیشتر مبالغه فرمودند وگفتند که واقع بود.

میفرمودند: مقصود من از استبعاد آن بود که بیقین وبشرح دانسته شود خدمت خواجه علاء الدین فرمودند که استعداد بعضی مردم در مرتبهٔ نیست که ایشان در اوایل قطع علایق کرده خاطر خود را توانند بمعانی مشغول گردانید بنابر آنکه باستیلای محبت از علایق وعوایق خلاص شوند متوجه جمال میگردانیدند وترغیب میفرمودند. بعد ازانکه خاطر از سایر علاقات پاك شد باندك التفاتی ازان قید میگذرانیدند وبمقصود اصلی مشغول می ساختند حضرت ایشان قدس الله

---

(١) خواجه علاء الدین غجدوانی از خلفای شاه نقشبند بخاری بود

روحه العزيز باين تقريب فرمودند (المجاز قنطرة الحقيقة) **رباعى:**
غازى بدست پور خود شمشير چوبين ميدهد * تا او بدان استا شود شمشير گيرد در غزا
عشقى كه برايشان بود شمشير چوبين آن بود * چون عشق با رحمن فتد شمشير گردد زابتدا

ميفرمودند: (**رَحِمَ اللّٰهُ امْرأً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ**) انبياء واولياء صلوات الرحمن عليهم ورضى الله عنهم چون دانستند كه انانيّت تعيين خاص ايشان منشأ ظلمت وحجابست استغفار لازم دانستند و(**رب اغفر لى**) گفتند روزى پيش اصحاب تشريف آوردند بعضى مردم بيگانه دران مجلس بودند. فرمودند كه شما را على الدوام همنشينى ومصاحبت با مردميست كه از جنس شما نيستند از مصاحبت اجنبى محترز ميبايد بود همنشينى با طوايف مردم يكى از دو طايفه را مباركست يكى جمعى را كه در بحر شهود استغراق وانهماك عظيم داشته باشند اگر بمصاحبت ومجالست ستر احوال خود نمى كنند انهماك ايشان ظاهر مى شود وپيش از وقت مرجع مى شوند زيراكه قرب مسخرست وطائفه ديگر جماعتى اند كه مأمور ومأذون اند بمجالست وبتكميل خلايق تا بسبب همنشينى ايشان باطنهاى مردم بانوار تفريد منوّر گردد بى اين دو ملاحظه همنشينى نشايد مگر دانشمندى را كه مقصود او افاده بود وخواهد كه ببركه او جمعى از علم شرايع بهره مند شود.

ميفرمودند: حقيقت ذكر اقبال وتوجّه كلّى است در جميع احوال.

ميفرمودند: كه مذاق طريقه صوفيّه دولت عظيم است در ميان مردم اندكى يافت ميشوند كه ايشانرا ادراك اين طريقه باشد هر كه باين شرف مشرف است بدل بسيار مغتنم است حضرت شيخ جنيد قدس الله روحه[١] فرموده اند (الايمان بطريقنا هذا ولاية) واز سلطان العارفين قدس سرّه[٢] نيز منقولست كه ايشان خواهر زاده خودرا وصيّت فرموده اند هر كه را بينى كه ايمان دارد بطريق ما ازو

---

(١) جنيد بغدادى توفى سنة ٢٩٨ هـ. [٩١١ م.] فى بغداد

(٢) سلطان العارفين بايزيد بسطامى توفى سنة ٢٦٣ هـ. [٨٧٧ م.]

التماس دعا کن که او مستجاب الدّعوه است یعنی ولی است.

میفرمودند: مقصود از سایر کتب سماوی وشرایع انبیا ظهور نسبت حبّی وانجذابست بآنحضرت سبحانه اگر کسی انواع ریاضات کشد واین معنی به نسبت او منکشف نشود اجیری بیش نیست بنابر اتباع مأجورست لیکن از حقیقت مقصود دورست.

میفرمودند: یکی از ملازمانرا مدتی شدکه شمارا بفلانکس مصاحبت است مؤثر شمایید یا او یا در بعضی اوقات شما ودر بعضی اوقات او در باب الجمع صوفیه نوشته اند اکابر طریقت قدس الله ارواحهم کسی را که کاری میفرمایند کار آن مبتدی حفظ نسبت میباشد تمامی همت او مصروف حفظ نسبت خود است بهیچ وجه خاطر مشغول نمیگرد اند که کسی را از نسبت خود متأثر سازد یا از نسبت مردم متأثر شود.

میفرمودند: که در حدیث آورده شد که **(ما من نبیّ الاّ وله نظیر فی امته)** علما نظیر را بر دو وجه تفسیر کرده اند بمعنی شبیه گفته اند وبمعنی ضد ومقابل نیز چنانچه «لکلّ موسی فرعون». یکی از اصحاب را دیدند که بمطالعه ومقابله مشغول است فرمودند که حال شما ازین صورتها خالی نیست یا اینست که ذکر صفت ذاتی شما شده است وخاطر آرامیده که بهیچ وجه حضور وشهود زائل نمی شود مثل قوّت سامعه وباصره درین وقت اشتغال مبارکست ومتضمن سعادت کلّی یا آنست که ذکر صفت ذاتی نشده وانجذاب واضطراب هست لیکن باین مشغولیت این صورت مستحسن نیست باید که فرصت غنیمت دانسته بجد واهتمام هر اوقات مصروف آن نمایند که ذکر صفات ذاتی گردد که بهیچ وجه نتوانند که از خود دور کنند با وجود انجذاب واضطراب چون توان باین اعمال مشغول بود واشتغال درین حال نامبارکست واگر اشتغال بعد ازانست که انجذاب واضطراب نیست ومعلوم شده اینست که در حقیقت وفطرت روح نیز محبت وانجذاب نیست درین حال اشتغال بعلوم وصرف اوقات بانواع طاعات ومعاملات

ضروریست درین صورت معذورید وقتی که قسم اخیر نیست سعی واهتمام باید کرد وحیات وانفاس عزیز ومغتنم شمرد وچنان کند که ذکر صفت ذاتی گردد که این موهبت اعظم سعادات دنیا وعقبی است وبتقریب این نوع سخنان این بیت بزبان مبارك ایشان بسیار میگذشت **بیت:**

گیرم که جان من برد شحنهٔ اجل * نقش خیال دلبرم ازجان که می برد

میفرمودند: که بعضی اکابر فرموده اند (من قال الله من غیر مشاهدة فهو مفتر) مشاهده عبارت از حضور وآگاهی است بحق سبحانه وآن آگاهی را شهود ووصول ووجود ووقوف قلبی گفته اند ودر طریق خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم در ذکر این آگاهی را شرط داشته اند تا کسی را این حضور وآگاهی بر سبیل دوام نشود اورا از اهل مشاهده نمیگویند از سخنان شیخ جنید است قدس الله روحه در بعضی اوقات چنین میفرمودند (من قال الله من غیر مشاهدة فهو شاهد زور) زبان معبّر بیش نیست ذکر بحقیقت حضور وآگاهی است آنچه برین وجه نیست از درجهٔ اعتبار ساقط است.

میفرمودند: که در کتاب تعرف[۱] مسطور است سبیل المکاسب عند الجنید رحمه الله بالشروط المذکورة فیما سبق سبیل الاعمال المقرّبة الی الله عزّ وجلّ شرط که بیشتر یاد کرد آنست که وقتی که نیت وغرض از کسب توسیع نفقه بود بر اهل واولاد وتعطف وترحّم بر همسایه واعانت مضطر ورفق بفریاد فقراء مسلمین وقطع طمع از مخلوق حکم این کسب واثر ونتیجه او حکم ذکر وتوجّه ومراقبه است آنچه بر اعمال واذکار مقربه مترتب میشود برین کسب نیز مترتب است.

میفرمودند: مقصود از سائر اذکار وعبادات انجذاب وظهور محبت است هر چیز که بر وجه اتمّ واکمل بسبب حصول این دولت است خودرا بتعمّد وتکلّف بران داشتن واجب است تا غایتی که منجر بجذبه شود وجذبه عبارتست از کمال محبت

(۱) مؤلف کتاب تعرف ابو اسحاق گلآبادی محمد بخاری توفی سنة ۳۸۰ هـ. [۹۹۰ م.]

ومیل چنانچه اگر خواهد که بتکلف خودرا بچیز دیگر مشغول گرداند ومیل دهد نتواند واین حالت در طریق خواجگان بشرف التفات ایشان زود میسّر است وآنکه حضرت خواجه بهاء الدین[۱] قدس الله روحه العزیز فرموده اند که ما انتهارا در ابتدا درج میکنم باین معنیست چونکه مقصود وغرض از جمیع اذکار وعبادات ظهور محبت ذاتیه است وقطع علایق کونیه چنانچه دلرا بهیچ چیز از مخلوقات علاقهٔ حبّی نماند اگر این معنی در بدایت حاصل گردد هر آینه نهایت در بدایت مندرج خواهد بود.

میفرمودند: بعضی را در خانه حضور وآگاهی هست ودر بازار نی وبعضی را عکس این کمال آنست که وصف حضور دائمی شود هیچ چیز از کثرت وخلوت حضور اورا زایل نگرداند.

فرمودند: من یك کس را دیدم باین وصف پیری بود بافنده درویش حاجی نام در مرو می باشند از خلفای شیخ محمّد حلاّج بود برادر طریقت شیخ اختیارگاهی که ببازار رفتی برای ریسمان ومصالح کار خود غیر از کاری که برای آن میرفت نمیداشت بنسبت خود آگاه بود واز جمیع چیزها ذاهل هرگز بیمین وشمال ملتفت نمی شد نظر بر قدم داشت.

میفرمودند: که منقولست که ابن عمر رضی الله عنهما روزی در طواف بودند شخصی ایشانرا سلام کرد جواب سلام نگفتند او پیش امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شکایت کرد ایشان از پسر خود پرسیدند که چرا جواب نگفتی گفتند (نری الله فی ذلك المکان) یعنی بسبب غلبهٔ شهود نتوانستم که بجواب مشغول شوم بنابران ایشانرا ارباب طریقت مقدم ومقتدای اصحاب مشاهده گفته اند.

فرمودند: مرا در بدایت عقیده چنان بود که حصول مقصود باز بسته بالتفات عزیزی وکاملیّت بیك نظر والتفات کاملی مقصود میسّر خواهد شد چون ببخارا رسیدم خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی گفتند که آنچه معلوم کرده اید میباید

---

(۱) محمد بهاء الدین نقشبند توفی سنة ۷۹۱ هـ. [۱۳۸۹ م.] فی بخاری

بآن مشغول بود سعی واهتمام دخل عظیم دارد هرچه بی سعی واهتمام حاصل میشود بقا ودوام ندارد شخصی که از جمله ملازمان بود نقل کرد که حضرت ایشان از خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی نقل کردندکه ایشان فرمودند صحبت واختلاط درویشان برای نفع بالنقد می باید سعی واهتمام نمود که آنچه از صحبت حاصل شده از قطع علایق مخلوقات ونسبت حضور وآگاهی بحق سبحانه غایب نشود وفتور بآن راه نیابد وخدمت خواجه علاء الدین فرمودند رحمه الله بر سبیل تمثیل که مثلا از بخارا بعزیمت غجدوان روان شدیم رعایت میکنم ومتفحّصیم تا فلان مکان آن نسبت که از صحبت حاصل شده کم نشود وازان مکان نیز تفحّص واهتمام می نمایم تا فلان موضع که بر سر راه است وازانجا نیز همین نوع سعی واهتمام می نمایم تا رسیدن غجدوان واگر مثلا بصحبت اضداد واستماع اقوال ایشان در نسبت فتور میشود باید که آنچه در صحبت سبب این جمعیت شده بود آنرا پیش خاطر آرد ملاحظه وآگاهی بآن سبب سبب قویست در حصول نسبت.

فرمودند: وقتی که نسبت حبّی منتفی ومعدوم میشود حس مشترك وقوت مخیّله این معنی را تصویر میکنند بموت متعلّق حب ومحبوب را میّت می بیند وفرمودند اگر حس مشترك ضعیف نبودی بایستی که در هر نفس این معنی را درین صورت دیدی.

میفرمودند: هر که بالنقد از صحبت وهمنشینی ما نفعی دارد اورا مبارك باد واگر منتظر است که از ما چیزی بدو خواهد رسید بیهوده اوقات میگذراند ما مردم دهقانیم غیر دهقانی هیچ نداریم ماحریف نسیه نیستیم حاصل آنکه مردمی را که استعداد بر نهجی بود که از آثار وانوار صحبت واقف نمی شدند ومنتظر تلقین وتعیین طریق می بودند معتقد نبودند وآن طور را مستحسن نمی شمردند وآنرا علامت عدم تنبیه وقلت استعداد می داشتند.

میفرمودند: انعقاد مجالس برای یکی از دو چیز می باید برای حصول نسبت

حضور وآگاهی یا برای آنکه مجهولی معلوم گردد وبعضی مجالس بسبب عدم مناسبت افراد قابل آن نیست که معنی اوّل متوقع باشد پس باید کتاب طلبید تا مجهولی معلوم کرد وکتاب می طلبیدند.

میفرمودند: انجذاب بی جمال وانقیاد بی الوهیت نمی باشد جایی که انقیادی باشد که سبب آن انجذاب بجمال نباشد آنجا رشحة از انوار الوهیّت خواهد بود بتقریب کراهت نماز در وقت استوا فرمودند اشارتست بآنکه در وقت استوای شمس حقیقی نماز مرفوع است.

میفرمودند: که اکابر طریقت قدس الله تعالی ارواحهم فرموده اند اعمال باطنی بنسبت اعمال ظاهری مثل جبال رواسی بلند است بنسبت اطلال بهمین تقریب میفرمودند پیش بعضی کبرا زلّت انبیا علیهم الصلوة والسلام مفسرست بشغل فاضل وترك افضل یعنی اشتغال باذکار واعمال باطنی اولی واهم است از نوافل عبادت.

میفرمودند: پیش از وصول بمقام تمکین بی ضرورت سخن نمی باید گفت که همچنانکه خنده بسیار دلرا میمیراند سخن گفتن نیز سبب موت دلست ومقام تمکین عبارت از آنست که حضور وآگاهی وصف ذاتی دل شده باشد که بهیچ وجه زایل نشود چنانچه قوت نور بصر وسمع وصف ذاتی باصره وسامعه است وقتی که حضور وآگاهی درین مرتبه باشد سخن گفتن رواست والاّ متضمّن غفلتست وغفلت موت دل. حیات دل بحضور وآگاهی است به نسبت کسی که در طریق سعی واهتمام بسیار داشته باشد وحفظ اوقات ونسبت جمعیت دائمی بود میفرمودند **بیت:**

آن دارد آن نگار که آنست هر چه هست * آنرا طلب کنند حریفان که آن کجاست

میفرمودند اکابر طریقت قدس الله ارواحهم کسی را خدمت میفرمایند که خواهند عالمی بوجود او معمور ومنور شود واین **بیت** خواندند:

همّت ترا بکنکرهٔ کبریا کشد * آن سقفگاه را بجز این نردبان مخواه

فرمودند: که پیش من آنست که چنین می باید خواند.

خدمت ترا بکنکره کبریا کشد

فرمودند: که بعضی گمان می بردند که اشتغال بنوافل عبادات از خدمت اولی است ثمره خدمت محبّت وتمکّن در دلهاست جبلّت القلوب علی حب من احسن الیها مبین این هرگز ثمرات نوافل باثر وثمره نتیجه خدمت که محبت مؤمنین است برابر نخواهد بود.

میفرمودند: اکابر فرموده اند هر دل که درو غم نیست میباید برید وپیش سگ انداخت که آن دل گوشت پاره است مثل دل حیوانات بیت بساطی خوش است:

جرعه نوشان بلارا شادگامی در غم است * ای خوشا آن دل که در وی سکهٔ غم میزنند

میفرمودند: که حضرت خواجه عبد الخالق[١] قدس الله روحه فرموده اند طریقهٔ ما خلوت در انجمن است خواجه اولیاء[٢] که یکی از خلفای خانواده است میفرمودند خلوت در انجمن آنست که اشتغال واستغراق در ذکر بمرتبهٔ باشد که اگر در بازار در آید هیچ سخن وآواز نشنود بسبب استیلای ذکر بر حقیقت دل.

فرمودند: که بسبب اشتغال بذکر بجد واهتمام در مدت پنچ شش روز کسی باین مرتبه میرسد که همه آوازها وحکایات ذکر نماید وسخنی که خود گوید ذکر شنود بی سعی واهتمام نمیشود.

میفرمودند: امر معروف ونهی منکر بر طریقهٔ می باید که امتثال وانتها مترتب شود (**کلّم الناس علی قدر عقولهم**) واقع است در عهد شیخ عمر باغستانی[٣] قدس الله سرّه خانی از خانان مغول بولایت شاش آمد وحضرت شیخ خواسته اند که اورا از خوردن گوشت خوك منع کند بتفرس معلوم کرده اند که

---

(١) عبد الخالق غنجدوانی توفی سنة ٥٧٥ هـ. [١١٧٩ م.] فی بخاری

(٢) خواجه اولیاء کبیر بخاری از خلفای عبد الخالق غجدوانی است

(٣) شیخ عمر بایزیدی از خلفای علاء الدین عطار است

اگر اورا فرمایند که این گوشت در شریعت محرم است ونمی باید خورد بواسطه رسوخ در کفر وممارست عادات کفره قبول نخواهد کرد حضرت شیخ چنین فرموده اند که خوردن این گوشت بحسب خاصیت بسیار بد ونامبارکست زیرا که ذکور انواع حیوانات از تعرّض باناث نوع خود مانع می آیند غیر ذکور این نوع خوردن گوشت او سلب غیرت وحمیت میکند وفضیله غیرت بیان کرده اند آن پادشاه کافر را بسیار معقول نموده ومتأثر شده جماعت ولشکر خودرا از ارتکاب وخوردن آن منع فرموده وخود امتناع نموده.

میفرمودند: در ذکر وتوجّه بجد کمال اهتمام می باید نمود در اوایل که بذکر مشغول بودم ذکر چنان مستولی شده بود که در بازارها همه آوازها وحکایات ذکر می شنودم تا غایتی که باد وآواز درختان ذکر شنوده می شد اگر در اوایل درین مرتبه اهتمام نکند در آخر چون شود بعضی را نصیحت فرمودند وگفتند کارهارا بجد گیرید واهتمام نمایید که ملکه حاصل کنید وآنچه طالب آنید از جمعیت آنرا ملکه سازید طریقهٔ این خانواده اشرف طرق است وقتی که شما را درین طریقه کمالی نباشد مردم را گمانی شود که تردد ومصاحبت شما بما برای مصالح دنیوی بوده است حیف باشد که خودرا متّهم سازید فرصت ووقت غنیمت است پیش از هجوم مشاغل باید که فرصت جمعیت مغتنم باشد.

میفرمودند: حضرت سید قاسم در وقت شنیدن بانك نماز بسیار متأثر می شدند وآثار تغیّر ازیشان ظاهر می شد وقطرات اشك از چشم ایشان میریخت.

میفرمودند: ایثار را مراتب است مرتبه ادنی آنستکه ما یحتاج دنیوی وجاه دنیا بذل وایثار کند ومرتبهٔ اعلی آنست که ایثار درجات اخروی کند با وجود آنکه ایثار از مراتب علیّه است پیش اکابر طریقت اینچنین کس معلول است زیراکه او خودرا صاحب ملك دانسته ومستحق درجات داشته وکمال آنست که او هیچ چیزرا منسوب بخود ندارد وخودرا مستحق هیچ ندارد بلکه خودرا نه بیند.

میفرمودند: یکی از انبیا علیهم الصلاة والسلام وحی آمد که امشب از میان امّت خود بیرون رو که بسبب نا فرمانی بر ایشان عذاب نازل است آن پیغامبر بیرون رفت در آن شب هیچ عذاب نازل نشد مناجات کرد خطاب رسید که بت تراشی بیدار بود وبت می تراشید ببرکة بیداریٔ او عذاب نازل نشد.

میفرمودند: صاحب کشف المحجوب[١] آورده است که بفرغانه بدیهی که آنرا سلامکن گویند پیری بود از اوتاد الارض که اورا باب عمر گفتند ودرویشان آن دیار مشایخ بزرك را باب خوانند ومر اورا عجوزهٔ بود فاطمه نام قصد زیارت وی کردم از اوزکند چون نزدیك او اندر آمدم گفت بچه آمدی گفتم تا شیخ را به بینم بصورت ووی بمن نظری کند بشفقت گفت ای پسر من خود را از فلان روز که ترا می بینم وتا این زمانت غایب نگرداندمی خواهمت دید چون روز وسال شمار کردم آن روز ابتدای توبه من بود گفت ای پسر سپردن مسافت کار کودکان است تو ازین پسر زیارت بهمت کن که شخص کرای آن نکند که آنرا زیارت کنند که در حضور اشباح هیچ چیز نیستند گفت ای فاطمه آنچه داری بیار تا این درویش بخورد طبق انگور تازه بیاورد ووقت آن نبود وبران رطبی چند وبفرغانه رطب ممکن نبود.

میفرمودند: که بر خورداری از طریقه خواجگان کسی راست که از ایذا وخواری نرمد ومضطرب نشود صبر وتحمّل را شعار خود سازد آنهاکه ایشانرا مذاق این طریق است در هنگام فتور نسبت مقدار دوسه فرسخ کما بیش رفته باشند که شاید که کسی ایشانرا خواری کند وایذا رساند تا بسبب آن الم وغم نسبت خود یابند عادت برین جاریست که در حین حرارت غضب فتور میرود جمعیت خود می یابند.

---

(١) صاحب کشف المحجوب ابو الحسن علی بن عثمان بن ابی علی الجلابی الهجویری الغزنوی اللاّهوری المشهور به داتا گنج بخش رحمه الله تعالی توفی سنة ٤٦٥ هـ. [١٠٧٣ م.]

میفرمودند: پیش خدمت مولانا نظام الدین نشسته بودم در نزدیك مترل ایشان حوضی بود آب آن حوض متغیّر شده وبوی ناخوش میآمد در خاطر گذشت که بیرون آیم ایشان فرمودند نسبتی خواستنی است در بیرون آمدن کاری هست که بهتر است ازین صحبت بیرون آمدن خیر ومبارکست واگر کاری بهتر نیست باری درین صحبت صورت عصمتی هست چشم از نظر بنا محرم وکوش از شنیدن بیهوده فارغ است فرمودند که بعد از گفتن ایشان داعیهٔ بیرون آمدن نماند.

میفرمودند: درویش احمد سمرقندی رحمه الله برای تنفیر از غیبت این نوع نصیحت فرمودند وگفتند اگر غیبت میکنید باری لطیفی صاحب جمالی را غیبت کنید چون ذکر شئ متضمّن احضار آن چیزست چه میکنی بشخصی بد صورتی حاضر شدن ودیگر آنرا حاضر گردانیدن این ضرر دنیوی را بخود وباخوان میسند وچون بحسب شریعت نیز مقرر شده که ثواب حسنات منتقل میشود بدیوان عمل غیبت کرده شده ومغتاب له حسنات خودرا منتقل کردان بصاحب جمالی لطیفی. ترا حیف نمیآید که ثمرات ونتایج اعمال بدنی ومالی منتقل بکثیف شود وتو محروم مانی.

میفرمودند: برخورداری از طریقه صحبت کسی راست که از مرادات خود تهی شده وبمراد پیر متحد شده چنانکه از سایر افعال واوصاف خود نمی رمد از اوصاف وافعال پیر نیز نرمد وهیچ نوع اعتراض بر خاطر او خطور نکند واگر برین مثابه نباشد آنچه از صحبت حاصل است بسبب اعتراض نمی ماند در معنی این بیت که **بیت:**

معاشران گره از زلف یار باز کنید * شبی خوش است بدین قصّه اش دراز کنید

چنین میفرمودندکه زلف یار عبارت از اوصاف است وگره عبارت از شهود آن یعنی جمعی که شمارا استعداد آن هست که از اهل عشرت باشید وکل عالم شمارا حامل ومرآت جمال مقصود گردد وسعی واهتمام نماییدکه باستغراق در شهود اوصاف فانی گردد یعنی بانجلا وفنای شهود ذاتی ووصول حقیقی میسر است همچنانکه

شب مانع وساتر اشیاست شهود اوصاف نیز مانع شهود ذاتیست واورا مانند کرده بشب وازان حیثیت که موجب حضور والتذاذ است گفت شبی خوشست.

میفرمودند: اولیای معاشرند واولیای عزلت اولیای معاشر آنها اند که ایشانرا از اذواق طور نبوت بهره تمام است چون کل عالم ایشانرا حامل ومرآت جمال مقصود است بر وجه خاص ایشانرا از معاشرت واختلاط خلایق هیچ زحمت نیست بلکه حضور وعشرتست وچون در هر جزوی از جزئیات عالم جمال مقصود وبه تعیین خاص مشهود ایشانست از معاشرت هیچ ثقلی وگرانی ندارند **بیت:**

راه بوحدت نبرد هر که نشد در طلب * جمله ذرات را از دل واز جان میرود

میفرمودند: شیخ یوسف همدانی[١] قدس الله روحه ذکر علانیه میگفته اند ودر طریقهٔ مشایخ ایشان ذکر علانیه بوده است چون حضرت خواجه عبد الخالق قدس سرّه از حضرت خواجه خضر علیه السلام تلقین ذکر سرّی یافته بوده اند وبا این کیفیت مأمور شده شیخ یوسف تغیر نفرموده اند وفرموده اند که بر وجهی که ازیشان مأمور شده اید مشغول باشید.

میفرمودند: اکابر طریقت قدس الله تعالی ارواحهم فرموده اند که هرکه سلسلهٔ مشایخ خود ونسبت خرقهٔ مشایخ خود نداند مقتدائی را نشاید.

میفرمودند: شیخ یوسف همدانی قدس الله تعالی روحه فرموده اند ذکر خاص الخاص (لا هو الاّ هو) است حضرت ایشان در معنئ این کلمه فرمودند چون غیر در نظر خاص الخاص نمیآید وجمیع اشیا بوحدت حقیقی معلوم ومشهود ایشانست بهر اسم وعنوان که ظاهر میشود حاکم اند که آن حقیقت است وغیر نیست حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز در تحقیق ذکر ودرجات آن چنین نوشته اند که اینجا بدرقه ترقی کند که هستئ موهوم ذاکر در هستئ حقیقئ مذکور نیست شود واینجا بود که ذاکر عین مذکور گردد معنی این سخن پرسیده شد بر سبیل

---

(١) یوسف همدانی توفی سنة ٥٣٥ هـ. [١١٤١ م.] فی هرات

تمثیل فرمودند شخصی را فی الحقیقة احمد نام است لیکن او توهّم کرده که نام او عبد الاوّل است واحمد دیگرست وبعد از سعی وبذل جهد اورا معلوم میشود که او احمد است وهستیٔ او اشتهار او باسم عبد الاوّل وَهْم بوده است واحمد غیر او نبوده است اینجا هستیٔ او باین اسم خاص که هستیٔ موهوم است در هستیٔ حقیقی بگونه احمد نیست ومرتفع میگردد واین معرفت هرگز بجهل متبدّل نیست.

فرمودند: زوال هستیٔ موهوم را فنا گویند ووجود فنا هرگز بوجود عدم ووجود بشریت عود نکند ومعرفت بجهل متبدل نشود.

میفرمودند: که وجود عدم بوجود بشریت ووجود فنا عود بکند امّا وجود فنا هرگز بوجود بشریت ووجود عدم عود نکند ووجود عدم عبارت از انقطاعی است که گهی بعد از توجّه ومراقبه حاصل است آنرا بقا نمی باشد بعد از ساعتی میرود اما وجود فنا که آن حالت معروفست هرگز بجهل متبدل نشود.

میفرمودند: حضرت حق تعالی در وصف پیغامبر صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم فرموده (**مَا زَاغَ ٱلْبَصَرُ وَمَا طَغَى** * النجم: ١٧) تا امّت اقتدا ومتابعت کنند.

فرمودند: بدانی که فرصت غنیمت است حیف باشد که انفاس واوقات عزیز وسیلهٔ سعادت سرمدی نشود درویشی وفقر همین ذکر گفتن نیست درویشی متخلّق شدنست باخلاق نبوی صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم از حلم وکرم وسخا وتواضع وایثار وسائر اوصاف کمال خصوصا دران کوشیدن که دل را بهیچ چیز از مکونات التفات نماند مشایخ طریقت قدس الله تعالی ارواحهم فرموده اند می باید دل از ماسوی صیانت گیرد از بهر آن فرموده اند که دل بمثابهٔ آیینه است هر چیزی که محاذی آیینه شد آیینه بهمان صورت متّصف میشود وقتی که صور ونقوش کائنات از دل محو شد در دل غیر یك حقیقت هیچ نیست وفرمودندکه حضرت شیخ خاوند طهور[١] فرموده اند رو دل از دشمن بر دار دوست را طلبیدن چه حاجتست.

(١) خاوند طهور فرزند عمر باغستانی وجدّ مادر عبید الله احرار است

میفرمودند: وقتی که امری بر حقیقت مستولی میشود چنانچه غیر را گنجایی نمیماند زبانرا بموجب آن اجرا میکند وگویا میگرداند چنانچه ازشیخ حسین منصور رحمه الله واقع شده[١].

میفرمودند: در مجالست با خانوادهٔ خواجگان ووصول بطریقهٔ ایشان جمعیت واطمینان خاطر بسیار زود میشود آنکه حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه میفرموده اند که ما انتهارا در ابتدا درج میکنم باین معنی است که انجذاب وحبّ ذاتی که نهایت همه عبادات ومقاماتست در ابتدا درین طریق حاصل است مقصود از همه عبادات واذکار ظهور حبّ ذاتیست وکمال نسبت انجذاب همه توجّهات وعبادات برای ظهور این نسبت است اگر در نوافل عبادات این نسبت ظاهر نباشد باید ترك کرد اقتصار بر نماز فرض وسنن رواتب مهم است واشتغال باسباب ظهور آن نسبت فرض تا آن زمانکه قوّت بمرتبهٔ رسد که در سایر افعال جمعیت خاطر فوت نشود اجتناب از اسباب غیبت وفتور آن نسبت از اهم مهمات تا غایتی که انتها واجتناب از مجالست کسانی که احکام علمیه بر ایشان غالبست باتمّ وجوه باید کرد زیرا که همنشینی ومجالست ایشان سد ومنع طرق مواجیدست وامام حجة الاسلام[٢] قدس سره فرموده اند جماعتی که در مقام تصفیه باطن وتحصیل جمعیت خاطرند می باید که از مجالست کسانی که احکام علمیه ایشانرا غالبست حذر کند که بحسب خاصیت سبب تفرقه خاطر ومانع ظهور مواهبست اصحاب را باین نوع روش ترغیب فرمودند وباین تقریب گفتند حضرت سیّد قاسم با وجود تحقیقات بسیار وتوحیدات مشغوف بود که هر لحظه خاطر خود را جمع سازد وفهم می شد که بسیار اهتمام دارد که جمعیت واطمینان خاطر فوت نشود.

---

(١) حلاج منصور حسین توفی سنة ٣٠٦ هـ. [٩١٨ م.] فی بغداد

(٢) حجة الاسلام محمد غزالی توفی سنة ٥٠٥ هـ. [١١١١ م.] در طوس[مشهد]

میفرمودند: موفق بحسن ادا وتقریر کسی است که حقیقت او مرآت غیب باشد وزبان مرآت حقیقت.

میفرمودند: بهترین جایها مکانیست که آنجا تصفیهٔ حقیقت ووجه استعداد میسر گردد مکاره محن اگر چه بسیار تلخ است چون سبب صفای حقیقت است مبارك ومتضمن حسن عاقبت است هرچه سبب وصول بدولتهای اخرویست آنرا سعد اکبر میگویند دولتهای عاجلهٔ صوری وقتی مبارکست که وسیله راحت مسلمانان وسبب سعادت ابدی شود یکی از اعزّه بیمار بود به سبب بیماری او بسیار اظهار الم کردند وفرمودند که مردم نیك بسیار مغتنم اند انسان بسر ودستار انسان نیست **بیت:**

گر بصورت آدمی انسان بدی * احمد وبوجهل هم یکسان بدی

هر که از ضعف والم مردم عزیز متألّم نباشد سگی باشد.

میفرمودند: شیخ شاه خال شیخ بهاء الدین عمر[١] با جمعی نشسته بوده اند یکی از موالی هری پیش ایشان می آمده است شیخ شاه که از دور دیده اند باضطراب تمام گفته اند دوید اورا بر گردانید یکی از حاضران گفته فلان دانشمندست شیخ شاه گفته اند هرگز او نیست بعد ازانکه مبالغه کرده اند فرموده اند در چشم من زن سیاه برهنه سینه ها دراز بانواع قبایح مینماید بر گردانیده اند ومطلقا راه ندادند حضرت ایشان قدس الله روحه فرموده اند اهل استقامت این صور ظاهر نمی سازند وبقدر امکان ستر می کنند.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین میگفتند که دانشمندی بمجلس خواجه علاء الدین عطار آمده در آن مجلس حضرت خواجه محمّد پارسا[٢] وخدمت مولانا یعقوب[٣] ومولانا صلاح الدین واصحاب خواجه رحمهم الله حاضر بوده اند

---

(١) بهاء الدین عمر باغستانی فاروقی از خلفای حسن بلغاری است توفی سنة ٦٩٨ هـ. [١٢٩٩ م.] در تبریز

(٢) محمّد پارسا توفی سنة ٨٢٢ هـ. [١٤١٩ م.] در مدینه منوره

(٣) یعقوب چرخی توفی سنة ٨٥١ هـ. [١٤٤٧ م.]

وچنانچه وظيفه وطريقهٔ ايشانست بصفت سكوت مشغول بوده اند بعد از بيرون آمدن كسى پرسيده كه از طريقهٔ ايشان چه معلوم كرديد آن دانشمند گفته كه ظلمتيست خفى يا چنين گفته كه بطلان خفيست درين دو عبارت حضرت ايشان قدس الله روحه العزيز تردّد ميفرمودند. وفرمودند كه خدمت مولانا نظام الدين اين قصّه را نقل ميفرمودند ومى گريستند واستحسان ميكردند كه بسيار خوب گفته بسبب فنا ونيستى كه آنجماعت را بود تقرير وتعبير او مناسب است در آية كريمه (**اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** * الاحزاب: ٣٣).

ميفرمودند: بعضى چنين گفته اند حد وتعزير سادات براى تطهير نيست براى احترام شريعت است چون ايشان بموجب قرآن مطهّر اند.

ميفرمودند: هر يك از انبياى سابق صلوات الرحمن عليهم دقيقهٔ بود بحضرت رسالت صلّى الله عليه وعلى آله وسلّم بتوسط آن مستفيض ومتمّم بودند مرتبهٔ را از مراتب كلّيه.

ميفرمودند: در (فصل الخطاب) مذكورست كه حضرت زكرياى نبى را عليه الصلوة والسلام هر وقت مهمّى بودى توسل بآل عبا نمودى وايشانرا شفيع گردانيدى آن مهم كفايت شدى هر وقت امير المؤمنين علي وامير المؤمنين حسن را ياد كردى اورا فرح ونشاط شدى وقتى كه امير المؤمنين حسين را رضى الله عنهم ياد كردى اورا حزن واندوه شدى بحضرت حق تعالى مناجات كرد وحكمت وسرّ اين حالت پرسيد جبرئيل عليه السلام آمد وگفت سبب حزن واندوه حزن واندوهى است كه در واقعه كربلا خواهد بود حضرت ايشان قدس الله روحه العزيز فرمودند چون يوما من الايام آن است موصوف بحزن وغم خواهد شد در حين تذكّر آن ذات استعداد قبول حزن واتّصاف بآن وصف مدرك ومشاهد ايشان مى شد ازان حال متأثر ميشدند حزن ايشان باين سبب بود[١].

---

(١) مؤلف كتاب فصل الخطاب محمد پارسا از خلفاى شاه نقشنبد توفى سنة ٨٢٢ هـ. [١٤١٩ م.] فى المدينة المنورة

میفرمودند: بعضی برین اند که اهل تمکین را تغیر نیست چون تغیر از صفات نفس است وایشانرا از مقتضیات نفس خلاصی میسّرست هیچ حال را در ایشان تصرف نیست بلکه ایشان در احوال متصرف اند وبعضی فرموده اند که بموجب (**كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ** * الرحمن: ۲۹) ایشانرا هر لحظه وهر ساعت تغیر هست بسبب کمال صفا مظهر آثار جلال وجمالند دل مقدس ایشان تابع فیوضات وارداتست وموصوفست بهر چه موجب وحکم واردست.

میفرمودند: عزت ونفاست نگینه آن اقتضا کند که محل را تابع او گردانند هرگز نگینه را تابع محل نسازند.

میفرمودند: اکابر طریقت قدس الله ارواحهم مریدان ومبتدیانرا بتهذیب وتحسین اخلاق نمیفرمایند بامری میفرمایندکه بوساطت آن دل محل سلطان جذبه شود چون دل محل این موهبت شد سایر سعادات ببرکة وتبعیت آن بر وجه احسن وایسر حاصل است

میفرمودند: اشتغال بمطالعه وتحصیل بملاحظهٔ آن که سبب حصول مقصود حقیقی گردد هیچ مانع نیست وسبب نورانیت وجمعیت باطن است در همه اعمال واحوال باید که سر مرتبط بمقصود حقیقی باشد.

میفرمودند: خردان که بتحصیل مشغولند واوقات ایشان مصروف قواعد صرف ونحو است تدبیر چون کنند که فطرت اصلی متغیر نشود وحجاب کلّی حاصل نشود حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند وچنین گفته اند استاد باید که از تعلیم وتفهیم سبق از سخنان وطریقهٔ این طائفه گوید وترغیب وتشویق نماید اگر درین باب اهمال واقع نشود صفای فطری باقی ماند فرمودند اگر روحانیت غالب باشد باشتغال بعلوم ظاهری صفای فطرت زایل نمیشود.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین علیه الرحمة فرمودند که کرتی حضرت خواجه علاء الدین عطار قدس الله روحه مرا امامت فرمودند در وقت قراءت واردی مرا در یافت حضرت خواجه بر یمین من ایستاده بودند بنابر موجب طریقه ورعایت

ادب در نماز بجانب ایشان مایل شدم وباطنا تواضع نمودم زیراکه ادب واحترام اکابر چنان اقتضا کند که مرید مطلقا خودرا در میان نه بیند وخودرا در هیچ محل باستقلال قابل فیض ووارد نشناسد وهمه را بوساطت متابعت واز برکات خدمت بیند وباین تقریب مثنوی را نقل فرمودند که به نسبت بعضی از کاتبان وحی پرتو وحی ظاهر شد وپیش از امر بکتابت بعضی آیات نوشت چنان گمان برد که مگر او نیز پیغامبر شده است فرمودند که حضرت ملاّی روم بتقریب این قصّه فرموده که آنچه من میگویم ومی نویسم سخن من نیست فیضی است که فائض بر قطب وقتست بسبب امری ومناسبتی وبرای حکمتی بر زبان قلم من جاریست.

میفرمودند: که خدمت مولانا نظام الدین فرمودند که روزی پیش حضرت خواجه علاء الدین عطّار قدس الله روحه ضعیفه در آمد یکی از امرای ترك که حاضر بود حضرت خواجه باطنا التفاتی فرمودند آن ضعیفه فی الحال افتاد وبیهوش شد ومرا بخاطر آمد که افتادن ضعیفه بسیار سهل مینماید وحضرت خواجه چرا خاطر چنین مشغول سازند فی الحال ازین خاطر پشیمان شدم واستغفار کردم وگفتم مرا باین چکار هر چه میکند عین مصلحت است وچنان می باید حضرت ایشان فی الحال فرمودند مولانا نظام الدین خودرا زود خلاص ساختی حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند ازین سخنان توان دانست که دقائق ادب چگونه رعایت باید کرد حتی که در نماز نباید ذاهل شد. از فتوحات میفرمودندکه عاطس بایدکه بعد از عطسه (الحمد لله ربّ العالمین) گوید چونکه حق سبحانه در قرآن خود را چنین حمد گفته است فرمودند کسی که بعد از عطسه پیش یکی از بزرگان (الحمد لله) گفت اورا گفتند (اتمم کما اتمّ ربّك).

میفرمودند: در کتب اولیاء نوشته اند بعضی اماکن که از انوار عبادت ارباب جمعیت متأثر شده ادای عبادت قلیل دران موضع در درجه وشرف مقدار عبادت کثیرست در مکان دیگر واهل وصول را بآن منازل شریف به مقدار

استعداد وحظ ونصیب است حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند در طریقه اکابر اولیا وارباب طریقت مقررست که وقتی که مبتدی را خلوتی ومنزلی مقرّر می سازند اوّل خود می در آیند وبمقدار حوصلهٔ آنکس خود را جمع می سازند بعد ازان مبتدی می نشیند.

میفرمودند: اگر مسلمانی را به بیند که کاسهٔ شراب بظالمی میدهد می باید که بی تحقیق انکار وطعن برو نکنند وحسن ظن مرتفع ندارند شاید که باین طریق اورا از زنا مانع آمده باشد چون ممکن است که هیچ وجه دیگر نتوانسته باشد که ضعیفه مسلمانی را از ظلم خلاص سازد.

میفرمودند: درویشی خلوت نشستن وبر آسمان بر آمدن ودر کوه وغار بودن نیست درویشی دل خود را از ماسوا جدا ساختن است.

میفرمودند: شخصی را صد تازیانه زدند در نود ونه آه نکرد ونتالید در یك تازیانه نالهای بسیار کرد ازو پرسیدند که دران نود ونه چرا متأثر نشدی وناله وفریاد نکردی گفت در آن مجموع محبوب مشهود من بود بسبب آن از ظاهر جامه من تأثیر او نگذشت ویك تازیانه که در غیبت او بود بظاهر بشره واقع شد فرمودند که در چنین مشاهدهٔ محبوب الم ودرك او محسوس نمیشود کمال التذاذ بمشاهده ساتر الم است.

میفرمودند: اکابر صوفیه فرموده اند اگر کسی را بطریقهٔ نفس وخشونت پیش آید وترك قواعد ادب کند طریقه آنست که دل در مقابلهٔ او دارند وباوصاف دل پیش آیند نورانیت دل ماحی ظلمت نفس است ورافع آن.

میفرمودند: ارسطاطالیس یا افلاطون باسکندر نوشت که ملوك چهارند ملوك هند وملوك یونان وملوك فارس وملوك ترك ملوك هند دانستند که اشتغال به نعم ولذایذ این عالم منقّص لذات وکمال آن عالم است واین متناهی وآن غیر متناهی خودرا ورعایای خودرا از لذاید این عالم صیانت کردند وملوك یونان بهمین ملاحظه

امساك نفس خود كردند وبلذّات اين عالم التفات نفرمودند وملوك فارس ازين ادراك محروم ماندند وخود ورعايا عمر عزيز خود صرف لذّات عالم فانى گردانيدند وملوك ترك نيز در لذّات اين عالم منهمك شدند واز سعادات اخروى محروم ماندند.

ميفرمودند: كه جوانى وفرصت غنيمت است حيف باشد كه انفاس واوقات عزيز وسيلهٔ سعادت سرمدى نشود اين بيت شيخ سنايى[١] خواندند وبسيار بر زبان مبارك ايشان ميگذشت **بيت:**

هر چه از دوست وامانى * چه كفر آن حرف چه ايما

هر چه از دوست دورافتى * چه زشت آن نقش چه زيبا

واين بيت نيز بسيار ميخواندند.

فراق دوست اگر اندكست اندك نيست * درون ديده اگر نيم موست بسياراست

ميفرمودند: كسى را كه كسوت وجود پوشانيدند بايد كه على الدّوام ناظر وملاحظهٔ آن باشد كه وجود او سبب راحت خلق شود سلاطين وامرا از مصاحبت وملاقات او در مقام نفع رسانيدن بمسلمين شوند چيزى نفهميند كه سبب تشويش وايذاى مسلمين گردد ورعايت اين بسيار مشكلست زندگانى بدين وجه بكمال فطانت ورعايت لطف وادب ودانستن دقايق علوم ميسّر گردد.

اصحاب را نصيحت فرمودند كه در باب تعهّد وابقاى نسبت هيچ اهتمام نداريد هر دوسه كه جمع شديد بغير مزاح ومطايبه هيچ كار نداريد مزاح ومطايبه را شرايط است بر نهجى بايد كه لطف طريق را نبرد نشستن شما بطريقهٔ بايد كه كسى مناسبت بشما داشته باشد از نسبت شما متأثر شود آنكس كه مناسبت نداشته باشد ومشوش وقت شما باشد آرام نتواند گرفت وبهمت او را دور سازيد مسخرهٔ هر كس شدن سهل مى باشد رفتن بطرف مردم وقتى مستحسن است كه بتدريج از طور خود بيرون آيد وروز بروز مناسبت او بشما بيشتر شود وآثار

(١) مؤلف (حديقه) حكيم سنائى توفى سنة ٥٧٦ هـ. [١١٨٠ م.] فى غزنه

اهتدا ازو ظاهر شود وبا او مظنّه قبول نسبت توان کرد.

میفرمودند: از مرادات وهوای خود دور بودن ودر تحت فرمان دیگری بودن نردبانیست که بنده بوسیله آن بحق سبحانه میرسد.

میفرمودند: مدت پنج سال در هری بودیم مارا تمنّا می شد که کاشکی ظالمی مارا در شب حبس کند ودر روز غل اندازد وکار فرماید تا بهوای خود نباشیم وبمراد خود بخانهٔ شیخ بهاء الدین عمر نرویم یکی از فرزندانرا نصیحت فرمودند وگفتند اگر ترا می بینم که میخندی مرا بسیار الم میشود که عمر عزیز به بیحاصلی گذرد کسی چگونه خندد وغم واندوه مطلوب باید که این کس را مضطرب وبی آرام دارد با وجود حرمان از کمالات وصرف اوقات بمرادات ومستلذات فانیه عاقل چگونه خندد یقین دانکه اگر در روزی دو نوبت آب سرد بهوای خود می آشامی آن حجابی است که از سعادت اخروی مانع می آید منع دنیا از شما بجهت بخل وخست نیست بملاحظهٔ آنست که شما بمرادات عاجله از سعادت آن عالم محروم نمانید حیف باشد که عمر عزیز شما مصروف مرادات دنیوی شود واز لذّات اخروی ومقصود حقیقی محروم مانید فرزند جزء پدرست هرگز پدر نقصان جزء خودرا راضی نیست زیراکه در نقصان جزء نقصان کل است وقت وفرصت غنیمت است باید اندیشید که بعد از من امثال این سخنان بشما که خواهد گفت وکه تواند گفت حالا که همه اسباب معیشت مهیاست دل خود بهرچیز پریشان ومشغول مدارید وبآنچه اهم است مشغول باشید والاّ پشیمان شوید وپشیمانی سود ندارد بیکی از احفاد بر سبیل نصیحت فرمودند در باب نیاز وتواضع باید که بمرتبهٔ باشی که خودرا از همه کم بینی همه را از خود بهتر دانی واگر بنیاز واعتقاد بسنگ سیاه توجّه کنی البته معنی فایض شود وبهره مند شوی واگر چنانچه سالهای دراز بی وصف اعتقاد ونیاز به پیغامبری مصاحب باشی هیچ معنی فایض نشود وهرگز منتفع نشوی می باید که بمرتبهٔ فقیر باشی که اگر ترا

صد بار تو گویند هیچ نوع تغیر نشود وآنکس را تغیر شما هیچ نگویی واگر عیب شما را گویند می باید که آنرا نعمتی دانید از حق سبحانه که زبانی را گویا کردانیده تا شما را پاك ومطهّر گردانید یا شما را دیده باید که همه افعال واقوال را بحقیقت فعل حق تعالی بیند وهمه او افعال محبوب را محبوب ومستحسن بیند پس باید که بهیچ وجه امثال اینها سبب بیحضوری وتغیر نشود.

میفرمودند: حضرت خواجه پارسا قدس سرّه در فصل الخطاب یا در تفسیر خود نوشته اند (من ادّعى المعرفة و لم يتذلّل للاغنياء فهو مدّع كذّاب) یعنی هرکه دعوای معرفت کند وپیش اغنیا متذلّل نباشد او در دعوای کاذبست فرمودند (الغنيّ) اسم آنحضرتست عزّ وعلا ودر آیة بطریق حصر مذکور است که (**يَا اَيُّهَا النَّاسُ اَنْتُمُ اْلفُقَرَاءُ اِلَى اللهِ واللهُ هُوَ اْلغَنِيُّ اْلحَمِيدُ** * فاطر: ٥١) اهل معرفت در مظاهر نظر دارند ومعاملهٔ ایشان بموجب آن واقع است هر آینه در وقت مشاهدهٔ اوصاف کمال متذلّل باشند فرمودند حدیث (**من تواضع غنيّا ذهب ثلثا دينه**) منافی این سخن نیست بجهة آنکه ضمیر غنیّا صفت او نیست ومحصور است بران حضرت عزّ وجلّ چون او مستند بغیر میدارد نقصان دین باین سبب است. بتقریب مزارات نیشاپور فرمودند که از شیخ ابوحفص[١] حدّاد قدس الله سرّه در مرض اخیر پرسیدند که مرتبه ومقام شما بکه منتقل می شود گفتند گبری هست باو خواهد رسید بعد از فوت ایشان آن نوع سخنان که ایشان میگفتند او نیز میگفت.

میفرمودند: که حضرت بهاء الدین عمر قدس سرّه میگفتند آداب صوفیّه را ملازمان ملوك وامرا دارند وحضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند منقولست که شاه کرمانی بدیدن شیخ ابو حفص حداد نیشاپوری آمد ملازمان شیخ ابو حفص قدس الله سرّه برسم ملازمان پادشاهان در ملازمت شیخ ایستاده بودند شاه کرمانی برسم تعریض گفت (ادّبت اصحابك بآداب الملوك) شیخ ابو

---

(١) ابو حفص عمر حداد توفى سنة ٢٦٤ هـ. [٨٧٧ م.] فى نيشاپور

حفص در جواب فرمودند که (الظاهر عنوان الباطن).

میفرمودند: که حضرت رسالت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم امیر المؤمنین علي را رضی الله عنه وصیت فرمودند گفتند (یا علي وقتی که مردم بانواع برّ واحسان تقرب جویند بحق سبحانه بر تو باد که تقرب جویی بآنحضرت بصحبت عاقل). حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند که عاقل آن نیست که بمصالح یك هفته ویکماهه مهتدی باشد عاقل کسی را گویند که همه اعمال او بر موجب امر وملاحظهٔ معاد باشد وسبب حصول کمال وجمال اخروی گردد وعاقلتر ازین آنکه همگی همّت او مصروف باشد که علاقهٔ غیر حق سبحانه از دل خود دور گرداند تا آنچه مقصود از کتب سماوی عباراتست بالنقد حاصل گردد وآن ظهور نسبت حبّی وانجذاب است بآنحضرت جلّ ذکره.

میفرمودند: که حضرت سید قاسم فرمودند که در خانه مولانا زین الدین ابوبکر تایبادی[١] بودم درویشی بملازمت ایشان آمد خدمت مولانا زین الدین ابو بکر پرسیدند که شیخ خودرا دوستتر میداری یا امام اعظم را آن درویش گفت شیخ خودرا دوستتر میدارم خدمت مولانا زین الدین ابو بکر در غضب شدند وآن درویش را گفتند ای سگ وبخانه در آمدند آن درویش بر خاست وبیرون رفت من همانجا نشستم وبسیار در فکر شدم که سخن وغضب ایشان بنابر اصلی وروایتی است والبته چنین می باید که کسی شیخ خودرا دوستتر ندارد وبعد از ساعتی خدمت مولانا زین الدین ابو بکر بیرون آمدند من پرسیدم که خدمت شما بواسطهٔ آن سخن درویش را غضب کردید او مستحق این مقدار غضب بود خدمت ایشان فرمودند که از غضب وگفتن آن سخن پشیمانم وآن عزیز را عذر خواهی کنیم با خدمت ایشان میرفتیم آن درویش در راه پیش آمد گفت مخدوم پیش شما میرفتم شما بسبب آن سخن مرا غضب کردید وهیچ نپرسیدید که تو چرا شیخ

---

(١) زین الدین ابو بکر تایبادی توفی سنة ٧٩١ هـ. [١٣٨٨ م.]

خودرا دوستتر میداری ایشان فرمودند که جهة بیشتر دوست داشتن چیست درویش گفت سبب آنست که من مدّت در مذهب امام اعظم بودم وخودرا تابع ایشان میداشتم با وجود مرا اعمال ناشایست بود واموری که پسندیدهٔ شریعت نیست از من بسیار صادر می شد از وقتی که اختیار طریقهٔ ایشان کرده ام ودر مقام متابعت شده ام مرا ازان اعمال ناپسندیده هیچ نمانده وببرکة ملازمت ومتابعت ایشان از شرف امتثال احکام شرعیه وسنن واتباع محروم نیستم اگر چنانچه باین سبب شیخ خودرا دوستتر دارم چه عجب باشد خدمت مولانا زین الدین ابو بکر فرمودند می شاید وعذر خواهی کردند ومراجعت نمودند حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند این زیادتی محبت است تفضیل نیست که خلاف طریقهٔ سلف باشد ونشاید لیکن حضرت شیخ خاوند طهور قدس الله روحه در رساله خود نوشته اند اگر کسی گوید من شیخ خودرا از امام اعظم دوستتر میدارم آنکس مبتدعست بتقریب عارضه وبیماریٔ خود فرموده اند اصحاب مارا می پرسند لیکن خاطری ازین جهت در بار نمی بینم پرسشها علی الرّسم است.

میفرمودند: خدمت مولانا عصام الدین را فرزندی بیمار شده بوده است پیش خدمت مولانا نظام الدین به نیازمندی فرستاده اند وفرموده اند که متوقع آنست که فاتحه بخوانند خاطر شریف بر وجهی که مصروف فرمایند که اورا صحتی نشود.

میفرمودند: که در حین نشستن با سلاطین وارباب اقتدار اشتغال به نسبت معنوی مهم است آن نسبت را تصرف وتسلّط عظیم است ترتّب تأثیر وامتثال ازین متخلّف نیست فقیر را برای مهمی پیش پادشاه میفرستادند برسم نصیحت اورا فرمودند در مجلس سلطان بطریقهٔ خواجگان مشغول باش بعد ازان هر چه حق سبحانه بر دل وزبان تو جاری گرداند بگوی.

میفرمودند: خانوادهٔ خواجگان ما متصرف اند هر چه خاطر شریف ایشان میخواهد آن میشود تابع نمی شوند.

میفرمودند: تناول مباحات اطعمه مرد مجرّد را آن مقدار مجوّز است که قوام صلب باشد تا ادای فرایض بر وجه اتم واقع شود اگر ادای سنن بر هیئات قیام میّسر نشود باك نیست اولی واهم احتراز از اسباب طغیان شهوتست مذهب اکابر طریقت قدس الله ارواحهم آنست که اگر بسبب قلّت طعام جمعیت خاطر میسر نگردد ودر کثرت طعام میسر گردد لیکن متضمّن طغیان شهوت باشد اگر مقصود از همه اعمال وعبادات جمعیت خاطرست درین صورت اختیار تفرقهٔ خاطر واجتناب از اسباب طغیان شهوت اهم واولی است.

میفرمودند: درویش احمد سمرقندی مردی بی پروا بود ودر لقمه احتیاطی نداشت لیکن حضرت حق سبحانه بر زبان او بسیار سخنان خوب میگذرانید خدمت شیخ زین الدین قریب بیك هفته وده روز در مسجد حاضر می داشتند واورا میفرمودند که وعظ میگفت ودر ترویج او بسیار اهتمام می نمودند ومردم را میفرمودند که پیش او بیعت کنید بعد از چند گاه از درویش احمد رنجیدند واورا تکفیر کردند ومردم را از وعظ او منع فرمودند چنانچه در مجلس او ده یازده کس بیش نماند وسبب رنجش شیخ آن بود که درویش احمد در آخر وعظ ابیات میخواند واکثر اوقات اشعار سید قاسم میخوانده اند حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز میفرمدندکه مرا بسیار خاطر مائل بود بوعظ درویش احمد بسبب آنکه بسیار سخنان خوب میگفت در مجلس وعظ او شیخ ابو حفص حدّاد نیشاپوری وشیخ ابو عثمان خیری میبایست وبعضی اوقات میفرمودندکه بایستی که در آن مجلس شیخ ابو القاسم وشیخ جنید قدس الله روحهما حاضر بودندی ومیفرمودند این رنجش وغضب شیخ بعد ازان بوده است که من از هری از راه بلخ بجانب حصار وهلفتو رفته بودم ودرآن سفر سه ماه ماندم چون بهری رسیدم صورت حال درویش احمد وکیفیت وعظ برین نهج شده بود حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند خاطر من بسیار مشغول شد ودر آن وقت مرا بدرویش احمد چنان آشنائی نبود او بر روی پل دروازه ملك

مرا پیش آمد گفت بحجرهٔ شما میرویم با او همراه شدیم در خاطر میگذشت که مولانا سعد الدین در خانه باشند یا نی وکلید یافت شود یا نی القصّه بخانه آمدیم درویش بسیار اظهار ملالت وشکایت کرد گفت مرا چنین چنین ایذا رسانیدند ودر وعظ من هیچکس نماند حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند که من گفتم شما در فلان مسجد حاضر شوید ووعظ گوئید مارا خاطر بر آنست که البته مجلس شما را رونق شود بیشتر از بیشتر درویش احمد دران مسجد وعظ گفتن آغاز کرد بعد از چند روز بمرتبه غلبه شدند که ازانجا بمسجد کشاده تر بایست رفت بسه چار مسجد بهمین نوع بایست رفت حضرت ایشان فرمودند که اکثر مریدان شیخ دانسته بودند که من درویش احمد را مدد کردم وقتی که مرا میدیدند بایکدیگر میگفتند که ایشان درویش احمد را مدد کردند ومجلس اورا رواج دادند.

میفرمودند: که درویش احمد دستار مرا طلبید وگفت دستار شما از موجبات تعظیم واحتشام منست والحاح نمود من دستار خود با او دادم بتقریب آنکه توجه خاطر وهمّت را تأثیر عظیم است این سخنان میفرمودند.

میفرمودند: بعضی اکابر فرموده اند همت خلاّق است یعنی همچنانکه وجود خلق از اراده خلاّق متأخّر نیست ترتّب آثار از همت متخلّف نیست وبعضی فرموده اند که چنانکه قرآن معجز است وتحدی با او ممکن نیست وچنانکه (**يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا** * البقرة: ٢٦) وصف قرآن آمده وصفت همت نیز آمده است.

میفرمودند: همت تسلّط وجمع خاطرست بر امر واحد بزرگان گفته اند هر کرا کاری پیش آید میبایدکه مناسب مهم وابتلای خود توجه بحضرت اسمایی نماید مثلا اگر بیمار باشد یا بیماری دارد همگی همّت مصروف حضرت یا شافی نماید واگر اضطرار فقر دارد بایدکه همت او مصروف یا غنیی باشد کمال توجّه بحضرت اسما سبب فوز ونجاتست چون همّت را تأثیر عظیم است وترتّب آثار متحقّق اگر شخصی بموجب عقل وایمان همّت مصروف حصول درجات وسعادات سرمدی گرداند

یهدی به وصف او واگر بحظوظ ومستلذات فانیه صرف گرداند یضلّ به نعت او.

میفرمودند: اکابر مقرّر داشته اند که همچنانکه تحدی ومعارضه با قرآن ممکن نیست معارضه با همّت ممکن نیست اگر کسی معارضه کند البته مغلوب گردد.

میفرمودند: اگر کافری علی الدّوام خاطر خود مرتبهٔ امری دارد بنابر تأثیر همّت مطلوب او میسّر است ایمان وعمل صالح در تأثیر همّت شرط نداشته اند (**اَمَّنْ يُجِيبُ الْمضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ** * النمل: ٦٢) عمومی دارد.

میفرمودند: انبیا علیهم الصلوة والسلام با وجود استغراق در بحر توحید همّت مصروف قمع وقهر اعدا میگردانیدند وکمال سعی واهتمام در محاربات وغزوات می نمودند صرف خواطر در رفع موانع واعدای دین عیب نمی باشد اصحاب تجرید باید که گاه گاه امتحان همّت کند ومعلوم فرمایند که ایشانرا مناسبت بحضرات صفات بچه مرتبه است وهمت ایشان را چگونه تأثیر است شیخ محی الدین عربی قدس الله سرّه نوشته اندکه حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه بکمال همّت رفع تأثیر آتش کرد یعنی چون همت ایشان قوله تعالی (**قُلْنَا يَا نَارُ كُونِى بَرْدًا وسَلاَمًا عَلَى اِبْرهِيمَ** * الانبیاء: ٦٩) مترتّب شد.

در وقت مخالفت امر مزید نزاع ومحاربهٔ سلاطین میفرمودند: در میان مردم شهر واین جمع عظیم اینچنین ظلم وتعدی از پیش نخواهد رفت کسی با همت چون تحمّل کند وسهل باشدکه بر موجب همت ظاهر نشود اگر کسی همت نداشته باشد درین اضطرار که مسلمین را واقع است باید که بهمت شود چون عالم را چاره نیست از بعضی بلندان وسرفرازان شفقت ومرحمت پادشاه وارکان دولت آنست که نصیحت کنند که مخالفت فرمان خدا ورسول نکند ومسلمین را زحمت نرسانند اگر نه زود باشد که پست شوند در مخالفت فرمان غیر پستی هیچ نیست ایشانرا دران مرتبه بلند نمی باید داشت که فرمان خدای ورسول با ایشان نتوان رسانید اگر قبول کنند بقا وتعظیم دولت خود کرده باشند والاّ بمعاونت اصحاب سر

معلوم خواهد شد که حال ایشان بکجا رسد بهمین تقریب فرمودند هر که نظر بعجز وفقیریٔ خود داشته باشد قدرت ورحمت الهی اورا دست وپای دهد وهر که قوّت وقدرت خود بیند اورا زور وقهر الهی بی دست وپای گرداند **نظم**:

این طرفه که در حریم قربش * آن پای نهد که سر ندارد

وین طرفه که در هوای وصلش * آن مرغ پرد که پر ندارد

میفرمودند: در وقتی که یاری یا عزیزی بیمارست اورا بهمت مدد کردن بسیار خوبست مدد بر دو نوع می باشد یك نوع آنکه همت بتمامی مصروف باشد که مرض مرتفع شود نوع دیگر آنکه در وقت مرض تفرقهٔ خاطر بسیار می باشد وبآسانی خاطر جمع نمیشود بهمّت مدد فرمایند که خواطر متفرقه مرتفع شود تا آنچه مقصود اصلی است نصیب عین باشد.

میفرمودند: در وقتی که مدرسهٔ مولانا قطب الدین صدر میبودیم دوسه بیماری که ایشانرا عارضهٔ حصبه بود تعهّد وبیمارداری میکردم به سبب شدت مرض بی شعور بودند جامه ها وبستر ایشان شستنی می شد. من آنها را می شستم ورفع ودفع اذاء ازیشان میکردم واین واقعه زود زود می شد ومرا بسبب بویهای ناخوش وبیماری ولوازم آن عارضه حصبه شد در شبی که تب داشتم دوسه کوزه آب آوردم جامها وبستر بیمارانرا شستم ودر عارضهٔ خود خاطر جمع نمی توانستم داشت وازین سبب بسیار ملول بودم مولانا مسافر بعیادت من آمد وبسیار سخنان گفت وجمع داشتن خاطر را در مرض بسیار آسان داشت مرا بسیار دشوار آمد منتظر می بودم که زود برخیزد تا من از ملالت تفرقه خاطر گردیم بعد از رفتن بسیار گریستم حافظی بود که آوازیم داشت در مزار مولانا قطب الدین قرآن میخواند استماع نمودم بعد از فارغ شدن کسی فرستادم اورا طلبیدم پیش من قرآن خواند آن تفرقها کمتر شد وخاطر فی الجمله جمع شد.

میفرمودند: مردمی که ایشانرا درین طریق سخنان بلند بود در حین رفتن از

دنیا بسیار در مانده می بودند وایشانرا در تشویش میدیدم أمری که حصول آن موقوف بر تعمّل وتکلّف است در وقت بیماری میسّر نمی شود وچون بعارضهٔ بیماری ولوازم آن قوت تکلّف وتأمل وتعمّل مرفوع است جان می باید کَندْ تا ملکهٔ اقتدار حاصل گردد که هیچ چیز مرفوع نشود خدمت مولانا رکن الدین خوافی را در حین رفتن بسیار سعی واهتمام بود در جمع ساختن خاطر وبتشویش بسیار خود را بر معتقد خود می داشتند ونصب عین ساخته بودند.

میفرمودند: سهل بن عبد الله تستری[١] رحمه الله شاگرد شیخ ذو النون[٢] مصری رحمه الله بود مادام که شیخ ذو النون در حیات بود هرگز سخن نگفت وپای خودرا دراز نکرد پرسیدند که شما سخن این طائفه نمی گفتید وپای دراز نمیکردید امروز چون واقع شد فرمودند که مادام که ذو النون قدس الله روحه بر روی زمین بود مرا سخن گفتن نمی شایست وپای دراز کردن امروز ذو النون از دنیا رفت این صورت از من ترك ادب نیست میفرمودند ازین سخن معلوم میشود که ایشان نایب مناب ذو النون بودند.

میفرمودند: شیخ محی الدّین عربی قدس الله روحه نوشته در زمان عبد الله تستری هیچکس بر روی زمین از وی اعلم بالله نبود فرمودند شاید که حضرت شیخ قدس الله روحه باین ملاحظه که زمان در ترقیست وتواند بود که بعد ازیشان اعلم ازیشان یافت شود تخصیص کرده باشند وگفته که در زمان ایشان اعلم بالله ازیشان نبود.

میفرمودند: شیخ حسین منصور ابراهیم خواص را[٣] در بادیه دید از حال او پرسید گفت (اروّض نفسی فی التّوکل منذ ثلثین سنة) ایشان گفتند (اذا افنیت عمرك فی تهذیب نفسك فاین انت من الفناء فی الله).

---

(١) سهل بن عبد الله تستری توفی سنة ٢٨٣ هـ. [٨٩٦ م.] فی بصرة

(٢) ذو النون مصری ثوبان توفی سنة ٢٤٥ هـ. [٨٥٩ م.] فی مصر

(٣) ابراهیم خواص توفی سنة ٢٩١ هـ. [٩٠٤ م.] فی ری

میفرمودند: چون ابراهیم خواص از دنیا رفت شیخ جنید[۱] قدس الله روحه فرمودند توکّل بروی زمین نماند بتقریب خرقه پوشانیدن مشایخ قدس الله ارواحهم میفرمودند الباس خرقه از مستحسنات صوفیه است آنرا اصلی است در میان اکابر صوفیه بسیار بوده چه عجب باشد که جامه را افشانند وکسی را پوشانند درین پوشانیدن حالی با او همراه سازند که زایل نشود وآثار برکات بسیار ماند.

میفرمودند: صحبت با کسی میباید داشت که با او ارتباط کلّی باشد تا سبب وجدان مقصود گردد وآن انجذاب ونسبت حبی است واگر نه چنین باشد نسبت اصلی که اجنبیه وتفرّق است مترتب میشود وسخن امام حجة الاسلام قدس الله روحه که سابقا مذکور شده نقل فرمودند ارباب مواجید واحوال با کسانی که احکام علمیّه ایشان غالب است نه نشیند که همنشینی ایشان سدّ طریق مواهب میکند.

میفرمودند: مردم صالح وزاهد واهل علم بسیار مغتنم اند وما ایشانرا معتقدیم لیکن مناسب طریقه ونسبت ما نیستند در مجالس خاص از آمدن آن مردم بسیار متوحش می شدند وسخنان ارباب عرفان نمیگفتند.

میفرمودند: حضرت پیغامبر صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم فرموده اند (**خمّروا آنیتکم**) اکابر صوفیه قدس الله ارواحهم بر سبیل اشارت فرموده اند بموجب امر نبوی تخمیر وستر اوانئ استعداد در وقت مجالست اضداد وعدم مناسبت افراد واجب ومهم است.

میفرمودند: شیخ محی الدین عربی قدس الله روحه نوشته اندکه پادشاهان وحکّام که مظهر کبریا وجبروت اند مادام که از مقام خود متنزّل نمی شوند بخانه فقیری نمیتوانند آمد واختلاط نمیتوانند کرد بعد از آمدن بر فقیر آنست که از کبریا وعظمت ایشان ذاهل نشود وبتواضع وانکسار ایشانرا در مرتبه ایشان نصب وثبت فرمایند یعنی چندان تواضع وانکسار پیش آرندکه جبروت وعظمت ایشان ظاهر ولایح گردد.

(۱) جنید بغدادی توفی سنة ۲۹۸ هـ. [۹۱۰ م.] فی بغداد

میفرمودند: خدمت مولانا حسام الدین بخاری رحمه الله بسیار طریقه وجمعیت خود را ستر میکردند بآسانی ازیشان ظاهر نمی شد روزی بمن گفتند معنی مراقبه انتظار است ظاهرا مقصود ایشان تنبیه بود.

میفرمودند: در وقت نشستن با سلاطین وارباب اقتدار اشتغال به نسبت معنوی مهم است آن نسبترا تصرّف وتسلّط عظیم است آثار تأثر وامتثال برین مترتب است.

میفرمودند: خدمت مولانا محمّد اسد رحمه الله فرمودند خدمت شیخ زین الدین خوافی قدس الله سرّه دیهی داشتند نزدیك زیارتگاه میخواستند که درویشان خودرا خلوت نشانند وعظی فرمودند ازدحام وکثرت عظیم بود در آخر وعظ فرمودند التماس ودر خواست از عزیزان آنست که هرکرا طریقهٔ ما مستحسن نمود وداخل طریقه ما شد اینجا باشد وجمعی که داخل طریقه نشدند کرم فرمایند بروند تا وحشت بیگانگی واجنبیت ایشان سبب تفرقه درویشان نشود خدمت مولانا محمد اسد فرمودند که مرا این سخن شیخ بسیار بسیار خوب نمود چون من داخل طریق ایشان نبودم فی الحال روان شدم حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند وصیّتی است از اکابر طریقت قدس الله ارواحهم مرید باید که از صحبت اجنبی محترز باشد ومشایخ باید که مریدان خودرا از همنشینی مردم بیگانه منع فرمایند که نشستن با ایشان مفرق نسبت جمعیت است.

میفرمودند: بعضی اکابر طریقت قدس الله ارواحهم در وقت ذکر وتوجه حبس نفس شرط داشته اند این سخن پیش خدمت شیخ بهاء الدین عمر مذکور می شد ایشان فرمودند که حبس نفس طریقهٔ جوکیهٔ هندیه است درین طریق ما حصر نفس شرط است نه حبس نفس خدمت خواجه یوسف پسر خدمت خواجه حسن عطّار شنیده اند که خدمت شیخ بهاء الدین عمر حبس نفس را نفی کرده است بخدمت شیخ نوشته اند که طریقه حبس نفس نفی کرده اند فرموده که هیچکس از مشایخ طریقت باین نفرموده وحال آنکه محقق ومقرّر است که

حضرت خواجه بهاء الدین عمر وخلفای ایشان قدس الله ارواحهم باین حبس نفس میفرموده اند حضرت ایشان میفرمودند که خدمت شیخ بهاء الدین عمر جواب چنین فرموده اند که مقصود ما ازان سخن نفی طور ایشان نبود ودر جواب ابهام واجمال کرده اند.

میفرمودند: عزیزی یکی از مشایخ را دید که مریدان واصحاب همه اغنیا بودند مریدی از مریدان ایشانرا پرسید که خدمت شیخ شمارا از اسما کدام تعلیم وتلقین کرد ومجیرا کدامست آن مرید گفت مواظبت ومداومت ما ومجیرا اسم الوهّاب است بتقریب یکی از اصحاب که آثار ترفه وغنا از خانه ومنزل او ظاهر بود این سخن نقل فرمودند وگفتند گوییا اصحاب ما همه الوهاب گفته اند.

میفرمودند: حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سرّه در فتوحات نوشته که ضعیفهٔ بود از عارفان نود ساله شده واولیا برای استفاضه واستعاذه ملازمت او میکردند من نیز ملازمت او میکردم در طراوت وجمال بمرتبهٔ بود که کأنّها بنت تسع او مرا چنین تعریف میکرد که این جوان هر وقت که پیش من می آید از وی هیچ چیز بیرون نیست وهر وقت که میرود از وی اینجا باقی نیست حضرت قدس الله روحه العزیز فرمودند درین سخن واین تعریف اورا اشارتست بکمال توجّه وکمال تنزیه شیخ قدس الله روحه العزیز میفرمودند خلاصه وزبده ایمان انجذاب الهی است.

میفرمودند خدمت مولانا نظام الدین علیه الرحمة در روز جمعه که عزیمت مسجد جمعه کرده اند بیکی از مریدان گفته اند که هیچکس را مگذارید که در راه ودر مسجد بمن در مقام مصافحه واختلاط شود ودر آن روز ایشانرا حالتی مستولی بوده در راه مسجد شیخی که اورا شیخ حمزه کتّانی میگفتد پیش آمده ودر مقام اختلاط ودر یافتن شده وهمراه ایشان بمسجد رفته آن مرید بسبب تعین شیخ حمزه نتوانسته که منع کند چون خدمت مولانا نظام الدین در مسجد نشسته فرموده

اند شیخ اگر مرید خودرا خواهد که در لحظهٔ بمقصود واصل شود چون میکنند شیخ حمزه ندانست که چه گوید وساکت شده خدمت مولانا نظام الدین فرموده اند از حق تعالی ترسید وازین طریقها توبه کنید وخلق خدارا تشویش مدهید.

میفرمودند: درویشی پیش حضرت خواجه پارسا قدس الله سرّه آمده وبسیار اظهار کشف وواقعه وخواب کرده حضرت خواجه فرموده اند پیش درویشان اسرار وحقایق معلوم می باشد این سخنان که فرمودید راست خواهد بود لیکن این سخن را که **بیت:**

ای مشکل حل حل مشکل * زان سوی ازل به هشت منزل

معنی فرمایید. چون آن درویش از بیان وکشف این نوع سخنان عاری بوده ساکت شده حضرت ایشان قدس الله روحه فرموده اند چنین شنیده شد لیکن از طور حضرت خواجه دور مینماید شاید که درویش در طور خود مبالغ بوده باشد وکمال همان دانسته که او دارد درین صورت تأدیب وتنبیه فرموده باشند حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند میتواند که معنی آن باشد که ازل عبارت از بدایت خلقت عالم باشد وهشت منزل عبارت از صفات ثمانیه ثابته وخطاب کرده باشد مشکل حل حل مشکل را بآنکه ورای این عالم وورای عالم صفاتی.

میفرمودند: این سخن موافق مینماید بسخنی که از شیخ ابوعلي فارمدی[١] قدس الله روحه منقولست که فرموده اندکه سالك میتواندکه متّصف بود باوصاف الهی فهو بعد غیر واصل یعنی تا از عالم صفات عبور واقع نمیشود وصول بمقصد میسّر نیست.

میفرمودند: شنیده شد که میان شیخ سعد الدین حموی[٢] وشیخ علي لالا نقاری واقع شده بوده شیخ ایشان حضرت شیخ نجم الدین کبری[٣] قدس الله تعالی

---

(١) ابو علي فضل فارمدی توفی سنة ٤٧٧ هـ. [١٠٨٥ م.] فی طوس

(٢) سعد الدین محمد حموی توفی سنة ٦٥٠ هـ. [١٢٥٢ م.]

(٣) نجم الدین کبری احمد استشهد سنة ٦١٨ هـ. [١٢٢٢ م.] فی خوارزم

ارواحهم این صورت معلوم کرده اند بهر یك مکتوب نوشته اند ونصیحت فرموده به شیخ علي لالا نوشته اند که از کثرت علوم ومعارف شیخ سعد الدین وبشیخ سعد الدین نوشته اند که از احوال ومواجید شیخ علي لالا نمی اندیشی که با او در مقام نقار وتفاوت خاطر می باشی وحضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند ازین سخن معلوم میشود که احوال شیخ علي لالا بسیار بوده وعلوم شیخ سعد الدین ودر بعضی اوقات این رباعی حضرت شیخ سعد الدین میخواندند **رباعی**:

آنم که جهان چو حقّه درمشت منست * وین قوت حق ز قوت پشت منست

کونین ومکان وهر چه در عالم هست * در قبضه قدرت دو انگشت منست

میفرمودند: یکی از اکابر نوشته که چهار صد از مصنّفات حسین منصور قدس الله روحه مطالعه کردم هیچ چیز نیافتم که دلالت بر عدم استقامت او کند ومنافی عقیده اهل حق باشد.

میفرمودند: که حضرت شیخ سعد الدین حموی قدس الله روحه فرموده که انبیا علیهم الصلوة والسلام واصفان صور الهیّه اند واولیا کاشفان آن صور یعنی هر یك از اعمال شرعیّه از صلوة وصوم وحج وزکوة معنی آنست که فی الحقیقة تعبّد عبارت از تحصیل آن معنی واتّصاف بآنست وتحصیل آن معانئ این صور ممکن نیست بنابر مناسبت وسرّی که میان آن معانی وصور بود ومدرك عقول أنبیا علیهم الصلوة والسلام این صور را برای آن معانی تعیین ووضع فرمودند وآن جمله مکشوفات اولیاست.

میفرمودند: شیخ سراج برمسی را دیده بودم بسیار پیر شده بود در اوّل مرید حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه بوده حضرت خواجه را مادر کلان در حیات بوده وبسیار معّمر شده بود وشیخ سراج خرد سال بوده اورا خادم ایشان ساخته بوده اند حضرت خواجه را باغی بوده در وقت زردالو شیخ سراج بآن باغ رفته خواسته که زردالو گیرد باغبان مانع آمده شیخ سراج گفته باغبان بسیار بی تحملی حضرت خواجه خدا را از ما دریغ نمیدارد تو زردالو از ما

دریغ میداری چون این سخن بحضرت خواجه رسید بسیار استحسانی فرموده اند والتفات ونظر عنایت ایشان بشیخ سراج بیشتر شده حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند در آخر عجب صورتی واقع شده که شیخ سراج از حضرت خواجه اجازت طلبیده وبحج رفته پیش اصحاب مستحسن ننموده در اول به نصیحت ممتنع نشده وبعد از آمدن حج پیش شیخ محمّد حلاّج رفته ومرید شده فرمودند خلفای شیخ محمد حلاّج هفت بودند اوّل شیخ اختیار وهفتم شیخ سعدی.

میفرمودند: شیخ اسحاق گلابادی قدس الله روحه فرموده اند مشایخ واکابر ما تقدّم مریدان را از سه سفر منع فرموده اند از سفر خراسان وسفر یمن واز حج عن الغیر از سفر خراسان بسبب آنکه اوقاف ورباطی مناسب فقرا معین ومبنی نبوده اگر آنجا روند محتاج بکسب شوند یا بأخذ اموال سلاطین واین مناسب فقر نی وازسفر یمن بسبب آنکه آنجا حسن وجمال بسیار می بوده شاید که حفظ نظر نتوانند وجمعیت بتفرقه مبّدل گردد وضرر دینی لاحق شود واز حج عن الغیر بجهة آن ممنوع است که ملاحظه واعمال این طائفه باید که لله باشد نه از برای دنیا ارتکاب میکند اکابر مستحسن نشمرده اند والاّ در مشروعیّه هیچ تردد نیست ومعاونت وامداد از مکارم اخلاق ومستحسنات دین است.

میفرمودند: حقیقت ذکر اقبال وتوجه کلّی است در جمیع احوال.

میفرمودند: خدمت سید قاسم میگفتند دو طائفه بسیار محروم اند واز حقیقت دور یکی علما که معلومات را حصر کرده اند در آنچه ایشان میدانند دوم سادات که بنسبت صوری قانع ومغرور شده اند واز کمالات ونسبت معنوی محروم اند واین دو چیز حجاب کلّی ایشانست.

میفرمودند: حضرت شیخ جنید قدس الله روحه فرموده اند موافقت باخوان در طعام افضل است از اتمام صوم نافله.

میفرمودند: حقیقت استفاده (استعاذه) حسن رجوع است بحق سبحانه

والتجا باو در جميع احوال.

ميفرمودند: خدمت مولانا نظام الدين رحمه الله فرمودند که شريعت وطريقت وحقيقت يك معنى است وچنين تمثيل فرمودند که دروغ گفتن يکى از نامشروعاتست زبان نگاه داشتن از دروغ شريعت است ودغدغه دروغ بتعمل از دل دور کردن طريقت وبرين وجه شدن که هيچ نوع دروغ گفتن در دل نيايد حقيقت ومقصود از شريعت وطريقت حصول اين ملکه است.

ميفرمودند: در حين ذکر ارتباط وآگاهى بمذکور شرط است واين آگاهى را شهود ووصول ووجود ووقوف قلبى ميگويند وتا اين آگاهى بر سبيل دوام نشود اورا از اهل شهود ووجود نگويند.

ميفرمودند: لوازم ومقتضيات بدن حجاب معلومات بعضى ارواح نميشود وآنچه روح را دران عالم مشهود ومعلوم بوده فراموش نشده ودر مرصاد العباد[١] مذکور است که شيخ علي مؤذن ميگفت ياد دارم که جميع ملائکه روح مرا ازان عالم مى آوردند که اورا تعلق دهند ببدن جمعى از ملائکه که ساکنان عالم بالا اند تأسف خوردند وگفتند دريغ که اورا از جوار قدس بعالم سفلى که محل چندين هزار معاصى ومناهى است مى برند از حضرت حق سبحانه وتعالى وتقدس خطاب آمد که سوگند بعزّت وکبرياى من که اگر صد هزار سال در جوار قدس باشد اورا آن شرف وآن قدر نباشد که کوزهٔ آبى از چاهى کشد وبه پيره زنى رساند.

ميفرمودند: از شيخ رکن الدين علاء الدوله[٢] قدس سرّه منقولست که در آخر حيات واقعه ديده اندکه روز قيامتست همه اعمال واذکار وتوجّهات ومراقبات ايشانرا سنجيده اند وچنين معلوم شده که اعانت مظلوم در ايّام وزارت که پيش پادشاه واقع شده بر همه مرجّح است حضرت ايشان قدس الله روحه العزيز فرمودند

---

(١) مؤلف (مرصاد العباد) فارسى نجم الدين ابو بکر رازى توفى سنة ٦٥٤ هـ. [١٢٥٦ م.]

(٢) علاء الدوله رکن الدين احمد سمنانى توفى سنة ٧٣٦ هـ. [١٣٣٦ م.]

چنین مینماید که هیچ کدام از اعمال وخیرات مرتبهٔ امداد واعانت مضطر نداشته باشد تخلیص روحی که در مانده ومضطر ومتألّم باشد کجا واعمال دیگر کجا.

میفرمودند: که پنج سال در هری بودیم بعضی هفته دوسه بار بخانه شیخ بهاء الدین عمر میرفتیم درین مدّت دو نوبت طعام پیش ما آوردند روزی برادر أمیر فیروز شاه محمود شاه نام آنجا آمده بود ظاهرا گوسفندی آش ساخته بودند ما ومولانا سعد الدین[١] بیرون نشسته بودیم پیش ما طعام آوردند یك نوبت دیگر خدمت شیخ بسیب افطار کردند دندانهای ایشان سالم بود سیب بسیار تناول کردند در آن ایّام دندانهای این فقیر درد میکرد من اندك سیبی برسم موافقت خوردم.

میفرمودند: همه اهل تحقیق متفق اند که مرشد را آن مقدار دنیایی که مؤنت مرید کفایت کند مهم است واز شرایط ارشاد وتکمیل شمرده اند زیراکه اگر این مقدار دنیا نداشته باشد بضرورت مرید را اشتغال بدنیا باید کرد وموجب طریقت اشتغال بامر نیست که بسبب آن تمام از دنیا بیگانه شود وبعضی اهل تحقیق فرموده اند شیخ ومرشد باید که صاحب جاه باشد واین را نیز شرط تکمیل داشته اند زیراکه انقیاد وخضوع مرید درین صورت بیشتر است ورکن اعظم در طریق ارادت تسلیم وانقیاد است بر وجه اکمل.

میفرمودند: شیخ محی الدین عربی قدس الله روحه فرموده ارباب فقر وسلوك اگر چه از اشراف قوم باشد مثل ملاّ باید که طریقه ونسبت خودرا بمطالعه وگفت وگوی علوم دینیّه ستر کند اگر استعداد وصلاحیت این اشتغال داشته باشند والاّ بامری از امور دنیوی از بیع وشری ونوعی از انواع مکاسب مشغول باشند وحفظ وستر نسبت خود کنند وخودرا بتجرّد وعدم اشتغال ممتاز نگردانند در معنی این کلمه که (اصحبوا مع الله فإن لم تطیقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله) فرمودند مراد از مصاحبت نزدیك بودن جسمی بجسمی نیست بلکه مقصود

(١) سعد الدین کاشغری مرشد ملا جامی توفی سنة ٨٦٠ هـ. [١٤٥٦ م.]

حضور وآگاهی است که در وقت مصاحبت می باشد یعنی آگاه باشید بحق سبحانه واگر طاقت واستطاعت این معنی نباشد که علی الدوام دل خودرا بحق سبحانه حاضر دارید پس حاضر وآگاه باشید بکسانی که ایشان بحق سبحانه علی الدوام حاضر وآگاهند.

میفرمودند: بعد از نماز پیشین از هری بعزیمت به شیخ بهاء الدین عمر می رفتیم قریب نماز دیگر میرسیدیم شب آنجا می بودیم اکثر شبها در خدمت شیخ بودم ویك شخص دیگر ومن شیخ را گاهی خادمی میکردم شیخ میفرمودند که رسم ولایت شما چنین است که باین طریق خادمی میکند گفتم آری شیخ فرمودند بسیار رسم خوبست چرا ما بآن ولایت نمی رویم فرمودند که از اطوار مشایخ خراسان مرا بسیار طور شیخ مستحسن نمود روز همه وقت نشسته بودند مردمی که می آمدند بهر کس مناسب او اختلاط میکردند وخود را بنوعی ممتاز نکرده بودند احیانا بچله می نشستند.

میفرمودند: شیخ ابو اسحق گلابادی[١] قدس الله روحه در میان استادان وی شیخ ابو القاسم جنید را قدس الله سرّه در علوم ظاهری تعداد کرده اند بعد ازان فرموده اند مقصود من ازین بیان فضایل ومناقب جنید نیست فضایل ومناقب او در غایت وضوح ومستغنی از بیانست مقصود من تنبیه جهّال است تا دانندکه استحکام طریقت بعلوم شریعت مهم است.

میفرمودند: که اولیا موزون می باشند معنی آنست که جمیع اعمال واقوال ایشان دلپذیرست بعضی گمان برده اند که شعر کمال ودیگری موزون خوانند.

میفرمودند: اشتغال صوری بانقطاع معنوی منافات ندارد میتواند که همه دنیا بتصرف کسی باشد واورا هیچ میل ومحبت دنیا نباشد لیکن انقطاع وتجرید صوری مستلزم انقطاع معنوی نیست میتواند بود که فقیری را هیچ چیز نباشد

---

(١) مؤلف (تعرف) محمد بن ابراهیم ابو اسحاق گلابادی توفی سنة ٣٨٠ هـ. [٩٩٠ م.]

بجامه وموزه چندان میل ومحبت باشد که مرا بتمامی دنیایی خود نباشد.

میفرمودند: که اعتراض شآمت عظیم دارد اقل مرتبه حرمان وبی نصیبی است از کمالات ومعترض دلیل است بر دنائت استعداد واخبارست از عدم قابلیت خود.

میفرمودند: هر چند کسی را کمال نزاهت وپاکی باشد باید که خودرا از دیگری بهتر نه بیند داند که اوصافی که اهل خرابات بآن موصوفند اورا نیز هست تا متکبر ومعجب نشود چون منشأ همه نفس است.

میفرمودند: پیش ارباب فقر کار وهنر آنست که از اخوان واصحاب تقصیری وعیبی صادر شود بخود نسبت کند وتنزیه برادران کند ازان عیب حالا اصحاب بتمامیٔ همّت عیب از خود دور میکنند وباخوان منسوب میدارند.

میفرمودند: اکابر اولیا قدس الله ارواحهم مناسب استعداد هر کس کاری میفرمایند چون مقصود اصلی از ذکر وتوجّه ومراقبه ورابطه تخلیه دلست وچون بنسبت بعضی اشخاص وبعضی استعداد نسبت رابطه در حصول تخلیه ادخل دیده اند بدوام ارتباط فرمودند.

میفرمودند: خدمت سید قاسم مولانا عبد الرزاق را گفته اند همان نسبت وطریقهٔ شما خوبست یعنی نسبت رابطه. ببعضی اصحاب الطاف نموده فرمودند شما باعمال صوری التفات اکتفا نکرده اید از طور شما معلوم میشود که شمارا انعقاد معنوی بچیزی هست خودرا دایم بأمری مرتبط میدارید.بما گویید تا دانیم.

میفرمودند: بعضی نوشته اند چون ادریس نبی را صلوات الرحمن علیه بآسمانها بردند ایشانرا شاگردی بود که با ایشان انس ومحبت تمام داشت در فراق بی طاقت شد صورت ایشانرا تصویر کرد وبدیدن خودرا تسلّی وتسکین میداد چون از دنیا رفت ابلیس آن قوم را گفت چیزی که ادریس وشاگرد او می پرستیدند این صورتست وابتدای بت پرستیدن ازان وقتست.

میفرمودند: در آخر حیات انسب آنست که آشنایی ومصاحبت هیچکس نباشد

ابراهیم خواص[۱] قدس الله سرّه از برای تحقیق مقام توکّل در بادیه میرفت خضر علیه السلام پیدا شد واز وی صحبت خواست التفات ننمود با وجود شرف علم لدنّی وچندین هزار فضایل زیرا نخواست که اورا انس وعلاقه خاطر بما سوی شود.

میفرمودند: شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه فرموده اند شنیدن قرآن بآواز خوش وقتی رواست که بمقتضای طبع نباشد.

میفرمودند: امام احمد حنبل[۲] یکی از شاگردان خودرا درس نگفت پرسید که از من چه بی ادبی واقع شده فرمودند دیروز از پیش منزل تو میگذشتم دیدم دیوار خانهٔ خودرا از طرف شارع کاه گل کرده وملاحظه نکردهٔ بمقدار گل از هوای شارع که حق عام است کم میشود معلوم میشود که مقصود تو از علم آخرت نبوده است وقتی که بعلم عمل نمیکنی ووسیلهٔ آخرت نمیسازی تعلیم تو روا نیست.

میفرمودند: همنشینی وصحبت با کسانی که انقطاع بباطن از ماسوی دارند بسیار مؤثّر است اگر چه فی الحال نسبت ایشان ظاهر نیست ولیکن بتدریج سبب انقطاع باطن میشود فرمودند باین نوع تمثیل کرده اند فرزند که متولد شد او روز بروز بلکه ساعت بساعت در نموّ وازدیادست اگر چه مرئی ومحسوس نیست بعد از مدّتی معلوم میشود همچنین است تأثیر صحبت به نسبت همنشینان بتدریج آثار وبرکات آن ظاهر میشود.

میفرمودند: خدمت سیّد عاشق میگفت از بعضی اکابر منقولست که فرموده اند اگر همه دنیا در تصرّف من بودی من اورا صرف میکردم بتحصیل جاهی که بآن توانستمی از منکری نهی کردی حضرت ایشان فرمودند من نیز در بعضی جا دیده ام.

میفرمودند: از سلطان بایزید قدس الله روحه پرسیدند سال شما چندست

(۱) ابراهیم خواص توفی سنة ۲۹۱ هـ. [۹۰٤ م.] فی مسجد ریّ

(۲) امام احمد بن حنبل توفی سنة ۲٤۱ هـ. [۸٥٦ م.] فی بغداد

گفت چهار سال گفتند این چون تواند بود گفت هفتاد سال در غیبت وحجاب بودم چهار سال است اورا می بینم وایّام حجاب را از عمر نتوانم شمرد.

میفرمودند: جمال خدا بسبب قرب عهد مسخرست علاقهٔ خاطر موجب به تمثیلست وصحبت اجنبی مفرق نسبت جمعیت است هر یك ازین سخنان بتقریب میفرمودند ومیفرمودند که دیدن وملاحظهٔ چیزی بنظر استحسان موجب علاقهٔ خاطر ست.

میفرمودند: اکابر فرموده اند در وقت طعام خوردن در حین تناول هر لقمه باید که (القیّوم) گویند تا بنورانیت وبرکت این اسم تعین ومحقق شود که مقوم علی الحقیقة حضرت حق است سبحانه همچنانکه بطعام حفظ وابقای بنده میکند باسباب وطرق دیگر نیز مقوّم است ابقا وحفظ میکند عزیزی بیمار بود وهیچ طعام نمیخورد این سخنان باین تقریب فرمودند.

میفرمودند: خدمت مولانا یعقوب[١] فرمودند حضرت خواجه شاه نقشبند فرموده بودند که بخدمت خواجه علاء الدین عطّار[٢] مصاحب باشید بعد از چند گاه از نقل حضرت خواجه من ببدخشان افتادم وخدمت خواجه علاء الدین در چغانیان می بودند خدمت ایشان باین فقیر نوشتند وصیت خواجه چنین بود که با هم باشیم حالا مصلحت چیست چون مکتوب شریف ایشان رسید من بچغانیان آمدم ودر ملازمت ایشان باشیدم تا آنزمان که خدمت خواجه علاء الدین نقل کردند بعد از سه روز سفر کردم فکر تهیای اسباب آن عالم مهم است احتراز از تضیع اوقات فرض وقت است.

میفرمودند: معاملات أولیا بخلایق بسیار مشکل است طریقهٔ معاملهٔ ایشان آنست که هر چند کسی بایشان بموجب عداوت ایذا وزحمت رسانیده باشد بر

---

(١) یعقوب چرخی توفی سنة ٨٥١ هـ. [١٤٤٧ م.]

(٢) علاء الدین عطار بخاری توفی سنة ٨٠٢ هـ. [١٣٩٩ م.]

وجهی زندگانی میکنند که آنکس را مظنّه میشود که گوییا از ایذا ودشمنی او وقوف ندارند.

میفرمودند: بعضی اکابر فرموده اند سیر مستطیل است وسیر مستدیر سیر مستطیل همه بعد در بعد است وسیر مستدیر همه قرب در قرب سیر مستطیل طلب است مر حق سبحانه را از خارج خود وسیر مستدیر طلب حق است از خود.

میفرمودند: که خدمت سیّد قاسم میگفتند بابو میدانی که چرا درین زمان حقایق ومعارف مثل ایّام سابق ظهور ندارد سبب آنکه تصفیه مثل ایّام سابق نیست بنای تصفیه بر لقمهٔ حلالست واین شرط مرعی نمیدارند واز حال خود خبر میکردند تا وقتی که مرا عارضهٔ بر فلج نبود طاقیه بخیه کشیده میدوختم وازان کسب صرف معیشت خود میکردم بعد از عارضه فلج چند کتابی میراثی داشتم که از آبا واجداد بمن میراث رسیده بود آنرا فروخته ام وبهای آن بتجارتی مشغول گردانیده وحالا نیز معیشت من ازانست بدل ازان وجه است.

میفرمودند: خدمت سید قاسم میگفتند ما چند کس بودیم در سر چشمه دو اربعین نشستیم قوت ما درین مدّت ماهی بود که از آن چشمه حاصل می شد همهٔ ما در یکروز ویك ساعت حضرت نبی را صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم در واقعه دیدیم در یك صورت دو رنك لباس وسیّد میگفتند باین عبارت هر که حضرت نبی دید نه حضرت نبی دید حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند مرا چنین بخاطر می آید گوییا مقصود سیّد آنست که واقعه صدق وراست آنست که آنحضرت را صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم در صورتی بیند که از اوّل تا آخر حیات در بعضی اوقات در آن صورت وهیأت بوده باشند وفرمودند که چنین گفته اند که اگر چنانچه در غیر این صورتها دیده شوند آن صورت شریعت است وکیفیت عمل او بموجب شریعت.

میفرمودند: که مولانا فصیح اعلی که یکی از دانشمندان هری بود در

خواب دیده که پیغامبر صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم در دهلیز خانهٔ او بیمارند خواب خودرا بدرویش احمد سمرقندی گفته درویش احمد در جواب گفته بد منزلی وجایی که شریعت ودین در دهلیز وپایگاه آنجا مقیم وبیمار باشد.

میفرمودند: دیهی است در راه علی آتا که شیخ مودود آنجا می باشید وشخصی خواب دیده که پیغمبر صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم آنجا فوت شده اند خواب خودرا بعزیزی گفته ایشان فرموده اند بدبخت جایی که هیچ سنت پیغامبر آنجا نباشد حضرت ایشان فرمودند که پیش اهل تحقیق آنست که دین وشریعت بمثابهٔ بدن وبنیهٔ حضرت نبویست صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم بهر کیفیت وصورت که آنحضرت دیده میشوند آن صورت عمل اوست بشریعت.

میفرمودند: درویش احمد سمرقندی در وعظ بسیار سخنان خوب میگفت روزی سخنی گفت گمان برد که بعضی میگویند که چرا چنین سخنان باید گفت که کسی نفهمد فی الحال آغاز کرد گفت ازین که تو پست باشی وسخنان خوب فهم نکنی از کجا معلوم که همه همچنین اند شاید که درین مجلس کسانی باشند که فهم کنند همه را مثل خود بی فهم وپست نباید دید. اصحاب را فرمودند اشتغال شما چنانست باید که هیچ اجنبی نتواند که در صحبت شما نشیند باید که سخن رسمی وعرفی یاران شما نتوانند گفت سعهٔ حوصله درین مرتبه که هر کس آنچه داشته باشد اینجای شما ماند معنی ندارد در ولایت ما دو دانشمند بودند که از سخن گفتن خالی نمی بودند اینجای مائی آمدند دیدیم که اوقات با ایشان بسیار ضایع می شود بر وجهی می نشستیم که بهیچ وجه سخن نمی توانستند گفتن قابلیّات واستعداد متفاوتست خودرا متنزّل ساختن بمرتبهٔ که هرکس بی فایده کلی تضییع وقتست.

میفرمودند: مریدرا باید که افعال واطوار شیخ را محبوب دارد هیچ چیز از افعال واقوال شیخ را غیر محبوب نباشد چنانچه همه افعال محبوب محبوبست وغیر

محبوب نمی نماید واگر چنانچه امر غیر محبوب نماید وپسندیدهٔ او نباشد فی الحال ازالهٔ آن کند واندیشد که شاید که درین امر سرّی باشد که من آنرا ندانم وحکمتی ومرا باین چکارست وباین اندیشها آنرا ازاله کند تا سدّی مجارئ فیض نشود وازین ازاله تعبیر باستغفار کرده اند بهمین تقریب فرمودند مریدرا رعایت ادب به نسبت مقتدا از اهمّ مهمّاتست.

میفرمودند: روزی خواجه عبد الله انصاری[١] قدس الله روحه بطریق سهو پای بر مصلای شیخ خود شیخ ابو الحسن خرقانی[٢] قدس سرّه مانده بود وازان استغفار نکرده در ایّامی که در هری بود پیش پادشاه عصر که در بلخ می بود نمودند که او بد مذهب است وملحد ومستحق عذاب وعقوبت حکم شد که ایشانرا بیارند وسنگسار کنند بموجب آن ایشانرا بند کردند وبجانب بلخ می آوردند مردمی که از بلخ بجانب هری میرفتند در راه پیش آمدند گفتند همه اهل بلخ سنگها مهیّا کرده ومنتظرند میگویند زندیقی را می آرند اورا میخواهیم تقربا سنگسار کنیم حضرت خواجه عبد الله ازین واقعه متحیّر شدند وتفکّر وتفحّص نمودند که کدام جریمه سبب این واقعه ومؤاخذه شده بعد از تفکر وتأمّل بسیار بخاطر ایشان رسید که روزی بسهو پای بر مصلاّی حضرت شیخ خود شیخ ابو الحسن مانده بودند وازان صورت اعتذار واستغفار واقع نشده فی الحال در مقام انابت ورجوع شدند واستغفار نمودند در همین شب پادشاه حضرت شیخ ابوالحسن را در خواب دید که ایشان فرمودند عبد الله از جریمه خود استغفار کرد ومن ازو عفو کردم اورا هیچ زحمت وتشویش مرسانید واورا عزیز ومحترم دارید چون از خواب بیدار شد ازین واقعه متأثر شده اشارت وفرمان شیخ را امتثال نموده با همه اعیان واشراف فرموده که حضرت خواجه عبد الله را استقبال نمودند ودر خدمت

---

(١) عبد الله انصاری حنبلی توفی سنة ٤٨١ هـ. [١٠٨٨ م.] فی هرات

(٢) ابو الحسن خرقانی علي توفی سنة ٤٢٥ هـ. [١٠٣٤ م.] فی خرقان

وملازمت ایشان قواعد تعظیم وتبجیل مرعی داشتند وبعد از چند روز ایشانرا باعزاز واکرام بسیار اجازت مراجعت فرمودند.

میفرمودند: مراد ومقصود از خلقت انسان تعبد است وخلاصه ومقصود از تعبد آگاهی است بحق سبحانه در همه احوال بنعت خضوع وخشوع.

میفرمودند: در بیان اوصاف ومعاملات صوفیه نوشته اند (ویؤثرون القلیل ای العطام اللّطیف علی الکثیر الکثیف).

میفرمودند: احتیاط در طعام ورعایت حل وحرمت اینجای شیخ بهاء الدین عمر بیشتر بود از آنجای شیخ زین الدّین مثلا اگر تمغاچی چیزی می آورد میفرمودند تا یکی از فقرا قبول میکرد ورد بخادم میکرد اکثر چنان بود که آن چیز از زمینهای اولاد شیخ میشد اندکی صرف به بلغور خانقاه شدی.

میفرمودند: که خدمت مولانا رکن الدین خوافی پیش ازانکه شیخ زین الدین از درویش احمد سمرقندی اظهار ملالت کند میگفتند درویش احمد ولد صالح شیخ زین الدین است.

میفرمودند: نماز تهجّد ببعضی روایتها هشت رکعت است وپیش خواجگان غیر تحیت وضو دوازده رکعت بشش سلام.

میفرمودند: حاصل طریقهٔ خواجگان دوام اقبالست بحق سبحانه بر وجهی که هیچ کلفت نباشد.

میفرمودند: قبول دلها دلیل تام است در حصول دولت.

میفرمودند: خادم هر چند شرایط خدمت بیشتر مرعی دارد ادب وخضوع وانکسار او زیادت شود وانواع خدمت اورا سبب جرأت نگردد روز بروز حجاب بیشتر شود.

میفرمودند: شیخ بهاء الدین عمر میگفتند در سرای شخصی بعاریت نشسته بودیم شبی در آن سرای را بجرأت وتعجیل کوفت تفحّص نمودیم معلوم شد که

غلام صاحب آن سرایست علی الصّباح از منزل او بیرون رفتیم حضرت قدس الله روحه فرمودند لطافت وغیرت شیخ تحمّل این جواب نکرده است لیکن بایستی که باری ومحنتی کشیدندی وبیرون نرفتندی.

میفرمودند: اوّل باری که بهری رفتیم به چهل دختران رسیدیم بازرگانی بسیار بی جمال بر در رباط نشسته بود چنین فهم کردم که بطریقهٔ ذکر خواجگان مشغول است پرسیدم که این طریقه از کدام عزیز بشما رسیده است چنانچه طریقهٔ مردم بازار وبحار می باشد فی الحال ظاهر کرد وگفت عزیزی هست در هلغتو در ملازمت حضرت خواجه بهاء الدین بود وایشانرا مولانا یعقوب میگویند وبیان مناقب وفضایل ایشان کرد فرمودند چون نزدیك رسیده بودم نتوانستم مراجعت نمود در هری مدّت چهار سال توقف شد خدمت شیخ بهاء الدین عمر در نگاه داشت اهتمام داشتند بعد از چهار سال بجانب هلغتو روان شدم چون بولایت چغانیان رسیده شد بعضی مردم در نواحی چغانیان غیبت خدمت مولانا یعقوب بسیار گفتند ومدّت بیست روز مرا تب سرما شد ونتوانستم که ازانجا زود بیرون آیم ودرین مدّت بیماری بسبب شنودن غیبت فتوری عظیم در داعیهٔ ملاقات بایشان شد آخر الامر با خود گفتم مسافت بعیده قطع کرده ام وباینجا رسیده ام سهل باشد که بایشان ملاقات نکنم چون رفتم وایشانرا دیدم بسیار التفات فرمودند واز احوال پرسیدند وپرسیدند از کجائی گفتم از ولایت شاش گفتند بخدمت شیخ عمر باغستانی نسبتی داری فرمودند که من اخفا کردم وگفتم پدران من مریدان ایشان بودند خدمت مولانا یعقوب فرمودند که حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه بسیار طریقهٔ ایشانرا معتقد بودند ومیفرمودند که در طریقهٔ ایشان جذبه باستقامت جمع است حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند که صباح دیگر که ملاقات کردم بسیار غضب کردند وبخشونت وشدت پیش آمدند فرمودند که آن غضب ایشان بسبب استماع غیبت بود وفتوری که بسبب

آن شده بود اگر چه تصریح نکردند لیکن گفتند سهل باشد که کسی را پیش از دو ماه نه بیند حضرت ایشان فرمودند تعین من آنست که سبب غضب ایشان فتور واستماع غیبت بود بعد از ساعتی باز بطریق لطف پیش آمدند والتفات وعنایت بسیار فرمودند وکیفیّت ملاقات بحضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سرّه بیان فرمودند گفتند چون ببخاری رفته شد وبشرف ملاقات مشرّف شدم وداعیهٔ طلب ازین فقیر معلوم کردند فرمودند که بی اشارت ما کسی را قبول نمیتوانیم کرد امشب ببینم که اشارت چون میشود خدمت مولانا یعقوب فرمودند که آن شب مرا عظیم شبی بود وشرح صعوبت آن شب نمیتوانم کرد چون صباح شد حضرت ایشان فرمودند بشارت مر ترا که اشارت بقبول شد حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند که خدمت مولانا یعقوب بعد از بیان کیفیت ملاقات بحضرت خواجه دست دراز کردند وفرمودند که بیا بیعت کن مرا ازین صورت ثقلی وکراهتی عظیم شد گوییا که ایشانرا اشراقی شد فرمودند که حضرت خواجه دست من گرفته بودند وفرموده که دست تو دست ما است هر که دست تو گرفت دست ما گرفت هر که دست ما گرفت دست حضرت خواجه میگیرد چون این سخن شنیده شد آن ثقل نماند ودست مبارك ایشان گرفتم.

میفرمودند: خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی قدس الله سرّه استغراق غالب داشتند در وقتی که ببخارا رسیدم ایشان نود ساله بودند بمزار حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سرّه پیاده رفته بودم ومراجعت نموده نیمی راه آمده بودم که ایشان پیش آمدند فرمودند که گمان بردیم که شما شب می باشید بنابران آمدیم بهمراهیٔ ایشان باز بمزار آمدیم بعد از گزاردن نماز خفتن فرمودند مرد نیازمندی شاید که احیا کنی وخواب نروی واز نماز خفتن تا صباح نشستند حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند اینچنین آرام بی جمعیت تام میسّر نیست بی کمال جمعیت قوّت بشری وفا نمیکند فرمودند شیخ مزار مرد فقیر بود کاسه آش

آرد بتُرب آورد کاسهٔ که بزرگتر بود آنرا پیش ایشان ماند آن آش را خدمت ایشان تمام رغبت نمودند واز نماز خفتن تا صباح نشستند که احتیاج به بیرون آمدن نشد حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند بسبب آنکه پیاده آمده بودم بمزار ومراجعت نموده نیم راه رفته بودم که خدمت ایشان پیش آمده بودند مرا تعب وماندگی بسیار شده بود لیکن بضرورت موافقت بایست کرد بعد از نیم شب مجال نشستن نماند بهتر آن دیدم که بر خیزم وخدمت ایشانرا خادمی کنم چون شروع نمودم خدمت ایشان فرمودند بار مارا می بردارید گفتم بی مجال نشستن نماند خواستم که راحتی یابم.

میفرمودند: بعد از فوت حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه منکوحهٔ ایشان را در نکاح آوردند چون شب شد آن خاتون تمهید فراش کرد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفتند مرا چه حد ومجال که در بستری که صدیق اکبر رضی الله عنه بوده باشد وپای خود دراز کرده باشد در آیم وتوانم بود مقصود از نکاح آن بود که اوْراد وعبادات ایشانرا معلوم کنم آن خاتون فرمود صدّیق اکبر رضی الله عنه کثیر الصلوة نبود بعد از نصف شب میخاست واندکی نماز میگزارد ومتألّم ومتفکّر می نشست بعد ازان آهی می بر آوردی که ازان بوی جگر بریان می شنیدم امیر المؤمنین عمر مهر ایشانرا دادند وجدا شدند.

میفرمودند: اینجای ما اسباب طاعت وفراغت فی الجمله میسر است اسباب جمعیت را سبب تفرقه وبطالت داشتن نیك نسیت هرگز مارا دو ابریق آب طهارت میسر است پیش از هجوم مشاغل فراغت طاعت غنیمتست.

میفرمودند: که پیش خدمت سید قاسم در آمدم ایشان در مدرسه امیرشاه ملك میبودند یکی از ملازمان ایشان شرح منازل السّایرین[۱] بدو نیم دینار خریده بود وآورده خدمت سیّد بسیار اظهار الم کردند وگفتند در شهری وولایتی که

(۱) مؤلف (منازل السایرین) عبد الله انصاری الحنبلی توفی سنة ٤٨١ هـ. [١٠٨٨ م.] فی هرات

معارف خواجه عبدالله انصاری قدّس سرّه بدو نیم دینار فروشند چون توان بود وچه وچیز طمع توان داشت.

میفرمودند: که دیهی بود که مجاوران حضرت خواجه عبد الله انصاری رحمه الله واولاد شیخ الاسلام شیخ احمد جامی[١] رحمه الله در آن نزاع داشتند هر یك میگفتند که وقف مزار شیخ ماست خدمت سیّد قاسم باولاد شیخ الاسلام احمد جامی مناقب شیخ جامی بسیار گفته اند در آخر فرموده اند با وجود این کمالات اولاد شیخ را نرسد که با مجاوران حضرت خواجه عبد الله مناقشه کنند.

میفرمودند: عبادت تعلّق خاطر است بچیزی بر سبیل دوام بر نعت عظیم هر چیز از مخلوقات که علاقهٔ خاطر باشد برین وجه بحقیقت معبود آن چیز است (**اَفَرَاَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوٰیهُ** * الجاثیة: ٢٣) این معنی دارد.

میفرمودند: که خدمت سید قاسم میگفتند بابو میبایدکه تحقیق اسم خود کنی.

میفرمودند: که از بعضی بآن مقدار ظاهر صورتی که عصمتی داشته باشد راضییم واز بعضی آنکه امور بر وجه احسن صادر نشود راضی نیستیم متوقع آنست که سائر امور ایشان بر وجه احسن واقع شود.

میفرمودند: اصلی ورسمیست مقرّر خلفای حضرت خواجه عبد الخالق را که هر گاه خواهند که ظفر بمرادات یابند حفظ نسبت خود میکنند واز جمله حفظ نسبت آنست که کاری نکنند که سبب کراهت خاطر می شود.

میفرمودند: بسیار جزئیّات را خاصیّت است اگر چنانچه این نسبت شریف را این خاصیت چه عجب.

میفرمودند: حضرت خواجه عبدالخالق قدس الله روحه مریدان واصحاب خودرا فرزندان میگفته اند ومیفرموده اند کسی بچشم حقارت بفرزندان من نظر نکند یعنی بمریدان وگاه میفرموده اند قباپوشان مرا بچشم حقارت نظر نکنند.

---

(١) احمد نامقی جامی توفی سنة ٥٣٦ هـ. [١١٤٢ م.]

میفرمودند: درین طریقه رعایت وحفظ نفس مهم داشته اند یعنی باید که جمیع انفاس بر نعمت حضور وآگاهی مصروف شود اگر کسی محافظت نفس نمیکند میگویند فلان نفس گم کرده است یعنی طریق روش گم کرده است.

بتقریب ثبات واستقامت میفرمودند گفته اند:

هرکه یکجا همه جا هرکه همه جا هیچ جا

میفرمودند: هرچه نسبت بعضی اشخاص وبعضی اعمال دیگرکه هجیرای اوست مؤثّرتر باشد لیکن بسبب دوام مواظبت بدقایق طریق وصول وقربت مهتدی میگردند.

میفرمودند: اگر صد کس یکجهت در امری نشیند ویك کس باشد که باطن مشغول نقوش کونیه باشد تفرقهٔ او بر همه غالب است اجتناب از غیر جنس از اهمّ مهمّاتست.

میفرمودند: وقتی که خاطر متوجّه أمریست چیزهای که سبب فتوری میشود نمی باید شنید همیشه منتظر باید بود که آن مهم بر آید انتظار دائمی واندوه وحزن بدوام را در حصول مطلوب دخل عظیم است.

میفرمودند: خدمت مولانا یعقوب نقل فرمودند که بعضی اکابر گفته اند (ذکر اللسان هذیان وذکر القلب وسوسة) حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند وقتی که حضور وآگاهی بحضرت حق سبحانه بر وجهی باشد که دل آرامیده باشد هر آینه هذیان ووسوسه خواهد بود **بیت:**

چون شدی بر بامهای آسمان * زشت باشد جست وجوی نردبان

چون مقصود از همه عبادات واذکار مع الله است وبعضی اوقات چنین میفرمودند مراد ازین ذکر آنست که از روی غفلت باشد وبنعت حضور وآگاهی نباشد واین وقتیست که سالك مبتدی باشد ونتواند که میان دل وزبان جمع کند والاّ فضل آنست که بزبان ودل ذاکر باشد چنانچه ذکر انبیا واولیا علیهم الصلوة والسلام ورضی الله عنهم بود.

میفرمودند: منتسبان بحضرت خواجه عبد الخالق قدس سرّه که در بازارها میگردند نه بر وجهی اند که بهر آواز وصوت اذکار خود دور مانند ایشان وقتی در بازار می باشند که همه آوازها بگوش ایشان ذکر می آید غیر ذکر هیچ نمی شنوند یکی از مردم شاش که اورا محمّد جهانگیر می گفتند تموّل وجاهی داشت سوری بخاطر آورده واز سمرقند کس فرستاده خوانندهٔ وچنگی وعودی بآن ولایت برده بود در شبی که اجتماع عظیم داشت بضرورت موافقت کسی نزدیك بآن منزل رفته بودم همه آوازهای مردم وعود وچنك ایشان مرا آواز ذکر می نمود وغیر ذکر هیچ نمی شنودم در آن وقت در سنّ هژده سالگی بودم.

میفرمودند: خدمت امیر قاسم بسیار عالی همت بودند وملازمان وکسان ایشان بطریق کسب مشغول بودند آنچه پیدا می‌ساختند بموجب کرم ومرؤت مصروف میشد شفقت وترحّم ایشان بسیار بود اگر شنیدندی که جایی طالب علمی وکسی بیمارست بسیار متألم میشدند از ملازمان کسی بعیادت میفرستادند وبمقدار خرجی تعهّد مینمودند.

میفرمودند: که روزی بمنزل خدمت مولانا نظام الدین رفتم جمعی موالی حاضر بودند وبحث علمی داشتند من سکوت کرده بودم وهیچ نمی گفتم خدمت ایشان فرمودند نسبت صُمت وسکوتی است بینیم این کس بسلوك از مقام طبع گذشته است یا نی اگر گذشته است سکوت اورا خیر ومبارکست واگر از مقام طبع نگذشته است آرام واطمینان او بمقتضای طبیعت است این حالت اورا نامبارکست می باید سخن گفت حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند این سخنان ایشان مرا بسیار خوب نمود وباین سبب بایشان بیشتر ملاقات وملازمت میکردم.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین را لطافت بحدّ کمال بود از احوال واوصاف مردم بسیار زود متأثر می شدند خدمت مولانا نظام الدین فرمودند از مسجد جمعه بیرون آمدم در گوچه ضعیفهٔ میگذشت مرا بآن ضعیفه نسبت حبّی

وتعلّقی ظاهر شد در عقب او روان شدم چند گوچه رفتم غلامی نیز در عقب می آمد تفحص نمودم چنین معلوم شد که آن نسبت وعلاقه آن غلامست وقتی که جدا شدند وبگوچه دیگر رفتند آن علاقه نماند ومن خلاص شدم حضرت ایشان میفرمودند که خدمت مولانا نظام الدین هیچ چیز را ازان خود نمی داشتند میگفتند این نسبت فلان است روزی در شاش نشسته بودند فرمودند نسبت گبران ظاهر شد غالبا فلان کس می آید مرا در بار ساخت بعد از ساعتی آنکس پیدا شد گفتند آمدید نسبت شما ظاهر شده بود حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند روزی در سمرقند پیش خدمت مولانا نظام الدین میرفتم در سر چارسو از مردم شاش کسی آمد وایستاد بمن دوسه سخن گفت از وی اندك بوی شراب می آمد وچون رفتم وپیش خدمت ایشان نشستم فرمودند گاهی شرابکی میخوری گفتم نی فرمودند راست میگوئید شراب خوردن کار شما نیست لیکن نسبت شراب خوردن ظاهر است گفتم در راه کسی با من ایستاد دو سه سخن گفت ظاهرا شراب خورده بود این نسبت او خواهد بود ایشان فرمودند چنین راست میگویی.

میفرمودند: که خدمت مولانا نظام الدین فرمودند بمسجد جامع میرفتم پیش مسجد دو آیت رسیدم پیکری از من ظاهر شد گفتم نظام الدین باز مبتدی شدی تفحص نمودم دیدم ترکی سوار ایستاده دانستم که نسبت اوست آن ترك شیخ خدای قلی بوده.

میفرمودند: که خدمت مولانا نظام الدین فرمودند کسی شیخی میتواند کرد که بوصف محبت در باطن مرید تصرف تواند کرد بی این اقتدار تغیر اوصاف وتبدیل اخلاق مرید مشکل میسّر میشود حضرت ایشان فرمودند از بعضی اکابر پرسیده اند که محبّت چیست گفته اند دخول اوصاف محبوبست بر دل محب.

میفرمودند: یعقوب شیخ پسر کوزلوك شیخ بسیار سفر کرده بود میگفت شیخی را دیدم که مریدان واصحاب خودرا فرموده بود که علی الدّوام هجیرا

ساخته بودند وبآواز حزین میگفتند عیب منست عیب منست عیب منست.

میفرمودند: کوزلوك شیخ با شیخ دیگر در مجلس اوروس خان که پدر براق خان باشد حاضر بوده اند خان بهر دو شیخ عقیده داشته اند هر یك خواسته اند از خوارق عادات چیزی ظاهر سازند آن شیخ دست در درون خرقه برده ودرّی بسیار قیمتی بیرون آورده وپیش خان کشیده وکوزلوك شیخ دست در خرقه در آورده وماهئ تر آب چکان بیرون آورده فرمودند اوروس خان کوزلوك شیخ را بیشتر معتقد شده بسبب آنکه احتمال دارد که آن شیخ درّ بخود همراه داشته باشد.

میفرمودند: مشایخ ملایان اند گاهی که خواهند چیزهای غریب ازیشان ظاهر میشود در آیة کریمه (**وَاَمَّا اْلجِدَارُ فَكَانَ لِغُلاَمَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِى اْلمدِينَةِ**) الی قوله (**وكَانَ اَبُوهُمَا صَالِحًا** * الکهف: ٨٢) میفرمودند بعضی اهل تفسیر چنین گفته اند که میان ایشان ومیان پدر صالح ایشان هفده واسطه بود در تفسیر قاضی[١] مذکور است که میان ایشان هفت واسطه بود[٢] حضرت حق سبحانه ببرکت صلاح جدّ اعلی بهفده واسطه نخواست که ایشان ضایع شوند دو پیغمبر محترم را بتعمیر دیوار امر فرموده.

میفرمودند: طریقهٔ خانوادهٔ خواجگان قدس الله ارواحهم آنست که اگر کسی بنسبت ایشان ادبی وتواضعی بجای آرد بر وجه احسن مکافات آن می کنند اگر چنانچه بزرگی بملازمت حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه می آمد ایشان نیز بخانه او میرفته اند واگر از اسب فرو می آمده ایشان رکاب او میگرفته اند وسواری میساخته فرمودند بموجب آیة کریمه (**وَاِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِاَحْسَنَ مِنْهَا** * النساء: ٨٦) اینست ما نیز بقدر امکان رعایت میکنیم.

---

(١) قاضی عبد الله بیضاوی امام مفسرین توفی سنة ٦٨٥ هـ. [١٢٨٦ م.] فی تبریز

(٢) در تفسیر مظهری وقیل کان بین الغلامین وبین الاب الصالح سبعة آباء وصاحب تفسیر مظهری محمد ثناء الله توفی سنة ١٢٢٥ هـ. [١٨١٠ م.] فی الهند

میفرمودند: ترسایی پیش ملای روم تواضعی کرده ایشان پیش او روی بر زمین مانده اند ومیفرموده اند ترسا میخواهد که از محمّدی تواضع برو کَیْ روا باشد.

میفرمودند: شیخ یوسف همدانی قدس الله روحه فرموده اند اگر حق تعالی کلید هشت بهشت بکسی عطا کند آن مقدار نیست که کلید آن دوست خودرا باو نماید حضرت ایشان فرمودند توان دانست که دوستانی با سایر بر مشتهیات در جنب شرف ولذّت مشاهده چه قدر خواهد بود سایر اعمال را دران عالم جزا مقرّر است آنچه در بهشت هر کس را میسّر است جزای اعمال است یا صورت اعمال بر تقدیر انقطاع معنوی از ماسوی که خلاصه وفذلکه جمیع اعمال است بی جزا نخواهد بود بلکه شاید که حالت وکیفیتی که بعد از انقطاع معنوی حاصل است صورت وجزای آن دران عالم مشاهده ولقا باشد.

میفرمودند: امام احمد غزالی بعضی واقعات وحالات خود گفته بوده اند آن سخنان بشیخ یوسف همدانی رسیده بوده فرموده اند (تلك خیالات تربّی بها اطفال الطریقة) حضرت ایشان فرمودند بعضی حالات وواقعات اشارت بنهایت می باشد واشعار بآنکه استعداد وقابلیّت بر وجهی است که بسعی واجتهاد باین مراتب نمی توان رسید واخبار از عاقبت است نه بیان حال.

میفرمودند: منقولست که امام قدس الله سرّه رداء مصری پوشیده بود کسی را بخاطر آمد که پوشیدن این نوع لباس منافی کمال است امام را اشراف شد فرمودند حق تعالی را در لباس رداء مصری بسیار صدیقان اند ولباس خلقان بسیار زندیقان.

میفرمودند: ارشاد وتکمیل را دو شرط است یکی علم وتعین باعمال مقربّه دوم رسیدن بآنجا که اعمال واشغال ظاهری مانع نیاید از شهود وآگاهی وقتی که کسی باین مرتبه رسید اورا از بالغان شمرده اند تکمیل مستعدان باو میفرمایند.

میفرمودند: اشراف بر خواطر از شرایط تکمیل ارشاد نداشته اند وگفته اند از جمله آنچه در طریق ارشاد شرط است حلّ مشکلات وعبور از مقامات است

بعد از بیان احوال مرید شیخ را باید که آنمقدار علم وقدرت ذخیره باشد که هر مشکل که عرض کند بکمال دانایی وولایت حلّ مشکلات او تواند کرد.

میفرمودند: امام قشیری[۱] قدس الله روحه فرموده اند که شیخ ومرشد اگر چنانچه از اهل اشراف است عرض احوال وخواطر از مرید ترك ادبست اگر چنانچه نباشد در عرض ترك ادب نیست ازین سخن نیز معلوم میشود که اشراف واطلاّع از شرایط نبوده است.

میفرمودند: شیخ سراج الدّین که از مریدان خواجه بهاء الدّین قدس الله سرّه است بجمعی از اصحاب شیخ ابو الحسن عشقی ملاقات کرده بودند خاطر مصروف گردانیده که آن جماعت را از طریقهٔ شیخ خود متأثر سازند یکی ازان جماعت گفته که شیخ روزگار مبرید ودانید که ما از شیخ ابو الحسن عشقی پریم شما خودرا نمیتوانید گنجانید بتقریب این سخن فرمودند باید که غم واندیشهٔ طریقه وحفظ نسبت بمرتبهٔ باشد که احوال واقوال مردم روزگار را گنجایی نباشد.

میفرمودند: حضرت حق سبحانه آنکس را که استعداد آن داده که بی محبت وتکلّف یاد کرد ونگاه داشت در مجلس دل خودرا بجمعیت وحضوری که تعبیر ازان بیاد داشت کرده اند مشرف یابد باید که همگی همّت او مصروف باشد بر آنکه آنچه از صحبت حاصل شده مفقود نگردد وبادب ونیاز تمام رعایت واحترام اخوان لازم وواجب دانند.

میفرمودند: از خدمت سیّد قاسم شنیدم که شیخ ابو سعید ابو الخیر[۲] وشیخ ابو الحسن خرقانی قدس الله سرّهما پیش جوانمرد قصاب رفته اند شیخ ابو سعید را قبض غالب بوده وشیخ ابو الحسن را بسط در آن مجلس حال ایشان عکس شده شیخ ابو سعید را بسط شده وشیخ ابو الحسن را قبض.

---

(۱) عبد الکریم قشیری توفی سنة ٤٦٥ هـ. [١٠٧٣ م.] در نیشاپور

(۲) ابو سعید ابو الخیر توفی سنة ٤٤٠ هـ. [١٠٤٨ م.]

میفرمودند: شیخ ابو سعید بزیارت وملازمت شیخ ابو الحسن رفته اند برسم تواضع ونیاز روی بر خشت آستانه ایشان مالیده اند شیخ ابو الحسن فرموده اند تا آن خشت را در مقابلهٔ ایشان در دیوار گرفته ومنظور خود ساخته اند.

میفرمودند: ظلمه واعوانه مظهر وساوس شیطان اند اهل خیر وصلاح باید که بر موجب فرمان ودلخواه ایشان نروند.

میفرمودند: در وقتی که امیر شاهرخ[۱] برای دفع اسکندر رفته بودند خبرهای مشوش متعاقب می آمد باین سبب در میان مردم هری فی الجمله تفرقه بود خدمت شیخ بهاء الدین عمر از من پرسیدند که حضوری وجمعیتی هست من شکر گفتم شیخ فرمودند در میان مردم بسیار خبرها است مقتضای وقت تفرقه است درین محل خاطر مشوش می باشد.

میفرمودند: اهل تحقیق فرموده اند چون کسی را بمحض موهبت محبت حق سبحانه در باطن پیدا شود البته البته باید که سفر کند ویکجا متوطّن نشود وقرار نگیرد آنکه مردم متأثر میشوند وپیش او جمع میشوند چون او بمرتبه تمکین نرسیده وتکمیل خود نکرده صحبت واجتماع مردم مشوش وقت اوست باید که تا بمقام تمکین نرسید قرار نگیرد فرمودند با وجود آنکه مردم را تأثر از نسبت جمعیت بسیار کم است اکابر این را اصلی ساخته اند وچنین فرموده اند که قرار نگیرد.

میفرمودند: شیخ خاوند طهور قدس الله سرّه فرموده اند توحید در شریعت حق تعالی را یکی دانستن است ویکی اعتقاد کردن ویکی گفتن اما در طریقت توحید جدا کردن دل است از غیر حق تعالی.

میفرمودند: سخن کبر آنست که وقتی که سخن گفتن رواست که متکلّم بآن درجه رسیده باشد که زبان او نایب دل شده باشد ودل نایب حق.

میفرمودند: درویش احمد سمرقندی میگفت که من مولانا فخر الدین لارستانی را

---

(۱) معین الدین شاهرخ فرزند تیمورخان وپدر الغ بگ توفی سنة ۸۵۰ هـ. [۱٤٤٦ م.]

دیده بودم ایشانرا از علوم ظاهری بسیار بود امّا آثار احوال مواجید خدمت شیخ بهاء الدین را بیش می بود وشیخ را تفضیل میکرد حضرت ایشان میفرمودند این سه کس در یك عصر بودند شیخ بهاء الدین عمر در هری وشیخ حافظ عمر در وردیه وشیخ حاجی عمر گورستانی در شیراز شیخ بشر مرید شیخ حاجی عمر بود.

میفرمودند: ازین شیخ حاجی عمر منقولست که وقتی لولیان می آمده اند بولایتی که ایشان میبوده اند استقبال میکرده اند وتفقّد بسیار مینموده اند ومیفرموده اند ازین جماعت بسبب فقیری وبی تکلّفی بآخر بار ببهشت خواهند رفت.

میفرمودند: از سخنان حضرت شیخ جنید است قدس الله روحه (من قال الله غیر مشاهد فهو شاهد زور) فرمودند زبان مقری معبّری بیش نیست ذکر بحقیقت حضور وآگاهی است وموافق سخن شیخ جنید بعضی فرموده اند ذکر بحقیقت آنست که ذاکر واحد مذکور باشد آنچه بیرون وجه نیست از درجهٔ اعتبار ساقط است لیکن از حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله روحه العزیز منقولست که فرموده اند ذکر زبان همان اگر از روی غفلت باشد آنرا نوری است که اگر ظاهر شود بر نور عرش غالب شود. به نسبت بعضی ظلمه میفرمودند بایدکه همّت بنفی ورفع او مصروف باشد مواظبت نمودن بر ذکر یا مذل یا قهّار از اهمّ مهمّاتست.

میفرمودند: مولانا محمد عطار وپسر آن ایشان مولانا حسن مردم بلطافت بوده اند مریدان خودرا میفرموده اند که بعضی مردم از راههای دور هیزم برای فروختن آورده اند ومرکبان ایشان در زیر بار تشنه ایستاده بروید واُلاغان ایشان را در کاسه یا در نقارهٔ آب دهید وبعضی هستند که دو سه الاغ دارند اگر در عقب یك الاغ میرود وهیزم بخانهٔ خرنده می برند هیچکس نیست که الاغ دیگر اورا نگاه دارد شما روید اورا مدد کنید والاغ اورا نگاه دارید ازین نشستن وعبادت شما چه حاصل سعی واهتمام نمایید که نفعی بمسلمانی رساند.

میفرمودند: بتقریب هجوم باغیان وکثرت طاغیان ایشان فرمودند من خورد

بودم بمكتب ميرفتم در راه كسى با ديگرى سخن ميگفت گوش داشتم ميگفت وقتى كه سگ گزنده قصد ميكند هيچ نوع خلاصى ميسّر نيست تدبير آنست كه پناه بصاحب سگ برنده تا از شرّ اوخلاص سازد حالا نيز هيچ تدبير نمانده مناسب آنست كه همه تضرّع وزارى بدرگاه حق سبحانه آريم كه اميد خلاصى ازان درگاه است.

شيخ محى الدّين عربى قدس سرّه نوشته اند هر گاه كسى را بلاى ومحنتى رسد بايد كه تضرّع وزارى بدرگاه حق سبحانه برد كه ازان بلا خلاص يابد واين صورت منافى صبر نيست زيراكه عدم صبر اظهار شكوى است بغير انحضرت سبحانه وعرض تضرّع وزارى بآنحضرت قادح صبر نيست چنانچه از حضرت ايوب عليه الصلوة والسلام واقع شد كه ربّ (**اَنّى مَسَّنِىَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ** * الانبياء: ٨٣) گفت مع هذا (**اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ** * ص: ٤٤) در شان اوست وصبر بآن معنى كه تضرّع وزارى نكند ورفع آن از حق سبحانه نطلبد مستحسن نشمرده اند وآنرا مقاومت با قهر الهى گفته اند وچگونه تحمّل ومقاومت با قهر آنحضرت بود پس ادب تضرّع وزارى وگريه است با حق سبحانه آن بليّه را مرفوع گرداند.

ميفرمودند: نوشته اند اگر كسى حقى را از بايزيد بسطامى قدس الله روحه قبول ميكند واز كنيزك خود قبول نميكند مسلمان نيست زيرا كه سخن حق عزيز وواجب القبول است هر كه گويد ميبايد قبول كرد وقتى كه از بايزيد قبول ميكند واز كنيزك نى معلوم ميشود كه پيش او عزيز ومحترم بايزيد است نه سخن اگر سخن عزيز بودى بايستى از كنيزك نيز قبول كردى.

ميفرمودند: حضرت شيخ عمر باغستانى قدس الله روحه فرزند خودرا ميگفته اند: طهور «ملاّ مشو شيخ مشو صوفى مشو مسلمان شو».

ميفرمودند: سلطان العارفين قدس الله روحه فرموده اند مدت سى سال از

حق سبحانه غايب بودم كه بذكر او مشغول بودم چه ذكر شى در غيبت آنچيز توان كرد چون منزل ذكر بپايان رسيد در همه احوال اورا ديدم در آية (**وَلاَ تَاْكُلُوا اَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ** * النساء: ٢٩) فرمودند آنچه مأكول ميشود بايد كه سبب تقرب شود آنچه نه بر وجه تقربست آن اكل باطل است.

ميفرمودند: شيخ ابو القاسم حكيم قدس سرّه در دين وملّت ركنى عظيم بوده اند أمر قضا مفوض با ايشان بوده است يكي از مشايخ عصر را بخاطر آمده كه اشتغال ايشان بمعاملات مردم تضييع وقتست واكتساب احوال شريعت اولى وافضل است بملاحظهٔ تنبيه برين معنى آمده ودر پيش محكمه در زمان اجتماع مردم مصلاّى خود بر روى آب انداخته وبنماز شروع نموده ايشان اين صورت ديده اند وفرموده ازينها چه حاصل كار آنست كه در ميان خلايق دل خود بحق سبحانه آگاه دارند.

ميفرمودند: مولانا محمد عطّار سمرقندى مردم عزيز بوده اند ايشانرا ملاحظهاى خوب در دين وملّت ودر باب غمخوارگئ مسلمانان مى بوده ازين جمله آنكه هر سال جمعى را كه بر درهاى دروازها مى باشند انگور وشيرينى وميوهاى ديگر وما يحتاج ميداده اند وميگفته اند آشنايي وتلطّف باين جماعت براى آنست كه شايد بعضى اوقات مسلمانى را توانيم خلاص ساخت والتماس ودر خواست قبول كنند.

ميفرمودند: اكابر ما وراء النّهر چون امام ابومنصور[١] وشيخ ابوالقاسم حكيم واكابر ديگر كه دران عصر بوده اند در ضبط عقايد ودفع بدع بسيار سعى واهتمام ميفرموده اند بركات اهتمام ايشانست كه تا غايت اين ولايت سالم است مولانا شهاب الدّين سيرامى كه استاد شيخ زين الدين خوافى[٢] وخدمت مولانا

---

(١) ابو منصور محمد ماتريدى توفى سنة ٣٣٣ هـ. [٩٤٥م.] در سمرقند

(٢) ابوبكر محمد زين الدين خوافى توفى سنة ٨٣٨ هـ. [١٤٣٥ م.]

یعقوب چرخی اند بسمرقند آمده بوده اند خواسته اند که در مسجد جامع وعظ گویند خدمت مولانا محمّد عطار حاضر بوده اند در وقت بر آمدن منبر پایهٔ منبر را بوسه داده اند وبر منبر بر آمده خدمت مولانا محمد عطّار که این صورت دیده اند فی الحال از مجلس خاسته اند وروان شده مولانا شهاب الدین از منبر فرود آمده اند ودر عقب ایشان رفته واستغفار نموده که از من چه بی ادبی آمد که شما بیرون آمدید وننشستید ایشان فرموده اند ما علی الدوام خاطر مشغول داریم وسعی واهتمام مینماییم که هیچ نوع بدعت در میان خلق نماند شما این بدعت از کجا آوردید که در حین منبر بر آمدن پایه منبر بوسه کنید از کدام کتاب وسنت است فرمودند ایشان همه وقت در اتباع سنت ورفع بدع بحدّ کمال مبالغ بوده اند.

میفرمودند: حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه خدمت خواجه علاء الدین عطّار را گفته اند علاء الدین تو ولیّ ایشان باز تواضع نموده اند وگفته اند من فقیرم ومرا این شرف کجا رسد حضرت خواجه فرموده اند اگر ولی نیستی چرا باوصاف ولیان ظاهر میشوی سبب این سخن آن بوده است که خدمت خواجه علاء الدین در حمام بوده اند شیخ نور الدین خلوتی نیز در حمام بوده اند خواسته اند که به نسبت خواجه علاء الدّین قوتی وتأثیری ظاهر گردانند خدمت خواجه پیشتر ازو بوصف قدرت وتأثیر ظاهر شده اند سخن حضرت خواجه اشارت باین قصّه بوده است.

میفرمودند: خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی فرمودند که حضرت خواجه پارسا بدیدن درویش مبارك بسیار میرفتند روزی مرا داعیه شد که همراه ایشان روم فرمودند شما مروید زیراکه شمارا از مجلس درویش مبارك آن جمعیت متوقع خواهد بودکه در مجلس شریف حضرت خواجه میبود آن نوع حالات کجا باشد.

میفرمودند: که شیخ صدر الدّین قونوی[١] در خواب دیده اند که ملاّی

(١) صدر الدین محمد قونوی شافعی توفی سنة ٦٧١ هـ. [١٢٧٢ م.] فی قونیه

روم را خادمی میکنند در همین حال خدمت ملاّ بخانهٔ شیخ آمده اند وبخادمی شیخ مشغول شده شیخ از خواب بیدار شده اند ودر مقام تواضع واعتذار شده حضرت ملاّ فرموده اند باکی نیست گاهی شما مارا وگاهی ما شمارا. در آیة کریمه (**يَا اَيهَا الَّذِينَ امَنُوا لاَ تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا اَحَلَّ الله لَكُمْ ولاَ تَعْتَدُّوا** * المائدة: ٨٧) فرمودند صاحب احقاف اعتداد را بدو معنی تفسیر کرده اند یك معنی آنکه از طیبات تعدی وتجاوز ننمایند ومرتکب محرّمات نشوند معنئ دیگر آنکه در اجتناب از طیّبات بمرتبهٔ مبالغه ننمایند که بالکلّیة کف نفس کنند واز نعم الهیه هیچ محظوظ نشوند واجتناب از طیبات مثل اجتناب از محرّمات دانند.

میفرمودند: بعضی از بزرگان فرموده اند ارتکاب دنیا ومناقشه در حساب قیامت دوستتر دارم از ترك دنیا وظاهر شدن بوصف طمع واحتیاج بامثال.

میفرمودند: سبب زراعت وارتکاب اسباب دنیوی آن بود که مشایخ هری محتاج بودند برعایت تفقد امرا وحکّام وهدیه ایشان قبول میکردند این طور پیش من بسیار صعب بود ومستحسن ننمود.

میفرمودند: بشیخ سراج الدین برمسی در وقتی ببخارا میرفتم ملاقات کردم ودو سه روز آنجا باشیدم روز بکلالی مشغول می بودند وشب بسیار می نشستند جایی که من می بودم بر حجره ومنزل شیخ مشرف بود شبها بسیار می نشستند بطریقهٔ که بر پای دیگر کشتند مولانا سراج هروی بسمرقند آمده بود ودر مدرسه میرزا الغ بیگ مدرّس شده بود میگفت من شیخ سراج الدین را دیده بودم با وجود آنکه ایشانرا تتبّع علوم ظاهری کم بود در مجلس وسخنان ایشان چندان نمك وحلاوت داشت که در بسیار دانشمندان ودرویشان نبود حضرت ایشان فرمودند مولانا سراج بسیار درویشانرا دیده بود وملازمت این طائفه بسیار مفاد حصن پیش خواجه صاین الدین خوانده بود بسبب شیخ سراج الدین وحلاوت کلام ومجلس ایشان بخانواده خواجگان بسیار عقیده داشت.

میفرمودند: بعضی اکابر نوشته اند عالَمی هست که مظهر اسم (المصوّر) است همه موجودات واعمال وعقاید دران عالم مصور است[۱] آن عالم مشهود یکی از بزرگان بود شخصی که رافضی بود پیش ایشان آمد اورا گفتند تو بر مذهب اهل رفضی گفت که شما چون دانستید؟ ایشان فرمودند عالمی هست که همه ذوات واعمال وعقاید آنجا مصوّرند دران عالم صورت تو صورت رافضیان است واهل بدعت صورتهای کریه دارند بسبب کراهت صورت، خود فی الحال باطنا رجوع کرد ایشان فی الحال فرمودند وسنّی شدی دران عالم صورت تو صورت سنّیان شد حضرت ایشان قدس الله سرّه فرمودند آنکه بعضی گفته اند حق سبحانه را درین صورت دیدم معنی آنست که در آن عالم چیزی مشهود ایشان شده چون حکم آن عالم آنست که هیچ چیز بی صورت نباشد وآنچه بیند در صورت بیند لیکن بکمال معرفت وصحت عقیده تنزیه حق سبحانه میکند از صورت ومیدانند که او منزه است.

میفرمودند: شیخ صدر الدین قونوی در خواب دیده اند حضرت رسالت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم با خلفای راشدین وجمعی کثیر نشسته اند مُلاّی روم[۲] آمد آنحضرت صلوات الرحمن علیه بموضعی اشارت فرمودند که آنجا نشین وشیخ این خواب را بهیچ کس نگفتند بعد از مدتی ملاّی روم آمدند شیخ صدر الدین مبالغه نمودند که در جایی بهتر وصدر مجلس نشیند ملاّ ننشستند وفرمودند جایی که سلطان ما اشارت فرمایند اینست شیخ صدر الدین گفتند الله الله در پیش این سلطانان دل نگاه دارید که بر ضمایر وسرایر مطلع اند.

میفرمودند: قلّت طعام وگرسنگی سبب کشفهای صوریست وبعضی اوقات بیننده را بآن میل خاطر میشود وبرای آنست که بعضی آنرا غول بیابان راه گفته اند واکابر خانوادۀ خواجگان بملاحظۀ آنکه سالك را تقیّدی نشود در

---

(۱) نام آن عالم عالم مثال است امام ربانی قدّس سرّه در مکتوب پنجاه وهشتم از جلد دوم این عالمرا بیان فرموده است
(۲) ملاّی روم جلال الدین رومی توفی سنة ٦٧٢ هـ. [١٢٧٣ م.] در قونیه

تقليل طعام تجويز نفرموده اند وبغير مقصود حقيقى التفات ننموده اند.

ميفرمودند: صباحى پيش شيخ بهاء الدّين عمر در آمدم پيش ايشان جمعى بودند كه از ظلم داد خواهى داشتند شيخ فرمودند شب كجا بودى مقصود ايشان آن بود كه مناسبتى كسب كردهٔ كه بآن سبب درين مجلس آمدى حضرت ايشان قدس الله روحه فرمودند اگر خدمت شيخ ناظر بعاقبت واستعداد مى بودند نمى پرسيدند فرمودند نوشته اند براى سليمان نبى صلوات الرحمن ملايكه هر روز از طعامهاى بهشت ميآوردند وايشان برغبت طعام ميخورند فرشتگان با يكديگر گفتند عجب از رسول خداى چنان طعام ميخورد كه گوييا بكسب وكدّ يمين پيدا كرده حضرت سليمان پرسيدند آن طعام بهتر از طعام بشهتست فرشتگان گفتند هر آينه بهترست بعد ازان كسب زنبيل باقى اختيار كردند وازان وجه طعام ميخوردند درين كلام كه از اكابر صوفيه منقولست كه (العالم يذيقك الخلّ والحنظل والعارف يشمك المسك والعنبر).

ميفرمودند: چون احكام تكليفى وموجب آن از امر ونهى وامتثال وانتها بنابر جبلّت نفس خالى از كلفتى نيست ودر صحبت علما بيان اين احكامست اكابر صوفيه قدس الله ارواحهم فرموده اند كه عالم ميچشاند خل وحنظل را وچون ارباب عرفان وكمال بسبب غلبهٔ حال تصرف وتأثير عظيم دارند واز نسبت معنوئ ايشان هر كس بقدر قابليت متأثر است فرموده اند كه ارباب عرفان مشام هر كس را بمقدار مناسبت معطر ميگردانند وباين نوع نيز بيان فرمودند كه عارف را معلوم است كه كل عالَم مظاهر جمال وجلال اند همچنانكه آثار لطف وهدايت بضرورت ظاهر است آثار قهر وضلالت نيز ظاهر است علم باين كه همه بارادت ومشيت اوست بلكه بنابر صفت قهر وجلال اين نيز مهم است وتعليم وتنبيه برين حكم سبب رَوْح وراحتست مثل مشك وعنبر.

ميفرمودند: منقولست كه حضرت خواجه بهاء الدين قدس الله سرّه فرموده اند

مقصود از وجود بهاء الدين ظهور کمالات محمّد است بعضی گفته اند مراد ایشان ازین اسم شریف خواجه محمّد پارساست لیکن پیش من آنست که مقصود ایشان حضرت رسولند صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم بآن معنی که اولیای امت وارثان ولایت نبی اند وآنچه بارشاد وهدایت ایشان ظاهر میگردد همه کمالات آنحضرتست چنانچه علمای امّت وارثان نبوت اند پس آنچه از علما واولیا ظاهر میگردد همه کمالات حضرت محمّد رسول الله است صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم.

میفرمودند: بزرگان گفته اند عدم اقتدار بر لذایذ اطعمه وثیاب فاخره نوعی از عصمت است این بیت مثنوی بر زبان مبارك ایشان بسیار میگذشت ومیفرمودند بسیار بیت خوبست **بیت:**

سرّ من از نالهٔ من دور نیست * لیك کس را دیدن جان دستور نیست

از فقیری پرسیدند که هیچ کتاب همراه داری گفت نی فرمودند **بیت:**

زاد دانشمند آثار قلم * زاد صوفی چیست انوار قدم

میفرمودند: علم علمای ظاهر بآب ایستاده میماند ومعارف وحقایق ارباب باطن بآب روان از سحاب عنایت وکرم بر دل ایشان وارد وفایض است ودر غایت قدس وپاکی است بآن توهّم تغیر ودنس نمیتوان کرد.

میفرمودند: از خدمت مولانا نظام الدین نوعی ختم کردن در مزارات یاد دارم که یکبار سورهٔ فاتحه ویکبار آیة الکرسی وده بار قل هو الله احد وده بار صلوات بر رسول صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم میباید خواند.

میفرمودند: خاطر را تأثیر عظیم است در بازار واجتماع مردم بأدب وخضوع وخشوع بسیار باید گذشت تا مکروه خاطری نگردد که بعضی خاطرها ازان قبیل است که هر چه او حکم کرد همه دلها تابع آنست مکروه یکی مکروه همه ومحبوب یکی محبوب همه اعزاز دلی متضمّن اعزاز همه دلها باید که علی الدوام اهتمام کنند بسبب قول وفعل او مکروه دلی نشود.

میفرمودند: میرزا سلطان ابو سعید[١] از بعضی دشمنان خود بسیار ترسان بود من گفتم دشمن خودرا چرا این مقدار عزیز میدارید اورا ذلیل اعتبار کنید وبی قدر دارید چنان کرد باندك وقتی دشمن مغلوب ومنكوب شد.

میفرمودند: آدمی باید که مثل سراب نباشد وخواندند ﴿**وَالَّذِينَ كَفَرُوا اَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ** * النور: ٣٩﴾ شیخ محی الدین عربی فرموده اند اگر مرید عیبی ونقصی از شیخ مشاهده نماید وعقیدهٔ نقص کند وبعد ازان پیش شیخ رود مرید منافق است مرید باید که غیر کمال هیچ نه بیند حضرت ایشان فرمودند چشم نقص بین مرید کور باید که همیشه کمال بیند.

میفرمودند: شیخ محی الدین قدس الله روحه فرموده اند آنها که مسلوب العقل اند دو طائفه اند یکی بسبب استیلای نور ملحق بمهیمن اند که آن مجذوبان اند ویکی بسبب استیلای ظلمت ملحق بحیوانات اند واین جماعت مجانین اند وآنچه حیوانات را معلوم است ایشانرا نیز معلوم است حیوان اگر چه ادراك میکند بسبب بی زبانی نمیتواند گفت وایشان بواسطهٔ زبان از معلومات خود تعبیر میکنند جمعی که سخنان مجاذبین را مطابق می یابند باین سبب ملازمت ایشان میکنند هیچ كدام ازین دوطائفه مقتدایی را نشایند چون از رعایت قوانین شرعی محروم اند.

میفرمودند: بزرگی از بزرگان امّت را در طریق حقیقت مشکلی افتاد از هیچ کس آن مشکل حل نمی شد وقتی در واقعه دید که اورا گفتند که مشکل تو از فلان یساول که در میان ملازمان پادشاه است حل میشود چون متنبّه شد بخاطر آورد که یساولی که علی الدوام عمر خود ضایع گزراند ودر میان جماعت اهل غفلت باشد اورا ازین حال چه خبر بنابرین خاطر پیش او نرفت باز در واقعه دید که اگر حلّ مشکل خود میخواهی باید که پیش او روی باز بهمان ملاحظه استنکاف نمود ونرفت سیم بار واقعهٔ دید که اورا گفتند اگر میخواهی که مشکل تو حل

(١) ابو سعید بن محمّد بن میرانشاه بن تیمورخان توفی سنة ٨٧٣ هـ. [١٤٦٨ م.]

شود پیش آن یساول رو بخاطر آورده که شاید که حق سبحانه را باو عنایتی ونظری باشد که متعدّد اشارت واقع شد پیش او باید رفت چون بدرخانهٔ پادشاه آمد وتفحص آن شخص نمود اورا در صورت وزینت آن جماعت دید با خود گفت اینچنین شخص را باین علم واین حال چکار مراجعت نمود یساول را ازین مجموع اشراف واطلاّع بوده اورا طلبید وگفت رگ گردن تو بسیار غلیظ بوده وبسیار متکبّر بودهٔ بکرات ترا فرمودند که پیش یساول رو نیامدی اکنون که آمدی صورت وطور مرا چرا مانع ساختی وبر کشتی آن عزیز در ندامت شد واستغفار کرد بعد ازان گفت مشکل تو اینست وجواب مشکل او گفت آن بزرگ پرسید بسبب چه عمل حق سبحانه ترا باین دولت مشرّف گردانیده گفت بسبب آنکه هر صباح بر درخانهٔ پادشاه می آیم همت من آنست که هر نامشروع وظلم که بینم دفع کنم وراحتی بمسلمانی رسانم اگر میسر میشود شاد میشوم وحق تعالی را شکر میکنم واگر میسر نمیشود غم میخورم وصبر میکنم بسبب این دو کار حق تعالی مرا باین مرتبه مشرّف گردانیده که تو وصد هزار مثل تو بمن محتاج اند.

میفرمودند: زمانه بسیار بد شده است هیچ عمل بهتر ازان نیست که اگر کسی را میسر شود بر درخانهٔ پادشاهان وحکّام ایستد وفقیران ومظلومان را مدد کند بیکی از امرا نصیحت فرمودند نعمت جاه ونعمت اعتبار عظیم دولتمند کسی است که آنرا وسیله سعادت اخروی سازد وهر صباح که کسی بر درخانهٔ پادشاه میرود باید که تمامی همت او آن باشد که ظلمی ونامشروعی از مسلمانی دور کند وأمری که خلاف شریعت است واقع نشود علی الدوام خودرا مرتبط بآنحضرت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم می باید داشت وصلوات بسیار می باید فرستاد دین انبیا علیهم الصّلوات والسلام بر داشته پیش پادشاهان می باید در آمد تا در جنت این همت تخت وتاج ایشان معدوم وناچیز نماند.

میفرمودند: نوشته اند که در زمان پیشین بر درخانه پادشاهی عسسی بود

که حضرت خضر علیه الصّلوة والسّلام باو ملاقات واختلاط میگرداند اورا بخاطر آمد که بعد ازانکه من این شرف مشرّف گشته ام که حضرة خضر بمن ملاقات میکند وپیش من می آید اولی آنست که من این شغل عسسی را ترك کنم ودر گنجی عبادتی کنم اجازت طلبید وترك کرد زمانی مدید گذشت خضر علیه الصّلوة والسلام نیامدند وباو ملاقات نکردند وازین حال بسیار متحیر ماند بعد از مدت مدید خضر را دید گفت من آن شغل ترك کردم ودر گنجی بعبادت مشغول شدم تا شرف صحبت شما بیشتر دریابم درین مدت شما بمن هیچ ملاقات نکردید از من چه فعل ناشایست در وجود آمده وسبب چیست ایشان فرمودند که سبب آن بتو ملاقات میکردیم وصحبت میداشتیم که تو بر درخانهٔ پادشاه بودی وهمت تو آن بود که بقدر امکان سعی نمایی ونفعی بمسلمانی رسانی وظلمی دفع کنی اکنونکه تو این عمل عظیم ترك کردی ما نیز ترك صحبت تو کردیم مردمی که نماز وروزه واوراد ودعوات مرعی دارند بسیارند وهمه کس میکنند باین عمل که تو توفیق یافته بودی قلیل الوجود بود من بسبب آن ملاقات میکردم چون این سخن شنید ترك عزلت کرد وباز همان شغل اختیار نمود.

میفرمودند: (ادخال السرور فی قلب المؤمن خیر من عبادة الثقلین) حدیث است چه عمل بهتر ازانکه بسعی واهتمام کسی مرادات وحاجات مسلمانان ودرماندگان حاصل گردد.

میفرمودند: بزرگان قدس الله ارواحهم فرموده اند ظفر وغلبه بر اعدا بی تخلّف بیکی ازین دو صورت میسّر است بقوّت واقتدار چنانچه بعضی پادشاهانرا واقع شده دیگر باقبال وتلقی بوجه احسان ومروت درین صورت اگر در مقام انقیاد ودوستی نشوند البته البته از نزد حق سبحانه به بلیهٔ گرفتار میشوند که بالکلیه شرّ ایشان مرتفع میشود.

میفرمودند: معنئ مراقبه سکوت ودوختن خاطر بر چیزی نیست معنئ

مراقبه آنست که خودرا ظاهرا وباطنا از ناشایست نگاه دارند چنانچه در صحبت ملوك ازانچه ترك ادبست خود را نگاه میدارند.

میفرمودند: وصیتی است از اکابر که در همه احوال واوقات بادب باید بود خصوصا در بازارها وراهها تا بسبب بی ادبی دل بندهٔ از بندگان حق سبحانه رد او نکند واورا نا مقبول نشمرد زیراکه در میان دلها دلی می باشد که هر حکم که او میکند آن میشود.

میفرمودند: ادب مرید آنست که در پیش شیخ ومقتدا بهیچ وجه بآثار وجود ظاهر نشود وهمت بران دارد که خودرا همه وقت در مقام فنا ونیستی دارد حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه با خدمت مولانا سیف الدین بالا خانگی در یکی از کوچهای بخارا میرفتند شیخ محمّد حلاّج پیش آمده حضرت خواجه را منکر بوده حضرت بموجب کرم ومروّت تلقّی فرموده اند وپنج شش قدم اورا مشایعه کرده اند مولانا سیف الدّین بموجب طریقه نرفته وخودرا در میان آورده حضرت خواجه را گذاشته ومشایعه شیخ محمّد حلاّج کرده بعد از آنکه پیش حضرت خواجه آمده ایشان فرموده اندکه حلاّج‌را مشایعه کردی باین ترك ادب خودرا وبخارارا خراب وویران کردی بعد ازین غضب وتغیر حضرت خواجه باندك مدتی مولانا سیف الدّین فوت شده وتخماق آمده وبخارارا محاصره کرده ومردم بسیار تلف وهلاك شده اند.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین نود ساله شده بودند ودر آخر حیات کسانی را که در نسبت ایشان نبودند یا طور آن مردم پیش ایشان مستحسن نبود اگر از دور میدیدند میگفتند فلان کس می آید باری می آرد ثقل وبار او مرا خراب ساخت روید واورا عذر گویید وبر گردانید بتقریب ضعف وکلانئ خود این سخن میفرمودند.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدّین گفتند در سمرقند دانشمندی متقی بود هر وقت که حضرت رسالت را صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم بخواب وواقعه

میدیدم مرا دران روز بآن عزیز ملاقات می شد روزی بکوچه میرفتم ایشان مرا پیش آمدند فرمودند بدیدن شیخزاده برهان الدین میرویم من نیز همراهی ایشان رفتم شیخزاده عمارتی رفیع بنا فرموده بودند وجمعی استادان ومزدوران مشغول بودند آن عزیز را اشتغال شیخزاده باین نوع وکثرت اشتغال پسندیده نیامد هیچ نگفتند وبعد از لحظه بیرون آمدند طریقهٔ آن عزیز چنان بود که هرگز غیبت مردم نمیکردند این قدر گفتند مولانا نظام الدّین خدمت شیخزاده میدانند که دنیا سریع الزوالست با وجود این مقدار فکر عمارت دنیا میکنند هر آینه فکر آخرت کرده باشند ببعضی امرای عظام باین تقریب فرمودند که پادشاهان وامرا ارباب حشمت وغیرت اند اگر بعضی امرا پیش پادشاهان بعد از دوسه کس می نشینند ایشانرا تشویش میشود باید که مناسب حشمت وغیرت خود فکر قیامت وآخرت کنند تا دران روز نیز (آمنّا به وصدّقنا) ایشانرا شرمندگی وخجالت نشود.

میفرمودند: در صغر سن بودم که حضرت عیسی را علیه الصلوة والسلام بخواب دیدم فرمودند که من ترا تربیت خواهم کرد.

میفرمودند: حقیقت محمّدی را صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم حقیقت الحقایق ومظهر کل میگویند همه انبیا ورسل علیهم الصلوة والسلام مقتبسان انوارند ازانحضرت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم هر یك بمقدار استعداد مظهر کمالی اند اولیای امّت قدس الله ارواحهم بسبب اتباع قولا وفعلا وحالا بقدر استعداد ومناسبت مظهر بعضی کمالات آنحضرت میشوند اگر آنچه ظاهر وفایض است مشابه ومانند چیزیست که حضرت عیسی مظهر آن بودند آن شخص را عیسوی میگویند واگر کمالی ظاهر است که مثل آن از حضرت موسی ظاهر شده بود آنکس را موسوی میگویند.

میفرمودند: شیخ نجم الدین کبری[۱] را قدس الله روحه زمان مدید مشتبه شده بود که ایشان بر قلب کدام اند از انبیاء علیهم الصلوة والسلام یکی از

(۱) احمد نجم الدین کبری خلیفهٔ عم خود ابونجیب سهروردی بود استشهد سنة ٦١٨ ه.[١٢٢١ م.] در خوارزم

مریدان ایشان بسیی بخجند رسید وملازمت حضرت شیخ مصلحت رفت پرسیدند که از کجائی آن درویش گفت از خوارزم شیخ گفت آن جهود چونست واشارت بشیخ نجم الدین کبری کردند درویش ازین صورت متعجب ماند چون بخوارزم مراجعت نمود حضرت شیخ نجم الدین پرسیدند که حضرت شیخ مصلحت را دیدی وچه شنیدی درویش صورت حال بیان کرد ایشان فرمودند مدت مدیدست که بر من تشبه بود که مرا مناسبت بکدام است از انبیا علیهم الصلوة والسلام ایشان درین صورت جواب فرمودند که مناسبت بحضرت موسی است علیه الصلوة والسلام.

در معنئ سخن شیخ که در فتوحات مذکور است که عارف را همت نیست میفرمودند چون ممکن نظر بذات خود هیچ ندارد وآنچه از اوصاف کمال اورا حاصل است مثل علم وقوّت وقدرت همه عاریتست پس عارف حدّ خود دانسته در مقام فقر حقیقی میباشد چنانچه موجب ذات اوست با اوصاف عاریتی ظاهر نمیشود لیکن جمعی که از هواجس ووساوس نفسانی بسبب کمال عنایت ومحض موهبت رسته اند باید که باطن خودرا تابع ارادت ومشیت گردانند یعنی در صورتی که این طایفه ملهم شوند بتسلیط همت بر اندفاع وهلاك ظالمین وتخلیص مسلمین از اشرار باید که همّت مصروف دارند وتمثیل فرمودند که فضّه محلّ نگینه است هر چند عزیز ونفیس باشد او تابع نگینه می باشد بهر صورت وشکل که نگینه است او تابع است هرگز نگینه را در تدویر وتصور تابع محل نسازند ادب چنان اقتضا کند هر خاطر حقانی که پیدا شود بنده ارادت ومشیت خود را تابع او گرداند وتمامی همت مصروف گرداند که موجب آن ظاهر شود ببعضی اصحاب گفتند بحضور وجمعیت عادت وقناعت کرده اید شغف واضطراب طلب از شما ظاهر نیست ترسید ازانکه ارباب طریقت از شما فهمند که شما را آرام بطور خودست واضطراب وبی آرامی برای گم شدهٔ خود ندارید.

میفرمودند: که اوّل بار سیّد قاسم بسمرقند آمده بوده اند شیخ برهان پدر ما در شیخ ابوسعید آبریز[١] بدیدن سیّد رفته اتفاقا سید گرد زانو نشسته بوده اند واصحاب ایشان چون میر مخدوم وبعضی دیگر حاضر بوده اند شیخ برهان سیّد را گفته اند بطریقه ادب نشین وقتی که تو شیخی پیش جماعتی چنین می نشینی مریدان تو خواب میروند مریدان واصحاب سیّد در مقام خشونت ومنع شده اند وممتنع نشده ومبالغهٔ خود ترك نکرده تا آنزمان که سیّد بطریقه دیگر نشسته اند مریدان بشیخ برهان در مقام مباحثه ومجادله شده اند شیخ برهان گفته این سخنان نمیدانم این مقدار میدانم که این باغ ومنزل شمارا باغبانی هست بعد از سه روز میمیرد وشیخ شما که این سید است بعد از چند روز مفلوج میشود وازانجا خاسته وبیرون آمده اتفاقا بعد از سه روز باغبان مرده وهوا بسیار گرم بوده سیّد برای دفع گرما در یخدان در آمده اند ایشان را لَقْوه وفلج شده حضرت ایشان فرمودند که سید باین سبب نسبت شیخ برهان بسیار در مقام نیاز وحسن عقیده شده هر دو سه روز چند سر نبات وچند میری سفید پیش شیخ برهان میفرستاده اند فرمودند کرت دوم که بسمرقند آمده بودند من شیخ برهانرا پیش سیّد بردم در اوّل معلوم نکردند من گفتم ایشانرا ملاقات وملازمت شما می بوده است از ساکنان محله خواجه کفشیرند ونام ایشان شیخ برهان است سید دانستند وباز در یافتند وگریستند بعد ازان گفتند من از قاضی زادهٔ روم بسیار استفسار احوال شما میکردم ایشان هیچ جواب ننوشتند ومن از احوال شما هیچ خبر نیافته بودم الحمد لله که در حیات بوده اید حضرت ایشان فرمودند سیّد از شیخ برهان لَتی خورده بودند.

میفرمودند: پادشاهان باید که نعمت سلطنت را مغتنم دانند وفرصت غنیمت شمرند که عمر سریع الزّوال است ملاحظه کنند که چند روز پیشتر پادشاه دیگری بود زمان ایشان نیز منتهی خواهد شد **بیت:**

---

(١) ابوسعید آبریز از اولاد بابا آبریز توفی سنة ٨٩٤ هـ. [١٤٨٩ م.] در کشمیر در محوّطهٔ عبید الله احرار است

از خروش کوس شاهان این ندا آمد بگوش * کِاین سرا هر پادشاهی‌را بنوبت میرسد

فرمودند: آنچه موجب شریعتست بسلاطین وحکام میباید گفت هر که شنود واعزاز دین کند عزیز شود وهر که نشنود خوار شود.

میفرمودند: کسی که مرجع شد وبسخن او نامشروعات مرفوع میشود حال او خالی ازان نیست که ذکر در سر او متمکن شده یا نی اگر از بالغان باین مقام عالیست فرض او آنست که بذل وصرف وقت خود کند در تخلیص مسلمانان از ظلم وتعدی اگر باین مقام عالی نرسیده بر وی امداد ونصرت شریعتست وتقویت مسلمین نه حفظ جمعیّت متروك است وبملاحظه فقدان جمعیت ترك نماز نمی شاید ونماز اهم واولی است درین زمانه امداد ونصرت مسلمین از توجّه ومراقبه واز سائر اسباب جمعیت اهم واولی است.

میفرمودند: از اسماعیل آتا منقولست که میگفته اند در آفتاب سایه باش ودر سرما جامه باش در گرسنگی نان فرمودند این سخن او از جامع واستحسان میکردند میفرمودند از شیخ سراج الدّین برمسی شنیدم که شیخ حسین منصور حلاّج شنید که بحضرت رسالت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم خطاب کرده اندکه از امّت خود بعضی را خواه شفاعت کن وایشان ثلث امّت خودرا شفاعت کرده اند گفته که هِمَّتُهُ دُونَ مَنْقبَتِهِ بعد از گفتن این قول آنحضرت را صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم در واقعه دیده فرموده اند تو نمیدانی که آنچه ما میگوئیم ومیطلبیم بر حسب امر وفرمان میگوئیم او استغفار کرده ایشان فرموده اند جزای جرأت تو آنست که بردار شوی حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند چونکه بسبب این جرأت آتش نازل نشده واورا نسوخته.

میفرمودند: از خدمت مولانا نظام الدین شنیدم که گفتند پیغمبر صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم فرموده اند (**الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی**) پرسیدند که یا رسول الله حال شما چگونه است فرمودند حال من آنست که اگر

نظر بطرفی دارم عقیدهٔ من آنست که آن مقدار وقت فرصت نخواهم یافت که صرف کنم بجانب دیگر واگر لقمه در دهن دارم عقیدهٔ من آنست که آن مقدار زمان از حیات باقی نخواهد بود که لقمه فرو برده شود حضرت ایشان فرمودند این سخن جایی ندیده ام واز هیچکس دیگر نشنیده ام در شرح شهاب الاخبار[١] که نام او ضوء الاخبار است حدیثی آورده قریب باین سخن قال ابو سعید الخدری اشتری اسامة بن زید من زید بن ثابت ولیدة بمائة دینار الی شهر سمعت النبیّ صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم یقول (**ألا تعجبون من أسامة المشتري الى شهر، إنّ اسامة لطويل الأمل والّذي نفسي بيده ما طرفت عيناي إلاّ ظننت أنّ شفري لا يلتقيان حتى يقبض الله روحي ولا رفعت طرفي فظننت أنّي واضعه حتى أفيض، ولا لقمت لقمة إلاّ ظننت أنّي لا أسيغها حتى أغض بها من الموت**) در عدم رضای میر مزید بصلح ونصیحت قبول ناکردن.

یارکان پنج روزه یافتی * دل زیاران کهن بر تافتی

هرکه را دیو از کریمان وا برد * بی کش باید سرش را واخورد

بتقریب اظهار بی اعتقادی بعضی سلاطین وعدم انقیاد ایشان فرمودند کسی پیش خدمت مولانا نظام الدین گفته مرا بشما هیچ عقیده نیست ایشان تبسّم فرموده اند وگفته اند هر چه آری بری وحضرت ایشان فرمودند اورا نیك نمی آید پشیمان خواهد شد وفرمودند که حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه میگفته اند هر وقت خواهم تشنه را پنجاه کرّت بر لب آب رسانم وباز تشنه بیارم.

تو نقش نقشبندانرا چه دانی

میفرمودند: بعضی باما بحیله ومکر زندگانی میکنند گوییا مرا نشناخته اند در وقتی که میرزا سلطان محمود بسمرقند آمده بود ایشان فرمودند اگر آمدن برای غارت است خود میسر شد واگر مقصود از آمدن تحصیل سلطنت وپادشاهی

---

(١) مؤلف (شهاب الاخبار) القاضی عبد الله القضاعی الشافعی توفی سنة ٤٥٤ هـ. [١٠٢٦ م.]

است باین طریق هرگز میسّر نمی شود خدمت مولانا نظام الدین را آن مقدار قوت وتصرف بود که وقتی که از کسی در غضب می شدند خطّی میکشیدند آن شخص میمرد کرّتی مرا رنجانیدند اگر چه تحمل بسیار کردم لیکن مرا قهر آمد چون مرید ایشان نبودم بمزار شیخ طهور رفتم ودر پیش مزار شیخ عمر باغستانی مدتی نشستم وتوجّه کردم مرا چنین معلوم شد که مولانا نظام الدین را باری عظیم افتاد بر خاستم وبخانه آمدم دیدم که مولانا نظام الدین نشسته اند با جمعی وحکایتی دارند وهیچ أثر تشویش ازیشان ظاهر نیست مرا تعجب شد که ایشانرا محنتی عظیم رسید واینجا هیچ اثر ظاهر نیست بیکبار ایشانرا اضطراب شد وفریاد وناله آغاز کردند که الله مرا کشتند وبسیار بسیار اظهار الم وبیحضوری نمودند وآن کیفیت منجر بمرض شد ودران مرض از دنیا رفتند وفرمودند ما بیکس نیستم ارواح اکابر ممدّ ماست از یك جانب شیخ عمر باغستانی وشیخ ابو بکر قفال شاشی واز یك جانب ارواح اکابر خانواده خواجگان قدس الله ارواحهم بعنایت حق سبحانه ومدد اکابر از هیچ کثرت ولشکر غم نداریم.

میفرمودند: میرزا سلطان ابو سعید میگفتند در خواب دیدم که جمعی از اولیاء الله مرا گفتند خواجه عبید چوبان بسیار قوت دارد با او استیزه وعناد نمیتوان کرد بر طرف اوست وهر چه او میخواهد آن میشود فرمودند که راست دیده است از صغر سن یاد دارم ومیدانم که هر که با من استیزه کرد مغلوب شد وکار او پیش نرفت بملازمان حضرت خواجه عبد الخالق کسی را مجال استیزه نیست البته ایشان غالب اند حضرت ایشان فرمودند با میر مزید پیغام فرستادم که از طریق استیزه ومخالفت رجوع کند تا غایت ندانسته است که صد هزار کس با بافندهٔ خواجه عبد الخالق نتوانند معارضه کرد اگر معارضه کند مغلوب کردند.

میفرمودند: مولانا نظام الدین اشتباه میکردند آیة (**وَمَا خَلَقْتُ اْلجِنَّ وَاْلاِنْسَ اِلاَّ لِيَعْبُدُون** * الذاريات: ٥٦) وحدیث (**کل میسّر لما خلق له**) دلالت دارند برانکه

مخلوق برای عبادت ومعرفت اند واین عبادت ومعرفت ایشانرا میسّرست وحال آنکه اکثر مردم ازین شرف محروم ودورند بتقریب آنکه ماهیّات مجعول بجعل جاعل نیست میفرمودند هر چیزی که هست مناسب استعداد خود قبول فیض میکند بنابرین معنی آثار فیض مختلف است چنانکه آثار وانوار روح مناسب هر عضوی از اعضا واستعداد فطری آن ظاهر است مثلا استعداد وجبلّت چشم وجهی است که اثر تجلی روح به نسبت او آنست که مبصرات مشاهد او باشد واثر تجلی روح به نسبت دست ظهور افعالی است که مختصّ بدست است وآثار تجلی روح به نسبت پای رفتن وآمدن است هر یك از اعضا مناسب استعداد فطری قبول آثار تجلی روح کرده اند هرگز نرسد دست وپای را که گوید چنانچه وصف چشم دیدن است چرا دیدن مرا ندادی چون استعداد فطری او آن بود که قبول کرد ومظهر آن شد.

میفرمودند: در سن بیست ودو سالگی عزیمت بخارا کردم به پیش شیخ سراج الدین برمسی رسیدم بسیار خاطر مشغول کرد که آنجا باشم خاطر آنجا فرود نیامد اجازت طلبیدم ایشان گفتند درین بوستان من در آیید وسیر کنید وچنان انگارید که خراسان وعراق وهمه جا دیده اید من سیر کردم چون خاطر باشیدن نبود اجازت بخارا طلبیدم وشیخ سراج الدین فرمودند چون میروید آنجا عزیزیست ایشانرا خواجه علاء الدین غجدوانی میگویند از اصحاب حضرت خواجه اند البته البته ایشانرا بینید چون ببخارا رسیدم بمدرسه مولانا مبارکشاه رفتم خدمت مولانا حسام الدین بسیار التفات فرمودند ومبالغهٔ بسیار کردند که بمطالعه مشغول شوم فرمودند که چون شیخ خاوند طهور به نسبت مولانا حمید الدین شاشی التفاتی داشته بوده اند گوییا ایشان میخواستند که مکافاتی کنند در آن مدرسه حجرهٔ برای من تعیین فرمودند دران وقت میرزا شاهرخ بسبب واقعهٔ براق بسمرقند آمده بودند خدمت مولانا حسام الدین بدیدن میرزا متوجه سمرقند

شدند مدّت چهل روز چشم من درد کرد دران مدرسه باشیدم بعد ازان پیش خدمت خواجه علاء الدّین رفتم خاطر من تمام تسکین یافت.

میفرمودند: امام ابو زید دبوسی[١] قدس الله سرّه در کتاب مقصد اسْنَی نوشته اند که طایفه بسبب عدم معرفت مذمت دنیا میکنند وسلطنت را نیز مذموم می شمارند واین هردو مطلقا مذموم نیست زیرا که آدمی بحسب فطرت محتاج است بطعام وبی آن قدرت بر طاعت میسّر نی وهمچنین بلباس ومسکن ونیز وقتی که دنیا بموجب قواعد شرعی وبامداد ونصرت فقرا ومساکین صرف شود سبب حصول درجات اخرویست وبسیار از مراتب ودرجات اخروی باز بسته بدنیاست بی حصول دنیا تحصیل آن متعذّر است وسلطنت نیز مرتبهٔ رفیع است قریب بمرتبهٔ نبوت بعد از نبوت هیچ مرتبه اشرف از سلطنت نیست امداد دین وملّت وتقویت شریعت بر وجهی که از سلاطین متصورست از هیچ طایفه متصور نیست تعمیم احسان ودفع اهل ظلم وطغیان بر وجه کمال بسبب سلطنت میسّرست آنچه پادشاهانرا در لحظه از انواع واوصاف خیرات میسر میشود سالهای دراز دیگری را میسر نیست پس آنچه مذموم است آنست که وسیلهٔ سعادت اخروی نشود جمعی مردم اوزپیك برسم نیازمندی آمده بودند فرمودند که پیش ایشان طعام آوردند ودر وقت طعام خوردن به نسبت آن جماعت بسیار عنایت والطاف فرمودند همه موالی واصحاب حاضر بودند نظر دو نوع است یکی نظر شریعت دیگر نظر ربوبیت بنظر ربوبیت بندگان حضرت حق سبحانه را نظر کردن طریقه است ومشهور است آنکه گبری مهمان حضرت خلیل صلوات الرحمن علیه شد ایشان پرسیدند تو چه مردی او گفت من گبرم گفتند برو که ضیافت ومهمانی مرا نشایی از حق تعالی بدیشان عتاب آمد که کسی را که هفتاد سال بیشتر پروردیم ترا گران کند که گردهٔ بوی دهی.

---

(١) ابو زید عبید الله دبوسی حنفی توفی سنة ٤٣٢ ه‍. [١٠٤١ م.] فی بخاری

میفرمودند: پدر سلطان بایزید را سروشان نام بوده واو در دین مجوس بوده است اورا اخلاق حمیده بر وجه کمال بوده است پسر یکی از اکابر آن عصر را بسروشان ملاقات واختلاط می بوده است آن بزرگ پسر خود را هر چند از مصاحبت او منع میکرده اند ممتنع نمی شده آخر الامر پسر خود گفته که اورا اخلاق پسندیده است اگر شما اورا میدیدید معلوم شما می شد که من بسبب حسن اخلاق او مصاحبت میکنم ایشان بمنزل سروشان رفتند تا طور اورا معلوم کنند سروشان پیش ایشان طعام آورده ایشان نخورده اند پرسیده که چرا طعام نمیخورید ایشان فرمودند تو بیگانهٔ وطعام بیگانگان نشاید خوردن. سروشان گفت ایمان عرضه کنید که مسلمان شوم مروّت نباشد که کسی بر مراد مهمان نرود آنچه مقصود شماست من آن اختیار کردم ومسلمان شد فرمودند اورا هفت پسر بوده است همه کاملان بوده اند در زهد وعبادت وعلم واعظم همه از روی حال سلطان بایزید بوده فرمودند این سخن را پیش پادشاهان وامرا گفتیم وازیشان التماسها کردیم از بسیار چیز بآسانی گذشتند.

میفرمودند: آنچه از مردم صادرست اگر در شریعت آنرا حدی وتعزیری نیست ازان مردم نمیباید رنجید زیرا آن باقدار وتمکین وخلق حق سبحانه موجودست بدیدهٔ قضا وقدر می باید دید وایشانرا معذور می باید داشت بعضی چنان نقل میکنند که حضرت بهاء الدین قدس الله روحه بنسبت خواجه پارسا فرموده اند مقصود از وجود ما ظهور اوست حضرت ایشان فرمودند ما چنین شنیده ایم که فرموده اند مقصود از وجود بهاء الدین ظهور محمد است متضمّن لطیفه است.

میفرمودند: پیش مرزا سلطان ابو سعید گفتیم که تمغای فلان کس را معاف دارید قبول کردند وگفتند نطلبند بعد ازان گفتم ما مدتها است که بحضرت شما مصاحبت داریم بایستی که مارا همّت به ازین بودی وقتی که تمغا نامشروعست واز همه ناگرفتنی چرا بایدکه یك کس را تخصیص کنیم مارا از همّت خود شرم آمد بعد

ازین سخن میرزا سکوت کردند وهیچ نگفتند ما نیز سکوت کردیم چون از پیش میرزا بخانه آمدیم کیفیت مجلس را بنور سعید گفتیم او پیش میرزا گفته که شما عجب کرده اید که از تمامت تمغا نگذشته اید میرزا گفته اند چون سخن از همت گذشته بود شرم داشتم که پیش ایشان دعوی همت کنم انشاء الله از تمامت تمغا ببرکت التفات شریف ایشان خواهم گذشت وبعد از چند گاه از تمامت آن گذشت.

میفرمودند: دوریشی عزیزی بود از خانوادهٔ خواجگان در بازارها وراهها میرفت بهیچ جانب وبهیچکس نظر نمیکرد علی الدوام نظر بر قدم داشت در بازارها بدکانی که مهم داشتی رفتی ومهم خود سر انجام کردی وبهمان طریق مراجعت نمودی هیچ شغل اورا مانع شغل باطنی نبود.

میفرمودند: آنچه از اکابر خانوادهٔ خواجگان منقولست که در بار مردم در آمدن نزد اکابر صوفیه دو معنی دارد یك صورت آنست که وقتی که آشنای عزیزی را مرضی یا ملالتی یا خود ابتلایی بمعصیتی می باشد طهارت می سازند ونماز میگزارند وتضرع وزاری میکنند واز حضرت حق سبحانه میخواهند که اورا ازان عارضه پاك ومطهر گردانند یك معنی دیگر آنست که صاحب ومصدر آن معصیت خودرا میدانند وبعد ازان طهارت ونماز بنیاز تمام تضرّع وزاری میکنند بصدق واخلاص توبه وانابت میکنند آن مقدار خاطر وهمت مشغول میدارند که اورا بتمامی ازان ابتلا خلاصی ونجات میشود.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین مرا میگفتند شما بعیادت مریض مروید که طریقهٔ شما بر وجهی واقع شده که در بار مردم میدر آیید شما مردم جوانید وطاقت دارید من نود ساله شدم مرا طاقت وتحمل آن محنت نیست در وقت هجوم باغیان ومحاصرهٔ سمرقند فرمودند همیشه انبیا واولیاء صلوات الرحمن علیهم وقدس الله ارواحهم بمقتضای بشریّت بعضی ابتلا وشداید خود با اصحاب میگفته اند وظاهر میکرده وایشان بموجب ایمان وعقیده ازان حال متأثر می شده اند وهمت

بدفع آن مصروف میکردانیده کسی که از ابتلا ومحنت مسلمین متأثر نشود نگویم که اورا در طویله خران باید بست زیرا آدمیان ازان منتفع اند باید که اورا در طویلهٔ خرسان بندند.

میفرمودند: قتلق تیمور پادشاه عادل بوده است در خوارزم می باشیده جمعی از اعدا محاصره خوارزم کرده اند مدّت چهل روز محاصره بوده است عزیزی صالحی در خواب دیده که قصّه بر وجه سهولت کفایت خواهد شد خواب خود پیش قتلق تیمور گفته در جواب او گفته روا باشد که جمعی قصد دیار مسلمین کرده باشند وباین نوع محاصره باشد شما خواب روید من درین مدت چهل روز خواب نرفته ام بتقریب آنکه در غم واندوه مسلمانان بودن مهم است این سخن در ذیل سخن سابق مذکور شد.

میفرمودند: روشنضمیری را بخاطر رسیده که معلوم کند که درین سال حج که مقبول است وحج کدام شرف قبول نیافته چنین معلوم او شد که حضرت حق سبحانه همه قبول کرده غیر يك کس وچنین نیز مکشوف او شد که در کمال طهارت وپاکی بوده اورا ازین صورت تعجب شد بپسر او ندا کردند که او سفر حج بی رضای والده اختیار کرده حرمان از قبول بسبب آنست[۱].

میفرمودند: شیخ حسین نام درویشی بود اصل طریقه را معلوم کرده بود سخنان را بسیار خوب ادا میکرد پیش خدمت مولانا نظام الدین چنین بود که مردم را تو میگفتد وبلفظ جمع خطاب نمی فرمودند شیخ حسین را ازین صورت بخاطر آمده گفته که شما چرا مردم را تحقیر میکنید لفظ تو تحقیر است خدمت مولانا نظام الدین فرمودند تو خودرا درویش میداری واهل توحیدی شما لفظیست مشعر بکثرت ودرویشان از اهل کثرت نیستند واهل توحیدند ترا باید که ازان

---

(۱) در أیام فتنه از دیار بعیده بحج رفتن با خوف راه وخطر است در سفر خطرناك رضای والده واجب است اگر راه خطرناك نبودی رضای والده لازم نبودی

لفظ تشویش نشود که دلالت بر توحید دارد فرمودند همین شیخ حسین خدمت مولانا نظام الدین را گفت مرا بشما عقیده نیست ومعتقد شما نیستم ایشان تبسّم فرمودند وگفتند هر چه آری بری در سلخ ذی الحجة سنه است وسبعین وثمانمائة این حکایت را نقل کردند فرمودند که این سخن را مدّت شصت وپنج سال است هم درین مجلس فرمودند خدمت مولانا نظام الدین بسیار بقوت بودند بدئ شخصی را پیش ایشان بسیار گفته اند ایشان متأثر ومتغیر شده خطّی بر دیوار کشیده اند آن شخص در همان ساعت مرده است.

میفرمودند: شخصی نزدیك باغ خود برای خدمت مولانا نظام الدین باغی ساخته بوده است باغ خود را بسیار معمور داشته وباغ ایشان بی عمارت بعد از چندگاه پیش ایشان آمده وبسیار مبالغه کرده که بیاید وباغ خودرا ببیند بعد از رفتن پرسیده اند که این باغ معمور کیست گفته که باغ منست خدمت مولانا نظام الدین را تغیری شده در همان روز آن مرد مرده.

میفرمودند: که در قصه سعدی میرزا الغ بیگ ایشان را طلبیده است وایشانرا سر برهنه در عقب اسب سوار ساخته برده اند ایشان جایی نشسته بوده اند وسر در پیش افکنده میرزا الغ بیگ آمده وگذشته ایشان نخاسته اند بعد ازان که میرزا ایشان را طلبیده وسخنان گفته اند خدمت مولانا نظام الدین فرموده اند جواب همه سخنان یك کلمه است من میگویم مسلمانم اگر باور میداری خوب واگر باور نمیداری هر چه خاطر تو خواهد فرمای میرزا فی الحال بر خاسته اند وفرموده که اورا گذارید حضرت ایشان فرمودند بعد ازین بی ادبی که میرزا بدیشان کرده اند بمیرزا شکست وتشویش بسیار رسید.

میفرمودند: شیخ عمر نام عزیزی بود که در مزار شیخ ابو منصور ماتریدی مجاور بود خدمت خواجه علاء الدین عطار واین طایفه قبول تمام داشته وهیچکس اورا رد نکرده بود میگفت مشایخ عراق پیش مشایخ خراسان فرستاده بوده اندکه

مارا احوال ومواجید است وازان معانی باین الفاظ تعبیر کرده ایم شما درین باب چه میگویید مشایخ خراسان این صورت را پیش مشایخ ماوراء النهر عرض کرده اند وایشان از مشایخ ترك استفسار نموده مشایخ ترك فرموده اند جواب ما اینست:

بارچه یخشی بز یمان بارچه بغدای بز سمان

میفرمودند: مردم با اسماعیل آتا بسیار متعرّض می بوده اند آتا گفته اند من اینها نمیدانم: آشِ بُرَه دن طبلین قَقَرن

میفرمودند: موالئ موضع خرزیان به نسبت آتا تعرّض بسیار داشته اند وعیب وغیبت بسیار میگفته اند آتا میگفته اند ایشان اشنان وصابون منند حضرت ایشان ترحم واستحسان میفرمودند.

میفرمودند: عزیزی حضرت خواجه بهاء الدین را قدس الله سره بعد از انتقال ایشان در خواب دیده پرسیده که اهم چیست وبچه چیز مشغول باشیم فرموده اند بآن مشغول باشید که در نفس اخیر مشغول می باید بود یعنی کلمه طیّبه توحید.

میفرمودند: اکابر طریقت قدس الله ارواحهم فرموده هر نفس خودرا آخرین انفاس فرض می باید کرد یعنی نفسی که حیات بآن منتهی ومنقطع است وبآنچه در نفس اخیر مشغول میباشند مشغول بود حضرت ایشان فرمودند همه معارف وتحقیقات در آن وقت بر طرف است در زمان نقل مولانا رکن الدین خوافی با خدمت شیخ بهاء الدین عمر ومولانا سعد الدّین حاضر بودیم مولانا خواجه که از معتقدان ومریدان خدمت مولانا رکن الدین خوافی بود ویك غلام که خادم ایشان بود حاضر بودند کسی دیگر نبود مولانا رکن الدین که تحقیقات امام غزالی را در نظر نمی آورد دران وقت غیر بیان اعتقاد وامر از کلمه توحید کاری نداشت همه کارهای دنیا وبیان فضل وکمال هبا شده بود آنچه اهم واولی است ارتباط وانجذاب بآن حضرتست جمیع شرایع وبعثت انبیا علیهم الصلوات والسلام برای ظهور این نسبت است.

میفرمودند: جمعی اصحاب که در مجلس حاضر بودند هر یك را بخصوصه نصیحت فرمودند وگفتند شما همه مردم کلان سال شده اید (لکل مقام مقال) با وجود آنکه احکام بیع وشرا وصوم وصلوة از امورست در نفس اخیر محلّ اشتغال بآن نیست مزاح ومطایبه وسخنان امرا وسلاطین تا بکی عمر عزیز ووقت شریف است.

میفرمودند: پیش ملاّی روم گفته اند مشهور است که:

گر در یمنی چو با منی پیش منی * ور پیش منی چو بی منی در یمنی

ملاّی روم گفته اند کلاّ بل دست بدست وزانو بزانو.

میفرمودند: شیخ عماد الملك بدیدن پدر کلان من آمده بودند شب بسیار بیگاه شد همه فرزندان وخادمان رفتند ویك پسر خورد ایشان باشیدیم من بسیار خورد بودم خواجه عماد الملك میفرمودند از سایر اعمال واطوار استقامت بهترست واین **بیت** خواندند.

یا ربم ملك استقامت ده * کاستقامت ز صد کرامت به

میفرمودند: یاد حضرت حق سبحانه با وجود نافرمانی ومخالفت سبب بعد ولعنت است منقولست که بیکی از انبیای بنی اسرائیل وحی آمد که قوم خودرا گوی که مرا یاد نکنند که سنت ما برین جاریست که هر که مرا یاد کند من اورا یاد کنم چون ایشان مرا با وجود عصیان ومخالفت یاد کنند من ایشانرا بلعنت یاد کنم حضرت ایشان فرمودند بمجرّد اینکه کسی گوید من ایمان دارم وتابع شریعتم وانواع مخالفت وعصیان ازو ظاهر باشد نجات میسّر نیست بعد از تصحیح عقیده می باید که همیشه سعی نماید که هیچ نوع مخالفت ونافرمانی ازو ظاهر نشود تا شایسته رحمت گردد.

میفرمودند: خدمت سیّد قاسم میگفتند بابو اسامی مغصوبه میباشد زین الدّین میگویند کسی را که شین الدین است نور الدین میگویند کسی را که ظلمت محض است فرمودند سیّد قاسم همیشه از شیخ زین الدّین بملاّ زین الدّین تعبیر میکردند.

میفرمودند: اوّل بار که از بخارا بجانب مرو وهری میرفتم مردی خواجه مسافر نام همراه بود در اصل دیهی از دیههای خوارزم بود اورا ملازمت درویشان بسیار می بوده معمّر شده بود نود ساله بوده باشد ازو شنیدم میگفت در ملازمت حضرت خواجه بهاء الدین بسیار می بودم ومرا بسیار شغف بود برقص وسماع روزی بجماعتی اتفاق کردم که جمعی قوّال ونایی بمجلس خواجه آریم ورقص کنیم چون بهمراهی آن جماعت بملازمت حضرت خواجه رفتیم فرمودند ما این کار نمیکنیم وانکار نمیکنیم خواجه مسافر میگفت حضرت خواجه را عمارتی بود همه اصحاب باهتمام مشغول بودند چون روز بچاشتگاه رسید وهوا بغایت گرم بود حضرت ایشان اصحاب را فرمودند ساعتی استراحت کنید هر کس دست وپایی شستند وبسایه رفتند وبخواب مشغول شدند خدمت خواجه پارسا قدس سرّه در همان کنار گلزار پایهای پر گل در آفتاب در خواب رفتند حضرت خواجه قدس الله روحه آمده اند وهمه اصحاب را دیده اند چون پیش ایشان آمده اند وایشانرا باین کیفیت دیده روی مبارك خود بر پای ایشان مالیده اند وگفته اند خداوندا بحرمت این پای که بر بهاء الدین رحمت کن.

میفرمودند: خدمت سید قاسم از عجب وتکبّر ملاّ خواجه علي چاکردیزکی متعجب بودند ومیگفتند بر سبیل تعجب وکراهت که بابو خواجه علي چاکردیزکی چه نابرخورداریست.

میفرمودند: که خدمت سید قاسم بتقریب موالی سمرقند وترفع وتکبر ایشان میگفتند بابو بسیار جواهر نفیسه از ترکستان پیدا شده اند اما اگر پنج سال در میان موالی باشند سنگی شوند خدمت سید قاسم میگفتند دریغ عمر بآخر رسید هرگز امتثال امر (**کُلُوا**) نتوانستیم کردن بــ(**لا تُسْرِفُوا**) کجا رسیده باشیم یعنی که همه اعمال ما مقتضای طبع است نه بامتثال أمر بتقریب این سخن که در بعضی کتب مسطور است که:

لا تنكر الباطل فى طوره * فانه بعض ظهوراته

میفرمودند: در طریقهٔ خواجگان فرموده اند وقتی که سالك نسبت خود گم کرد وبهیچ وجه حضور وجمعیّت خود نمی یابد وبهر صورت وبهر چیز مشغول میگردد میباید که زاری وتضرّع نماید واز قول وفعل نامشروع که سبب فقدان این نسبت گشته توبه کند ورجوع نماید مثلا کسی‌را رنجانید یا غیبت کرد یا سگی‌را بی جهة راند بامثال اینها نسبت حضور وآگاهی غایب کند می باید که استغفار وتوبه کند اگر چنانچه باستغفار وتضرع وزاری حضور خود نیافت معلوم میشود که درین وقت مطلوب ازو صبر است می باید که درین ابتلا صبر نماید تا آن وقت که حق سبحانه برو ترحم نموده اورا از وحشت تفرقه خلاص گرداند آنچه از اکابر این خانواده منقولست برین وجه است بی آنکه خودرا بهر صورت وبهر چیز مرتبط دارند در بیستم جمادی الثانی سنه ثمانین وثمانمائة بود که فرمودند مدّت شصت وپنچ سال باشد که این دو بیت را بر در مزار شیخ ابو بکر قفّال شاشی قدس سرّه دیده ام ویاد گرفته **قطعه:**

دانی ز بهر چیست که فرزند از پدر * منت ندارد از چه دهد روز وشب عطا

یعنی درین سرا که محل حوادث است * در محنت وجود تو آورده مرا

میفرمودند: مدت چهل روز بخدمت خواجه علاء الدین غجدوانی در بخارا ملاقات واختلاط داشتیم روزی کمال تصرّف وبرکات مجلس شریف حضرت خواجه قدس الله روحه یاد فرمودند در آخر گفتند صحبت عزیزان وقت نیز مغتنم است اگر چه در مرتبهٔ مردم ماضی نباشند فرمودند حضرت خواجه قدس الله روحه میگفتند اکابر فرموده اند گربهٔ زنده به از شیر مرده.

میفرمودند: شیخ در فتوحات نوشته اسرار ظهور عالم معلوم نمیشود الاّ بمجاهدات کثیره وریاضات عظیمه یصحبها الهمم.

میفرمودند: پدر سید فضل الله رادکانی بسیار بسیار مرد عزیز وصالح بوده

است ازان وقت که نهب وغارت امیر تیمور در خراسان واقع شده از بازار گوشت نخورده ومولانا شمس الدین محمد صنوکردی ومولانا محمود مرغادی از بازار گوشت نمیخورده اند.

میفرمودند: مولانا حاجی محمود مجلّد در اوائل شیعه بوده است بسبب توطّن در هری مصاحبت مردم عزیز سنّی شده بود پدر خود را از مشهد آورده بود شاید که او نیز سنّی مذهب شود حضرت ایشان فرمودند روزی بحجرهٔ سیّد فضل الله رادکانی رفتم پدر مولانا حاجی محمود آنجا بود سیّد فضل الله مرید سید قاسم بود وسخنان اهل الحاد بسیار میگفت ونماز نمیگزارد وپدر مولانا حاجی محمود شیعه مذهب ومنکر پسر خود. هردو مناسب اطوار خود سخنان میگفتند سیّد معرفت میگفت تا بجائی رسید که از توحید واتصال سخن گفت من گفتم طریقهٔ توحیدی که شما بیان میکنید مقتضی آنست که اتصال ممکن نباشد زیرا که اتصال مقتضی اثنین است بی شیئین ممکن نیست واین منافئ توحید او از بیان وحلّ این سخن عاجز شد من گفتم ارباب سلوك را حال بجایی میرسد که در نظر شهود ایشان غیر حق سبحانه هیچ چیز نمی ماند وسائر اشیا از چشم نظر میخیزد آن جماعت این حالت را اتصال میگویند بسبب شنیدن این سخن اورا شغف مصاحبت من شد وبعد ازان نماز میگزارد واطوار مسلمانی گرفت.

میفرمودند: از مولانا مسافر شنیدم که از مولانا برهان الدین زرگر نقل میکرد من دیدم که شیخ کمال سیرامی خودرا بر دیوار پارچه مالید آن دیوار قند شد ومردم بردند با وجود معتقد نیستم حضرت ایشان فرمودند شیخ کمال خالی از جذبه نبود شاید که ازو ترك آداب شریعت واقع شده باشد، بنابران مولانا برهان الدین معتقد نبوده اند حضرت ایشان فرمودند بتحقیق پیوسته که شیخ کمال گاهی بره یا گوسفندی بریان میساخته وپسر خودرا درون چاه بریان گری می نشانیده هر گاه که پخته شود مرا خبر گوی وپسر اورا هیچ تشویشی نمیشده.

میفرمودند: بعضی ملاحده در هری میگفتند عبادت تا آنزمان است که تعین معرفت حاصل نشده بدلیل آیة (**واعْبُدْ رَبكَ حَتَّى يَاْتِيَكَ اْليَقِينُ** * الحجر: ۹۹) بعد از حصول یقین عبادت مرفوع است من اورا منع کردم وگفتم که چرا ازین آیة مراد آن معنی نیست که ارباب کمال فرموده اند که بعد از وصول بمقام تمکین ودرجه کمال افعال مُسْتَنَد بعبد نیست چنانچه از آیة (**ومَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ** * الانفال: ۱۷) فهم میشود او ملزم شد ومسلّم داشت یکی از ملازمان اسب وزین بسیار بی تکلّف برسم عاریت پیدا ساخته بوده در ملازمت ایشان میرفت اورا باین صورت دیدند وعتاب فرمودند وگفتند طریقهٔ اصحاب بی تکلّفی نیست ارتکاب این طور موجب ملامتست این بی تکلّفی را مقدمات وشرایط است نشنیده که ارباب کمال کسی را خلوت تجویز میکنند که تکمیل مقام عزلت کرده باشد تکمیل عزلت ناکرده را خلوت مجوز نیست وبی ترتیب است.

میفرمودند: که حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه ومتابعان ایشان که بآسانی خدمت کسی قبول نمیکنند بجهة آنست که خدمت وتواضع از جمله احسانست وحب محسن ضروری چونکه بتمامئ همّت مشغول اند بنفی تعلّق ونمیخواهند که ایشانرا هیچ نوع علایقه باشد بضرورت سعی واهتمام دارند که تا توانند خدمت کنند نه قبول خدمت واز کسی قبول خدمت میکنند که اورا استعداد آن هست که روز از طریقه وطور ایشان بهره مند شود وعلاقهٔ او از عالم بسبب قبول والتفات خاطر ایشان کمتر گردد وعالمی از جمعیت ونورانیت او منوّر گردند.

میفرمودند: وقتی که کسی عیب وغیبت خود از کسی شنود باید که در قهر وغضب نشود واندیشد که زبانرا محرکی هست از روی انصاف تأمل نماید اگر راست گفت در مقام اصلاح خود شود واگر غیر واقع است داند که مقصود صبر است والتجا بحق سبحانه ونیل درجات اخروی.

میفرمودند: بهر سبب وهر سخن باید که سر رشته جمعیت از دست نرود

اکابر طریقت فرموده اند (المحن تظهر جواهر الرّجال).

میفرمودند: بجهة منزل موالی دیهها وباغها وقف کرده ایم وصبح وشام با همدیگر نشینند امیدست که چیزی فایض شود وبی نصیب نباشند.

میفرمودند: سلطان ابو یزید بسطامی را مریدی بود که سالها بذکر مشغول بود اورا هیچ نوع فتح وگشادی نبود روز بروز جد وجهد او بیشتر می شد وهیچ نوع فتوری نداشت مریدان دیگر از احوال او تعجّب می بودند حضرت سلطان فرمودند مردم دیگر بسبب احوال وواقعات انسی وحضوری دارند ونفس را دران صورت حظّی هست وعدم فتور بسبب آنست واو با وجود عدم حضور واسباب فتور مداومت واجتهاد می نماید همت وعزیمت او از همه اقوی وارفع است اورا سلطان الذّاکرین گویم فرمودند تا همه اصحاب اورا باین نام گفتند بعضی ملازمان که در مجلس بی آرام نشستند یا در خواب میرفتند بسیار مکروه می داشتند وقهر میکردند.

میفرمودند: در خواب رفتن وگاهی استراحت کردن عیب نیست در مجلس باین صورت ظاهر شدن بسیار عیب است باید که کمال آرام وتمکین تام نشیند وهمه اهل مجلس را از خود بهتر داند وبنسبت همه کس نیازمند باشد واز خواطر همه مستمند وجمعیت را بهر یك از اهل مجلس عقیده کند وخودرا حقیر واز همه کم بینید وفضل ورحمت حق سبحانه را محیط همه شناسید وجمعیت را خارج دائرهٔ اصحاب گمان مبرید صحبتی که بر خلوت ترجیح کرده اند وترك خلوت کرده این صحبت است وکبرای اهل یقین فرموده اند صحبتی که نه برین وجه است مورث نفاق است.

میفرمودند: شیخ رکن الدین علاء الدولة قدس الله روحه با اصحاب نشسته بودند ایشانرا واردی در یافت از برای حفظ وصیانت آن بخلوت در آمدند فی الحال آن جمعیت نماند بی توقّف بیرون آمدند آن حال عود نمود دانستند که آن موهبت از برکات جمعیت واصحاب بوده است والا بایستی که در خلوت تأمل

نشدی وباجتماع عود نمودی این بیت شیخ خاوند طهور قدس الله روحه بسیار بر زبان مبارك ایشان میگذشت ومیفرمودند هر جا بمعنی دیگر میخوانم **بیت:**

کجاست در همه عالم چنان سر افرازی * که عاشقی بخیالش ادا کند رازی.

میفرمودند: که خدمت مولانا حسام الدین پارسا که از خلفای خواجه علاء الدین عطار بودند در رعایت ادای شریعت بسیار اهتمام داشتند ایشانرا کمال تقوی ونازکی بود در بلخ با ایشان ملاقات کردم خواستند که طریقه ازیشان قبول کنم چون از هری بعزیمت خدمت مولانا یعقوب آمده بودم قبول نکردم بسیار مبالغه نمودند در آخر فرمودند مرا مجال دهید تا بیان طریقه کنم اگر شمارا وقتی خاطر خواهد که بعضی را باین طریقه پرورش دهید وتربیت کنید این طریقه پیش شما معلوم باشد وآن طریقه را بیان فرمودند وگفتند بسیار مردم را استعداد بر نهجی است که درین نسبت باندك وقت آنمقدار جمعیت حاصل میشود که در اوقات بسیار بغیر این نسبت حاصل نمیشود ودانستن این طریق شما را مهم خواهد شد حضرت ایشان فرمودند که از صباح تا نماز دیگر غیر وقت قیلوله تجویز کرده بودند که مردم در ملازمت ایشان باشند وبعد از نماز دیگر تا صباح کسی پیش ایشان نمی بود اوقات ایشان مضبوط بود نماز تهجّد واشراق وچاشت وسائر سنن لازم داشته بودند واین عبادات وجمیع آداب شریعت با جمعیت خاطر ایشانرا حاصل بود روزی در وقت طعام خوردن فرمودند مولانا حسام الدّین بلخی میگفتند هر چند جمعیت خاطر خواهد بود لیکن در وقت خوردن طعام گفتن بسم الله منافی نیست وباید که ترك نشود.

میفرمودند: از شیخ برهان پدر کلان شیخ ابو سعید شنیدم که میگفت در آداب طعام خوردن نوشته اند زنهار بر سر سفره کرنج کوبی نکنی یعنی استخوان بمغزرا بعنف نباید بر طبق زدن.

میفرمودند: اوقات مولانا حسام الدین پارسا از اوقات شیخ بهاء الدین عمر

بلكه از اوقات شيخ زين الدين با وجود كثرت اوراد واذكار مضبوط تر بود كمال سعى واهتمام در محافظت ورعايت اوقات واحوال داشتند.

ميفرمودند: حضرت سلطان بايزيد خواهر زادهٔ داشته اند كه خادم ايشان بود ازو ترك ادبى واقع شده سلطان فرموده اند ترا ديدم كه در ميان دو گهواره درمانده يعنى مبتلاى مشاغل شدى وبعد از مدت قليل متأهل گشته واورا دو فرزند شده ومادر فرزندان در خانه نبود واو بدو گهواره درمانده شده بود.

ميفرمودند: خدمت خواجه علاء الدين ميفرمودند كه در ملازمت حضرت خواجه مردم باندك وقت بجايى ميرسيدند كه مطلقا مزهٔ طعام معلوم نميكردند بسبب قوت حال تميز مسلوب ومرفوع شده بود فقرا درين زمان طعامهاى بى تكلّف نميخورند وسعى واهتمام ايشان در تحصيل طعامهاى بتكلّف است.

ميفرمودند: در روز گرم رمضان بگازرگاه رفتم خدمت شيخ بهاء الدين عمر در نزد خواجه عبد الله اعتكاف نشسته بودند هرجا سايهٔ بود مردمى كه بموافقت شيخ اختيار اعتكاف كرده بودند آنرا گرفته بودند در راه حوضى كه قريب بندر است من نشستم بسبب گرمى هوا بسيار گرم يافته بودم وآن حوض را روزها بود ازان روزها باد وهوا مى آمد آب طرف باد ميريختم چون آب بجامهٔ من ميرسيد وتر مى شد ساعتى گرما دفع مى شد بسبب گرمى هوا جامه زود خشك مى شد باز آب ميريختم چون نماز شام شد وخدمت شيخ واصحاب افطار كردند من نيز در ميان آنجماعت بودم فردا كه مراجعت نمودم معلوم شد كه طعامى كه شب در مجلس حاضر كرده بودند صدور از اوقاف عامه تعين فرموده بوده اند ازين صورت تعين بسيار ملول شدم وباعث اهتمام بشأن زراعت وپيدا ساختن بعضى اسباب ديدن امثال اين چيزها بود فقيرى را بسيار در مقام خطاب وعتاب ميداشتند روزى بسبب اضطرار از خود وطريق معامله آنحضرت آن فقير بسيار متألم بود بجانب او نظر فرمودند وگفتند (لسان الحال انطق من لسان المقال)

وخواندند **نظم:**

هوائی له فرض تعطف ام جفا * ومشربة عذب تكدّر ام صفا

وكلت الى المحبوب امرى كلّه * فان شاء احيانى وان شاء اتلفا

وفا كنيم وملامت كشيم وخوش باشيم * كه در طريقهٔ ما كافريست رنجيدن

آن فقير گفت بسبب التفات آنحضرت واستماع اين ابيات آن الم ومحنت مرفوع شد گاهى بتقريب بعضى نصايح اين مصراع ميخواندند **مصراع:**

بچشم عاشقان بايد جمال دلبران ديدن

ميفرمودند: كه خال من خواجه ابراهيم ميگفتند طريقهٔ اهل زمانرا برين وجه يافتم كه هر چه گويند مى بايد تصديق كرد ومسلّم داشت والاّ دشمن ميشوند تا غايتى كه اگر گويند كه زهره وزحل را ميگويم واز آسمان دور ميسازيم مسلّم داشت نميشود گفتن كه ترا دست رسايى نيست واين امر محال است.

ميفرمودند: اين بيت مولانا رشيد شاشى است **بيت:**

از جمله اماكن اعضاى متصّل * خلوتگهى نيافت غم دوست غير دل

واين بيت ديگر گفتهٔ مولانا رشيد است وبسيار بر زبان مبارك ايشان ميگذشت **بيت:**

در خوب صورتى كه نظر كرد آدمى * گر دل بدست او ندهد نيست مردمى

واين بيت مولانا بدر شاشى است **بيت:**

خارج از امكان عقلى روز وشب كوشيده ام * تا ز دانش حاصل آمد علم نادانى مرا

هر يك ازين ابيات در محلى وتقريبى مذكور ميشد بتقريب اين بيت بر زبان مبارك ايشان بسيار ميگذشت **بيت:**

وقف خيال تست جان از پى آن خورم غمش * من كهٔ اين عمارتم گر تو خراب خواهيش

بعضى سلاطين كه در باب رعايت احكام شرعيه مساهل اند وآثار اهتمام برعايت شريعت از امراى ايشان وملازمان ظاهر نيست.

میفرمودند: در خانهٔ پادشاهان خدا ورسول نیست یعنی عمل بفرمان خدا وشریعت نبی ندارند گمان می برند که تحصیل سلطنت بفکر وتدبیر خود می توانند کرد از آیة (**قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ** * آل عمران: ٢٦) غافل اند هیچ سلطنت وعزت بی عنایت حق سبحانه میسر نیست چاره غیر بندگی وموافقت بندگی ندارند.

میفرمودند: یکی از خواص مقناطیس جذب آهن است وقتی که اورا سیر می مالند این خاصیت باطل میشود دیگر آهن را جذب نمیکند بعضی مردم بسبب بیگانگی وعدم مناسبت مانع سخنان حقّانی اند بسیار بتکلّف سخن می باید گفت سیر مالیدن چندان هنری نیست بعضی اوقات پادشاه وامرا بر وجهی اند که هیچ خوش نمی آید که مصالح مسلمین بایشان گویم این طریقهٔ ایشان نیز سیر مالیدنست سیم ضرر عاید بکیست در وقت مطالبت وتحمیل ده یازده ببعضی امرا فرمودند حق تعالی شمارا دولتهای عظیم بی سعی واهتمام شما داده است شما حالا تقویت وتایید دولت باموال فقرا ومساکین میکنید والاّ خواهیم دید که کار بکجا خواهد رسید بیکی از پادشاهان پیغام فرستادند که همه دولتهای صوری ومعنوی در متابعت شریعت است با وجود مخالفت هیچ دولت میسر نیست حسن عاقبت در امتثال فرمان حق سبحانه است درین ایام چاره جز صبر نیست می باید که بندگان حق سبحانه را نرنجانید.

میفرمودند: شیخ در فتوحات نوشته که هر کرا بینی که دعوی معرفت میکند وپیش اغنیا متذلل نیست در دعوی کاذبست زیراکه اسم الغنی اسم آنحضرتست وهمه عالم مظاهر اسما واوصاف آنحضرت اند معرفت اقتضای آن میکند که هر چه آثار جمال وکمال بیند متذلّل وخاضع باشد تکبر باغنیا کسر ایشانست بی ملاحظهٔ فایده وحکمتی مجوّز نیست آنچه از بعضی اکابر واقع شده از برای حکمتی وسرّی واقع شده.

میفرمودند: پدر من در مرض اخیر جدّ من خواجه شهاب الدین پیش ایشان

رفته عم من خواجه محمد انجابوده اند ایشانرا فرموده اند بزبان ترکی پسر خودرا بیار ایشان رفته اند وخواجه اسحاق را آورده ایشانرا نظرها کرده اند وفرموده اند که او بسیار محنت وسرگردانی خواهد کشید وبرادر خواجه اسحاق خواجه مسعود نام را طلبیده اند ونظرها کرده وفرموده اند که او نیز بسیار سرگردانی خواهد دید واسحاق را او سرگردان خواهد ساخت بعد ازان بپدرم گفته اند که پسر خودرا بیار فرمودند که پدر من مرا برده اند مرا نظر کرده اند وسروری مرا دیده اند وگفته اند که این پسر من عالم گیر شود واز وی شریعت وطریقت رونق پذیرد وبعضی اوصاف وافعال پسندیده ایشان گفته اند وفرموده اند فرزند که من میطلبیده ام اینست حضرت ایشان قدس الله روحه فرموده اند جدّ من خواجه شهاب الدین بمجذوبان ومجانین عقیده ومصاحبت بسیار داشته اند بزراعت وتجارت مشغول می بوده اند در اکثر راهها تنها میرفته اند گاهی که ایشانرا قطاع الطّریق وجمعی از دزدان پیش می آمده اند وتعرض میکرده ایشان بآواز بلند آنجماعت مجذوب را میطلبیده اند ونام هر یك را میگفته اند فی الحال حاضر میشده اند وایشانرا خلاص میکرده اند چندین کرت همین صورت واقع بوده است ولادت حضرت ایشان در رمضان سنهٔ ست وثمانمائة بوده است بتحقیق ویقین مرارا ازان حضرت قدس الله روحه شنیده شده وانتقال بدار القرار در شب شنبه سلخ ربیع الاوّل سنه خمس وتسعین وثمانمائة بود بعد از نماز خفتن به نیم ساعت تقریبا پیشتر از انتقال بدوازده روز فرمودند اگر حیات باقی باشد پنج ماه دیگر را هشتاد ونه سال کامل شود وسال عمر بنود می درآید قدس روحه العزیز وارواح اسلافه وزاد فی اعمار اخلافه.

میفرمودند: امرا در مقام تحمیل بوده اند ومبلغ کلی میطلبیده اند مخالفت شریعت بی خاصیت است من اینجا نمی باشم بصحراها میروم حالا خط می نویسم که بعد از رفتن صحرا بامرا رسانند این دو سخن می نویسم یکی الصبر

مفتاح الفرج دوم مکن مکن که پشیمان شوی وبد باشد والسلام.

میفرمودند: از حضرت خواجه پارسا قدس الله روحه پرسیده اند که تفاوت میان شیخ ابو اسحاق گلابادی[١] وشیخ ابو اسحاق کازرونی[٢] چیست ایشان فرموده اند دو کس بشهری رسیده اند یکی را سبکبار رسانیده اند ودیگری را منزل بمنزل واطّلاع بر محلاّت وکویها وخانها داده اند اگر چه هردو رسیده اند لیکن در علوم ومعارف تفاوت بسیارست واز ثانی ابو اسحاق گلآبادی خواسته اند. فرمودند بصنوکردی در نماز شام پانصد کس بوده باشند فردا وعظ فرمودند مرا آنجا بسیار بسیار خوب نمود وکس از مردم تاشکند همراه من بودند ونخواستم که ایشان بسبب من آنجا توقف کنند بشهر آمدم وبعد از روز رفتم ویکهفته باشیدم آن مسجد اکثر اوقات از اصحاب طاعات خالی نبود.

میفرمودند: تأهل به نیت آن می باید که بار ومحنت فقیری کشد وخُلق خودرا مهذب گرداند وبهیچ وجه بر وی باری ننهد. خلیفهٔ بغداد با ضعیفهٔ خود جنگ کرد وبعد از گفت وگوی شب بمسجد رفت امام ابو یوسف قاضی را در مسجد دید سبب پرسید امام گفت جنگ خانه سبب است خلیفه گفت من نیز همین سبب آمده ام بیایید تا شما را آشتی دهم چون بخانهٔ امام رفتند وضعیفهٔ امام را نصیحت کردند آن خاتون گفت این امام واین قاضئ شما دعوای خدایی میکند امام را ازین سخن حیرت شد خلیفه پرسید که چون گفت حق تعالی مارا در اصل خلقت معوج وکج آفریده است ومارا نقصان جبلّی هست امام شما میخواهد که راست سازد وتغیر خلق خدا کند واین دعوی خداییست خلیفه نصیحت کردند وایشانرا آشتی دادند وامام نیز همراه خلیفه رفتند وایشان را نیز آشتی دادند عفو ومواسا ومسامحه با اهل واولاد مهم است هر کس را وصف نیکو می باید که در

---

(١) ابو اسحاق محمد بخاری گلآبادی توفی سنة ٣٨٠ هـ. [٩٩٠ م.]

(٢) ابو اسحاق کازرونی توفی سنة ٤٢٦ هـ. [١٠٣٥ م.]

شفاعت وحمایت آن باشد یکی از اوصاف پسندیده فتوت است آنست که جانی را محتاج بعذر نسازد در آیة کریمه (**اِنْ تَنْصُرُوا اللهَ یَنْصُرْکُمْ** * محمد: ۷) فرمودند حضرت حق سبحانه وتعالی بکمال قوت وقدرت متصف است احتیاج بنصرت عباد ندارد ونصرت حق تعالی عبارت از امتثال اوامر واجتناب مناهی واتباع رسول ومواظبت سنت است معامله باین طریق سبب اعزاز واحترام او دریافت دولت دنیا وآخرتست.

میفرمودند: در حدیث آمده است (**من کان لله کان الله له**) کارها برای حضرت حق تعالی کردن وامتثال اوامر واجتناب از مناهی واتباع صاحب شریعت سبب وجدان رضا ورحمت الهی است مصحفها در خانه ها وتلاوت قرآن با مخالفت فرمان نوعی از استخفاف وسبب لعنت ودوری از رحمتست (**ربّ تال للقرآن والقرآن یلعنه**) دلیل واضح است.

میفرمودند: حفظ نظر از صور محسوسات وقلت طعام سبب کشفها صوری وکثرت وقایع است وبسبب تقلیل طعام در سلسلهای دیگر وقایع بسیارست وبسیارست که سالك را بآن تقیّدی میشود ازین سبب اکابر خانوادهٔ خواجگان بحد وسط در طعام امر واهتمام فرموده اند وبغیر مقصود التفات نه نموده اند.

میفرمودند: که منقولست که حضرت رسالت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم هر صباح که بحجرهٔ از حجرات ازواج می آمده اند می پرسیدند که هیچ طعام هست اگر می بود میطلبیدند وتناول میفرمودند واگر نمی بود میگفتند (انّی اذًا صائم) حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند گوییا وجود وعدم طعام را اشارت میداشتند بافطار وامساك یعنی در وقت وجود طعام گوییا مطلوب ومحبوب حق سبحانه افطار است ودر وقت عدم امساك وجود وعدم علامت واشارتست.

میفرمودند: خدمت مولانا حسام الدین بخاری را از طریقهٔ خواجگان بهرهٔ تمام بود ایشانرا بتکلیف قاضی ساخته بودند گاهی میرفتم وجایی که ایشان برای فصل

خصومت میبودند می ایستادم در حین حکم بسیار حاضر میبودند آثار جمعیت ازیشان بسیار ظاهر بود چشمهای پرحال داشتند هر چند کسی بی مذاق بودی مقیّد می شد.

میفرمودند: از هری بجانب بلخ می آمدم میان شبرغان وبلخ پای من بسیار آبلهای بد کرد بتشویش بسیار به علیآباد بلخ رسیدم دوسه روز پیش از عید رمضان بود در مدرسهٔ باشیدم روز عید مدرس وموالی گمان بردند که من برای طمع رفته ام از مردم چیز طلبیدند وآنچه جمع شد پیش من آوردند من نگرفتم وگفتم راهگذاری ام. آمدن برای این سخن نبود آن مردم از ناگرفتن من در تعجّب شدند ایشان فرمودند ناگرفتن رعونتی بود می بایست میگرفتم وبفقیرئ خود صرف میکردم.

میفرمودند: درویش احمد سمرقندی در مجلس سید قاسم در آمده سید واصحاب ایشان معلوم نکرده اند که درویش احمد است سخنی میگفته اند بعد از تمامی سخن درویش احمد بر خاسته ودست افشانده وگفته: ای مسکین تو کجایی هنوز وبیرون رفته سیّد واصحاب را اضطراب شده. دانسته اند که درویش احمد سمرقندی بوده میر مخدوم را فرستاده اند هر چند مبالغه کرده درویش احمد نیامده حضرت ایشان میفرمودند غیر آن مجلس بسید ملاقات نکرده.

میفرمودند: شیخ محی الدین عربی در بعض مصنّفات خود نوشته بعضی ارباب کشف را ما فی الاستعداد منکشف میگردد در استعداد خود مسمی بالمعصیة می بینند چون عصمت بنسبت اولیاء شرط نیست وحکم (**لا رادّ لما قضیت**) واقع است واز شهود ظلمت عصیان وحجاب آن منقّض ومشوش میشود چون بیقین وتحقیق میدانند که توبه واستغفار ماحی ومزیل آن ظلمت است میخواهند که زود آن صورت وقوع یابد تا باستغفار وتوبه ازالهٔ آن ظلمت کنند ومرتکب میشوند حضرت ایشان فرمودند که شیخ رکن الدین علاء الدّوله برین سخن شیخ اعتراض کرده این سخن مردم را دلیر می سازد وظاهر کردنی نیست

بر آن جماعت. آنست که حفظ احوال خود کنند وخودرا از مشوش نگاه دارند.

میفرمودند: وقتی که در هری بودم در خواب دیدم از منزلی میگذرم که تعلق بشیخ زین الدّین داشته است مریدان واصحاب ایشان مرا دلالت میکنند که اینجا باشید اینجا نوعی تاریکی وکدورتی داشت آنجا نباشیدم ازانجا گذشتم بجایی رسیدم که بسیار نزاهت وخوبی داشت چنین معلوم شد که منزل شیخ بهاء الدین عمر بوده است دیدم که حوض آبست در غایت صفا ومیدانی بسیار وسیع وحضرت شیخ بر کنار حوض نشسته اند ومیخواهند که نماز جمعه گزارند آنجا مرا بسیار خوب نمود چون بیدار شدم میل ملاقات شیخ بیشتر شد وبسیار پیش ایشان میرفتم فرمودند چون من بسیار از کلانان وملازمان حضرت خواجه را دیده بودم طریقهٔ شیخ زین الدّین پیش من بسیار خوب ننمود وطریقه شیخ بهاء الدین عمر خوب نمود وخود را از مردم روزگار ممتاز نساخته بودند همه روز نشسته بودند هر کس که می آمد مناسب او حکایتی میگفتند احیانا چلّه می نشستند.

میفرمودند: بعضی اکابر علما فرموده اند مقتضای شفقت اسلام واخوت دینی آنست که اگر مثلا دزد هزار دینار شخصی بطریق دزدی برده باشد صاحب مال را غم آنکه مسلمانی چرا باین معصیت مبتلا شد از غم فقدان آن هزار دینار بیشتر باشد.

میفرمودند: صاحب قوت القلوب[١] از محققان صوفیه نقل کرده که ذات حق تعالی من حیث هی ممکن الرؤیة نیست حضرت ایشان فرمودند شاید که قدمای معتزله بهمین معنی گفته باشند که رؤیت ممکن نیست.

میفرمودند: مذهب اهل سنت وجماعت آنست که هرچیزی که واقع است از خیر وشر همه بارادت ومشیت حق تعالی واقع است لیکن علما خلاف کرده اند که بنده موافق اراده ومشیت باشد چنانکه از حضرت خضر علیه الصلاة والسلام

---

(١) صاحب قوت القلوب محمد ابو طالب مکی مالکی توفی سنة ٣٨٦ هـ. [٩٩٦ م.] فی بغداد

واقع شد از قتل غلام وخرق سفینه با موافق. امر اهل تحقیق بر آنند که اگر اراده ومشیت موافق امرست می باید موافقت کرد والا موافقت امر باید کرد ونمی شاید که موافق باشد اگر چه رضا بقضای حق سبحانه وتعالی واجبست وبعضی که مغلوب بوده اند فرموده اند که موافق اراده می باید بود ایشانرا ودرین سخن بسبب مغلوبیت معذور داشته اند وصاحب فتوحات فرموده بنده باید که کسب مقام رضا کند تا برسد بدرجه که ما وقع مراد او شود.

میفرمودند: کسانی که بریاضات وغلبات محبت حجاب ناموس از خود دور نساختند وبآن حجاب ازین عالم رفتند ایشانرا دران عالم از حجاب رهایی نخواهد بود امام حجة الاسلام قدس الله روحه فرموده اند آنها که درین عالم از حجاب ناموس نگذشتند ایشانرا بعد از خلاصی از دوزخ نجات از حجاب ناموس نخواهد بود ونقل کرده اند که جمعی را از نجات دوزخ بر پیشانی نویسند که هؤلاء جهنمیون وامر کنند که ایشانرا ببهشت برند بدر بهشت رسند ونه در آیند وگویند ازین نوشته اهل جنت خواهند دانست که دخول بهشت بعد از خلاصی از دوزخ است وباین صورت راضی نشوند حضرت حق سبحانه بموجب رحمت وکرم فرماید که آنرا محو فرمایند وبجای آن نویسند که هؤلاء عتقاء الله این ستر حجاب ایشان گردد وگویند این نیز دلالت دارد بر آنکه استحقاق عذاب داشته اند ایشانرا آزاد کرده اند ودر بهشت نه در آیند حضرت حق تعالی بمحض فضل فرماید که آنرا نیز محو فرمایند وبعد ازان به بهشت در آیند امام فرموده اند اگر آن جماعت در دنیا از اذواق محبّان بهره مند می بودند هرگز راضی نمی شدند که نام محبوب از جبین ایشان دور شدی بلکه چندان ذوق وخوشدلی می داشتند که هرگز یاد نعیم بهشتی نمیکردند.

میفرمودند: مشایخ ترك مثلی دارند حاصل آن مثل آنکه نماز را قضا هست صحبت را قضا نیست مراد از صحبت نه آنست که جمعی نشینند وهر چه خواهند

گویند وکنند مقصود از صحبت آنست که در کلام بعضی اکابر واقع است که (اصحبوا مع الله) صحبت عبارتست از دوام حضور مع الله وصرف انفاس بر نعت حضور وآگاهی. وقتی که صرف مجموع انفاس بر نعت حضور وآگاهی ماند بس اگر نفسی باین انفاس باین نعت مصروف نشود وارجاع او ممکن نی واین آگاهی در نفس ثانی نیز شرط پس آنچه فوت شده باشد آنرا قضا نباشد.

میفرمودند: مولانا اسماعیل از فرکت بتاشکند آمده بود بجهة مهمی اینجای ما مهمان شد او مرد شوخ بود ازین جهة که پسر خدمت مولانا سیف الدین بود وایشان از اصحاب حضرت خواجه بودند با او در مقام تفقد ورعایت شدیم وسخنان حضرت خواجه واصحاب ایشان مذکور شد وبهر تقریب بعضی سخنان دیگر گفته شد اورا نسبت خوب وجمعیتی حاصل شده بوده است در سحر بطریقهٔ مقرّره کوزهٔ آب بجهة طهارت آوردیم وبعد از ساعتی چنانچه معهود است آمدیم مولانا اسماعیل را منقبض دیدم سبب پرسیدیم گفت در خواب دیدم که باز سفید در دست داشتم ومرا بآن بسیار محبت بود از دست من پرید چون از خواب بیدار شدم ملول ومنقبض شدم من گفتم خواب معبر بآنست که شمارا نسبت خوب حاصل شده بوده است چون در خواب رفتید آن نسبت نماند بسبب آنکه چیزیست که باو کسب معارف وحقایق میتوان کرد در صورت باز که از اسباب صید است دیده شده غمگین مشوید شاید که باز بدست آید وچنان کردیم که اورا در مجلس جمعیت ونسبت خوبی حاصل شد او بعد ازان دایم اینجای ما می باشید وجمعی دیگر نیز می بودند بضرورت بایست بکفایت ما یحتاج ایشان اشتغال نمود ودر باب زراعت وسر انجام آن سعی واهتمام نمود تا جمعی توانند که بفراغت مشغول باشند وسبب اشتغال بدنیا وتحصیل آن این معنی بود.

میفرمودند: در طریق خواجگان همت وخاطر مصروف آن می باشد که مقتضای وقت چیست ذکر ومراقبه وقتیست که در آن وقت خدمتی نباشد که

راحتی بمسلمانی رسد خدمتی که سبب قبول دلیست بر ذکر ومراقبه مقدم است (اللّهمّ وفّقنی بمحاب اعمالك) که در دعوات مأثوره واقع است بجهة آنست که ارادت ومشیت در هر وقت مقتضئ امریست ووقوع آن امر دران وقت محبوب حق است سبحانه پس بضرورت توفیق اشتغال بآن عمل باید طلبید وقت باشد که عمل بر نماز که فریضه است مقدّم باشد مثلا وقتی که کسی در آتش می افتد ومیسوزد یا در آب غرق میشود فرض وقت تخلیص اوست نه گزاردن نماز.

میفرمودند خدمت سید قاسم به نسبت یکی از پادشاه زادگان میگفتند بد نابرخورداریست در خلوت از حق سبحانه هیچ شرم ندارد.

میفرمودند: میرزا الغ بیگ در وقتی که خانه چینی ساخته بودند دعوتی عظیم فرموده وجمیع اکابر را طلبیده اند خدمت خواجه عصام الدین وهمه دانشمندان حاضر شده اند برسم جنگیزی دران مجلس قدحهای شراب حاضر کرده خدمت سید عاشق شنیده اند که این نوع مجلسی است مردم خودرا طلبیده اند ووصیت کرده واز اصحاب بحلی طلبیده وبعد ازان پیش میرزا الغ بیگ رفته وگفته که این چیست که تو میکنی واز حق سبحانه شرم نمیداری وبسیار سخن را درشت گفته اند میرزا الغ بیگ گفته که من بدتر از فرعون نیستم وتو بهتر از موسی وهارون نیستی حق تعالی آن دو پیغامبر خود را میگوید (**فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَيِّنًا** * طه: ٤٤) تو چرا بمن درشت میگویی خدمت سیّد گوش گران تر بوده است نشنیده اند فرموده است اورا بیرون برید وگردن اورا بندید خدمت خواجه عصام الدّین شفاعت کرده اند میرزا گفته اند وقتی که در حمام شما مجمعی شده بود واو درشتها گفته بود شما رنجیدید ودر عزل او اهتمام کردید حالا چرا در خواست میکنید خدمت خواجه فرموده اند حوصله پادشاهان مناسب حضرت ایشانست وحوصله رعایا مناسب ایشان مناسب حوصله ما آن بود وخدمت مولانا محمد خوافی میگفته اند حضرت خواجه عصام الدّین وسائر دانشمندان دران مجلس

حاضر بودیم با وجود شیشه های شراب حاضر ساخته بودند حضرت ایشان فرمودند میرزا الغ بیگ با وجود دانایی در اتباع رسوم جنگیزی باین نوع مبالغ بود احوال پادشاهان عصر بنسبت محلّ حمد وشکر ست.

میفرمودند: حضرت شیخ سعد الدّین حموی قدس الله روحه در آیة (**لَهُ اْلحُکْمُ والَیْهِ تُرْجَعُونَ** * القصص: ۸۸) فرموده اند حکم سه حرفست از سه کلمه مأخوذ حا از حیات وکاف از کل ومیم از موجود یعنی که (حیات) (کل) (موجود).

میفرمودند: اکابر صوفیه رضوان الله علیهم اجمعین فرموده اند کسی که پیش جمعی می آید می شاید که برای او بر نخیزند اگر ازین صورت کبر وتحقیر نفهمد ونرنجد وناخاستن را شرط دیگرست یکی آنکه باعث کسل نباشد دوم تکبّر اگر ناخاستن بسبب کسل وتکبر باشد البته البته تکلف کنند وبرخیزند وبتکلف وصف مذموم که کسل است دفع کنند وتکبر بمراتب مذموم ترست اهتمام باید کرد که آن نیز نماند پس بر هر تقدیر سعی واهتمام نماید وبرخیزد واگر باعث خاستن آنست مردم اورا کاهل ومتکبّر نگوید این نیز بد مذموم است یابد دفع کرد باعث خاستن باید که تعظیم واحترام برادر مؤمن باشد ودلجوی او موافقت مؤمنین وآنچه منقولست که صحابه وسلف ما برای یکدیگر نمیخاستند بجهة آن بود که ترك ناخاستن پیش ایشان الم ورنجش نبود وازان صورت تحقیر وکسل بخاطر ایشان نمی آمد وکسل وتکبّر نیز نبود وملاحظه حدیث (**انا واتقیاء امتّی براء من التکلّف**) باعث ترك خاستن بود فقیری از ملازمان حضرت ایشان مدت دوسه ماه اسبی سفید سواری شد حضرت ایشان فرمودند ملاحظه در سواری باین رنگ اسب چیست آن فقیر گفت اتفاقیست واسب دیگر مناسب سواری نبود حضرت ایشان فرمودند شیخ بهاء الدین عمر مدت مدید بر اسب سفید سوار شدند یکی از مخصوصان حضرت شیخ گفت اختیار این رنگ سفید بسبب آنست که در بعض تجلیات صوری چنین مشهود خدمت ایشان شد.

میفرمودند: هیچ وقت شیخ بهاء الدین عمر برای دفع ظلم وترویج شریعت پیش میرزا شاهرخ وامراء او نرفتند بایستی که شریعت پیغامبر را بر سر خود گرفتندی وبآداب تمام پیش میرزا شاهرخ وامرای او رفتندی در این صورت چه خبایا ناموسی است آب روی وناموس در تعظیم واحترام شریعتست خدمت شیخ زین الدّین نیز نرفتندی اگر گاهی مهمی شدی روز چهار شنبه که آمدن میرزا شاهرخ بخواجه ابو الولید مقرر بود صباح آن روز بمزار میرفتند چنانچه نماز بامداد آنجا میگزاردند وسخنی که داشتند میکنند هیچ وقت معلوم نشد که مهمّی کلی سر انجام شده باشد خدمت شیخ بهاء الدین عمر نیز شخصی را پیش میفرستادند برای بعضی مهمات که اورا موزنیت نبود ورعایت آداب چندانی نداشت در بازار وکوچهای هری اسب بتعجیل میراند مردم اورا ایلچی شیخ میکنند برای قضایا ومهمات مردم آن شخص میرفت ایشان نمیرفتند.

میفرمودند: رؤیت اکابر از جمله شرف وفضایل است منقولست که بزرگی از اولیا بیکی از اولیا ملاقات کرد در راهی در حین رفتن ونسشتن ایشانرا تقدیم میکرد ایشان پرسیدند بچه فضیلت فرمودند بسبب آنکه شما جنید را دیده اید ومن ندیده ام در فوت حافظ شیخ ابو سعید رحمه الله فرمودند که در فوت خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی حضرت خواجه ابو النصر وعظ گفته اند وفرموده که خدمت خواجه در همسایگی بودند در حمایت وبرکت ایشان بودیم حالا ایشان رفتند محل ترس است شیخ ابو سعید نیز درین همسایگی مستغفر بودند ومادام که در میان جمعی استغفار است بلا وعذاب مندفع است استغفار نه آنست که بزبان گویند استغفر الله استغفر الله بلکه می باید که اعمال واقوال او همه استغفار باشد.

میفرمودند: خدمت خواجه علاء الدین گفتند به حضرت خواجه پارسا رفتم وگفتم حضرت خواجه قدس الله روحه در باب احیا وابقاء طریقه بسیار سعی واهتمام نمودند حالا شما چرا در این باب اهتمام نمیفرمایید فرمودند وقتی که

کمال تصرف وتأثیر حضرت خواجه بخاطر می آریم شرم میداریم این سخن که ایشان فرمودند جواب نبود ولیکن من حجاب کردم که باز درین مجلس گویم که جواب نیست کرّت دیگر آمدم وگفتم من سخنی بعرض رسانیده بودم وشما آن نوع جواب فرموده بودید پیش شما معلوم است که آن جواب نبود ایشان فرمودند آنچه واقع است این صورتست که هیچکس پیش برای این غرض نیامد وشخصی را نام بودند اولاد صوفی محمد دانشمند وگفتند او مدتیست که پیش ماست ومردم را عقیده آنست که او برای این مقصود باشیده واورا حالتی وجمعیتی هست غرض باشیدن او این معنی نیست او ازین احوال خالی است.

میفرمودند: اکابر خلاف کرده اند که عمر عبد العزیز فاضل است یا حضرت اویس قرنی بعضی تفضیل ایشان میکرده اند بیان زهد وورع وکثرت عبادت واتباع سنت کرده اند جمعی دیگر که تفضیل عمر عبد العزیز میکرده اند گفته اند که مجموع این اوصاف عمر عبد العزیز را بود وزیادتی فضیلت آنکه با وجود خلافت واقتدار بر کمال زهد وورع رعایت کرد آنجماعت گفتند اگر اویس نیز مرتبهٔ خلافت داشتی او نیز رعایت میکرد واین جماعت در جواب گفتند فرقست میان آزموده ونا آزموده.

میفرمودند: شیخ محی الدین عربی نوشته اند هجیرا دوام ذکرست در خواب وبیداری ومادام که کسی در طریق ذکر باین مرتبه نرسد اورا صاحب هجیر نگوید.

میفرمودند: امام محمّد بن علي حکیم ترمذی قدس الله روحه فرموده اند بیداری دل را درجاتست وبیداری دل میسر نیست بی اقتصاد واقتصاد دوام ذکر است در نوم ویقظه.

میفرمودند: اول کرّت که بمرو رسیدم شبی در مزارات بودم صباح بطرف بازار آمدم بازار مرا بسیار خوب نمود دیدم که در میان بازار دیوانه نشسته است در پیش خود آتشی میسوخت مکیف بود ظاهرا آن خوبی وحسن اثر نسبت او

بود این سخن ازو یاد دارم   ع: با غم خوشیم ومنت شادی نمیکشیم
فرمودند بسیار دیوانهٔ مقبول بود

میفرمودند: سفر خوبست کسی را که یکی از دوکار تواند کرد قوت توکل داشته باشد توکل کند واین بسیار مشکل است یا قوت کسب، بی این دو قوت سفر نشاید زیراکه منجر بطمع میشود وسؤال واین هردو صفت بسیار بی عاقبت است.

میفرمودند: تکبّر بسیار بی یمن است آخر او مذلتست وخواری حتی که بسیاری از پادشاهان با وجود شوکت واقتدار بسبب تکبّر بسیار ذلیل شده اند مناسب آنست که هر کس را بقدر مرتبهٔ خود رعایت تواضع کند (من تواضع لله رفعه الله) مقررست.

میفرمودند: پادشاهان مظاهر اقتدار وحکم حضرت حق سبحانه می باید که در اقتداری وحکومت مستقل باشند تا بر وجه اتم مظهر باشند در امر سلطنت شرکت نقص وعیب است یکی از پادشاهان نوشته بودند بر ضمیر منیر خبیر روشن خواهد بود دریافت سعادت صوری ومعنوی بمقدار تهی شدنست از مرادات عاجله.

میفرمودند: شیخ محی الدین عربی قدس الله روحه نوشته اند جمیع مخلوقات مظهر (**لیس کمثله**) اند یعنی هر یك را به الامتیاز هست از جمیع وجوه وجهات مانند یکدیگر نیستند.

میفرمودند: بعضی اکابر طریقت قدس الله ارواحهم نَیْ ورُباب وامثال آن از چیزها که در مجلس فساق مستعمل نیست که در مجلس ایشان باشد بلکه از مستحسنات شمرده اند بسبب آنکه محبت حق سبحانه در جبلّت روح مستکن وپوشیده است وچون ارواح را بحسب فطرت بآوازهای خوش ونغمات موزون مناسبت وشیفتگی بسیار است در وقت شنیدن حجابی که عارض آن حقیقتست

مرفوع میشود وآن محبّت که در جبلّت روح است نرسیده است ظاهر میگردد مقصود از همه عبادات ورياضات ظهور این محبّت است بلکه برای ملاحظه وتربيت بعضی مبتدیان مشایخ ارتکاب کرده اند لیکن آنرا شرائط است یکی آنست که در مجلس، ارباب هوا نباشند وجوانان خوب صورت که رؤیت ایشان سبب فتنه شود نباشند وامام حجة الاسلام قدس الله سره فرموده اند اگر کسی را از کنیزك ومنكوحهٔ خود ملالت ونفرت شده باشد چون انس والفت میان هردو منکوحه شرعا مطلوبست اگر آوازهای خوش شنود باین ملاحظه که میان ایشان محبت وارتباط بیشتر شود شرعا مستحسن است ومذهب امام شافعی رضی الله عنه آنست که از مزامیر آنچه مستعمل در مجلس فسّاق نیست واز ابریشم نیست شنیدن مباح است همچون دف ونی ورباب که آنرا شاهین میگویند منقولست که شیخ جنید قدس الله روحه شنیدند که یکی از بزرگان در نواحی شام فوت شده وازو کنیزکی مغنّیه مانده از بغداد بنواحئ شام رفتند وآن کنیزك را بنکاح آوردند ومراجعت نمودند استماع مزامیر پیش اکابر ما تقدم اصلی معتبر بوده است فقیری را کسری واهانتی رسیده بود ازین سبب بسیار بیحضور ومتألم بود بی آنکه صورت بعرض رساند جانب او التفات نمودند وخواندند **بیت:**

در زمین مردمان خانه مکن * کار خود کن کار بیگانه مکن
کیست بیگانه تن خاکئ تو * کز وجود اوست غمناکئ تو

فقیری بطریق رابطه مشغول بود وبسبب دوام اشتغال بسیار متأثر واز لوازم آن طریق مشوش ومتألم بشرف نظر وخطاب مشرف گردانیده.

میفرمودند: بعض اکابر صوفیه گفته اند مراد از صراط مستقیم که در فاتحه واقع است وحدت ذاتی است شروع بتفسیر وحدت ذاتی نموده بودند بنابر قصور فهم حاضران فرمودند معنی وشرح این سخن پیش من ظاهر نیست لیکن پیش من آنست که مراد از صراط مستقیم محبّت ذاتی است وقتی که حق سبحانه بمحض

عنایت بنده را شرف محبت ذاتی ارزانی فرمود ودل آن بنده از ماسوای حضرت او رمید ومحبّت آن حضرت جلّ وعلا مستولی شد بی آنکه اوصاف ملحوظ باشد امید است که معنی وحقیقت وحدت ذاتی نیز منکشف گردد وبتقریب (جف القلم بما هو کائن) فرمودند در مثنوی مذکورست که از نوشتهای قلم آنست که هر که در دل مسلمانی غم کارد غم بردارد اگر شادی کارد شادی بردارد خدمت مولانا علي مدرس رحمه الله از حضرت ایشان بر سبیل استفسار واستبصار پرسیدند وقتی که بزرگی بأمری میفرماید ادب واولی امتثالست یا اتباع آنچه پیش این مأمور احسن واولی نماید وفرمودند که در حدیث واقع شد که امیر المؤمنین ابو بکر رضی الله عنه باصحابه نماز میگزاردند که حضرت رسالت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم آمدند واقتدا کردند چون ایشان واقف شدند که حضرت رسول آمدند خواستند که امامت بآنحضرت گذارند ایشان اشارت فرمودند که نماز تمام کن نه ایستادند آنحضرت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم پیش رفتند ونماز تمام کردند بعد ازان صدیق را گفتند چرا نماز تمام نکردی گفت پسر ابی قحافه را چه حد آنکه در پیش رسول خدا ایستد آنحضرت علیه الصلوة والسلام هیچ نگفتند واز امیر المؤمنین علي رضی الله عنه منقولست در صلح حدیبیه عهدنامه می نوشتند نوشته بودند که هذا ما قضی محمد رسول الله یکی از کفار که متصدی صلح بود گفت مارا معلوم نیست که محمد رسول الله است اگر معلوم می بود مخالفت نمیکردیم حضرت رسول امیر المؤمنین علي را فرمودند که نوشته را محو کن ایشان گفتند من محو نمیکنم آنحضرت خود محو کردند بعد ازان امیر المؤمنین علي را فرمودند نویس (**هذا ما قضی محمد بن عبد الله**) بعد ازان که امثال این واقع است ادب کدام باشد بر سبیل تواضع واستبصار پرسیدند وگفتند مدتیست که میخواهم این سخن بعرض رسانم حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند رأی شما عالیست هر نوع که بخاطر شریف رسد سخن آن خواهد بود خدمت مولانا علي فرمودند

آنچه بخاطر شریف رسد عنایت فرمایند احق واولی است حضرت ایشان فرمودند حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه فرموده اند در قصهٔ ابو هریرة رضی الله عنه که مأمور شده بوده اند (**زر غبا تزدد حبّا**) وگشتن بر عقب ستون حنّانه وگفتن که بیش طاقت ندارم یا رسول الله رسول الله فرموده اند اگر ابو هریره امتثال امر کردی بهتر بودی هر چند ابو هریره مغلوب ومعذور بوده باشند بنابر وقوع (**مَا آتَيكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ** * الحشر: ۷) اولی واهم امتثال است وعدم امتثال بسبب مغلوبی موجب مؤاخذه نیست. در مصاحبت وملاقات خضر وموسی صلوات الله علیهما بعد از گفتن موسی (**اِنْ سَاَلْتُكَ عَنْ شَيءٍ بَعْدَهَا فَلاَ تُصَاحِبْنِى** * الکهف: ٧٦) حضرت خضر مفارقت نمودند چون خضر دانسته بودند اقوال موسی ناشی از مقام نبوتست واحکام انبیا علیهم الصلوات واجب الاتباع. منتظر میبودند که اگر سؤال واقع شود بمقتضی نهی عمل نموده مفارقت کنند بعد از وقوع سؤال امتثال قول (**فلا تصاحبنی**) واجب داشت وگفتد (**هَذَا فِرَاقُ بَيْنِى وبَيْنِكَ**) از این سخنان معلوم میشود که امتثال أمر اولی وافضل است در مرض اخیر پیش انتقال بدوازده روز در آیة کریمه (**واعْبُدْ رَبكَ حَتَّى يَاْتِيَكَ اْليَقِينُ** * الحجر: ۹۹) فرمودند بعض اکابر فرموده اند که بعد از حصول یقین انکشاف ذات عبادت مضاف بانسان نیست مضاف بحق است سبحانه مثل (**ما رمیت اذ رمیت**) وفرمودند چنین گفته اند که در علم الیقین وعین الیقین بقیه هست اما در حق الیقین هیچ بقیه نیست فرمودند درین سخن رد زعم ملاحده است خذلهم الله گمان برده اند که بعد از حصول یقین تکالیف مرفوع است.

میفرمودند: در عبادت بصریحه استناد واقع نشده یعنی گفته اند ما عبدت اذ عبدت ولکن عبد بجهة آنکه مقام عبادت مقام تذلل وخضوع وانکسارست واین شایستگی استناد ندارد.

میفرمودند: مواهب ما مکاسب مخوف اند هیچ کسب بی موهبت نیست

یعنی البته بر کسب موهبتی قربت است هیچ موهبت بی کسب نیست یعنی البته موهبت باعث کسب است.

میفرمودند: حضرت خواجه عبد الخالق قدس الله روحه فرموده اند درِ خلوترا بند در صحبت را گشای در شیخی را بند در یاری را گشای در عشر اخیر ذی القعدة سنه ثمان وثمانین وثمانمائة در تاشکند بمزار حضرت شیخ خاوند رفته بودند پرسیده شد که از نقل حضرت شیخ چند سال شده است فرمودند مدت شصت وپنج سال است که خدمت خواجه داود نقل فرموده اند وایشان در نقل حضرت شیخ هفده سال بوده اند ومدت عمر خواجه داود هفتاد وپنج سال بود چنانچه دران سال ثمان وثمانین وثمانمائة صد وسی سال بوده باشد.

میفرمودند: که صاحب کشف المحجوب گفته است جمله محققان مجاهده را سبب مشاهده گفته اند وسهل ابن عبد الله تستری[۱] رضی الله عنه مجاهده را علت مشاهده گفته است وطلب را در کار حق سبحانه تأثیر عظیم اثبات کرده ووی زندگانی دنیارا در طلب فضل نهد بر حیات عقبی در حصول مراد.

میفرمودند: معنی طلب آنست که شهباز دل خواهدکه قفص ناسوتی شکند وعروج بجانب علوی کند در حدیث (**اطلبوا الحوائج عند حسان الوجوه**) فرمودند حسان الوجوه عبارت از حقایق ذاتی است که از تصرف هوا وطبع مصون ومحفوظ باشند.

میفرمودند: معامله بمسلمین بر نهجی می باید که اگر باو آن نوع معامله کنند در تشویش نشود که مقرر داشته اند که عالم بمثابه کوه است هر نوع سخن وآواز که ظاهر میشود صدا تابع آنست اگر حمد ومدح میگوید همان شنود واگر دشنام خواری میگوید بعینه می شنود **مصراع:**

عالم چو کوه وجمله اعمال ما صداست

---

(۱) سهل بن عبد الله تستری توفی سنة ۲۸۳ هـ. [۸۹۶ م.] فی بصره

میفرمودند: خدمت سید قاسم گفته اند از موالی دو کس را دیدم که ایشانرا مذاق صوفیه بود یکی مولانا جامی[١] دوم مولانا ناصر بخاری.

میفرمودند صاحب فتوحات نوشته اند استدراج به نسبت عوام ارداف نعم است با وجود مخالفت وبنسبت خواص ایفای حالتست با وجود ترك ادب.

میفرمودند: شیخ رکن الدین علاء الدولة بر این سخن فتوحات نوشته اند صدقت ایها النحریر الفاضل الخبیر قد کان من جملة نصرانی عالم له مکاشفات کونیة مع مخالفة شرعیة.

میفرمودند: کسی که در مجلس خود را بتوجه ومراقبه ممتاز میگردانید یا سر خود پست می ساخت بسیار مکروه میداشتند وزجر ومنع میکردند ومیگفتند عزیزانی که ما دیدیم سرخ وزرد شدن نمیدانستند وتغییر احوال نداشتند خصوصا خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی لیکن ایشان را انغماس بود.

میفرمودند: اولیارا متصرف میگویند بآن معنی است که مظهر تجلیات اسماء الحسنی اند آثار تجلیات الهیه را در دل جای میدهند وبموجب آن اتصاف دارند حضرت رسول صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم فرموده اند (**بعثت لاتمم مکارم الاخلاق**) تتمیم وتکمیل مکارم اخلاق که معانی ومدلولات اسماء حسنی است بی اتصاف نخواهند بود بتقریب اضطرار سلطنت شعاری وهجوم مخالفان میفرمودند حضرت نبی صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم دعا کردند وطلبیدند که حق تعالی تأیید دین ایشان کند بایمان عمر یا بایمان ابی جهل وبعد ازین دعا عمر مسلمان شد منقولست که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه شکر میگفتد ومیگریستند که اگر ابی جهل وعمر میگفتند چون میکردم وحال عمر چون می بود یعنی آنکه اول مذکور میشد استجابت به نسبت خواست بود.

میفرمودند: پادشاه مستجاب الدعوة خواهد بود او نیز بنسبت خود وملك

---

(١) مولانا عبد الرحمن احمد نور الدین جامی توفی سنة ٨٩٨ هـ. [١٤٩٣ م.] فی هرات

پادشاهی خود دعا کند چه شود بتقریب ظلم وتعدی سلاطین وحکام میفرمودند حکام بمثابهٔ تازیانه اند ایشان برای تأدیب رعایا ومسلمین حاکمند یك اسب بیست تازیانه را کهنه وتاسیده می سازد باید که از روز زوال اندیشند وملاحظه احوال رعایا کند که بحسب حقیقت سبب وصول سعادت سلطنت وحکومت رعایا وفقرا اند.

میفرمودند: منقولست که موزهٔ یکی از بزرگان را موش سوراخ کرد ایشان میگریستند ازیشان پرسیدند که بسبب موزه میگریند گفته گریه بجهة موزه نیست از جهة تسلط موش است جریمه از من صادر شده که بآن سبب موش مسلّط گشته است بتقریب استیلای ظلمه وتحمیلات این سخن نقل میفرمودند.

میفرمودند: هرکه برربص غم طالع شد اورا آن طرف غیر غم هیچ نیست

بیت: غم چو بینی در کنارش کش بعشق * از سر ربوه نظر کن در دمشق

میفرمودند: در حدیث واقع شده است که (**انّ مِنْ اعظم الجهاد کلمة حق عند سلطان جائر او حاکم جائر**) بنابر آنکه انصب تعمیم حکم است ظاهر آنست که کلمه (او) از جمله حدیث است نه شك راوی.

میفرمودند: امام غزالی قدس الله روحه فرموده اند هرکه درین عالم بسبب کمال محبّت ووله از جمیع قیود رهائی یافت نجات کلی دران عالم اوراست وهر چه در این عالم دور نشد دوزخ مزیل آن نیست چنانچه در احوال طایفهٔ که بعد از خروج دوزخ برپیشانئ ایشان نوشته باشند (هؤلاء جهنميون وهؤلاء عتقاء الله) که مذکور شده آن طایفه راضی نشوند که اگر ایشانرا به بهشت روند امام قدس الله سره فرموده اند که اگر ایشانرا از موجبات حب شعوری وخبری بودی هرگز راضی نمی شدند که آثار فرمان محبوب محو شدی فکیف که اعظم اسماء حسنی پس معلوم میشود که آثار که موجب ذاتست ودرین جهان زائل نشده بهیچ عقوبت از عقوبات دور نمیشود.

میفرمودند: صاحب فتوحات نوشته است در شب معراج که حضرت رسالت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم از آسمانها رجوع فرمودند بأرضین نزول کردند جمعی از افرادیرا دیدند پرسیدند کار شما چیست گفتند ما بزراعت مشغولیم آنچه حاصل میشود جمع میسازم وبقدر احتیاج میگیرم وهرکرا حق سبحانه تقدیر کرده ازان منتفع میشوند.

میفرمودند: حق سبحانه بر موسی علیه السلام وحی فرستاد که امت خودرا گوی که مرا یاد بکنند که سنت من برین رفته است که هر که مرا یاد کند من اورا یاد کنم واگر با وجود مخالفت وعصیان مرا یاد کند من ایشان را بلعن یاد کنم ودرین آیة که (**وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّى جَاعِلٌ فِى الْاَرْضِ خَلِيفَةً** * البقرة: ٣٠) میفرمودند بعضی اکابر فرمودند داود است صلوات الله علیه چنانچه صریح آیة (**يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِى الْاَرْضِ** * ص: ٢٦) دلالت دارد وبعضی دیگر فرموده اند مراد ماهیة نوعیه انسانیه که مظهر جمال ایشان است وکل اوصاف ازو ظاهر.

میفرمودند: از صغر سن یاد دارم که میگفتند حدیث قدسی است که حضرت حق تعالی وتقدس فرموده است که هر که محتاج بطهارت باشد وطهارت نسازد فقد جفانی واگر طهارت سازد ونماز نگزارد هم جفا کرده باشد واگر نماز گزارد واز من چیزی نطلبد بر من خود جفا کرده باشد واگر دعا کند وچیزی طلبد ومن ندهم من بر وی جفا کرده باشم.

میفرمودند: چنین شنیده ایم که بعد تشهد نماز این دعا می باید گفت (**اللّهمّ اغفر لی ولوالدیّ ولاستاذِی ولجمیع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات اللّهم ارزقنی علما نافعا وعملا صالحا**).

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین میگفتند کسی شیخی میتواند کرد که قدرت داشته باشد که بوصف محبت در باطن مرید تصرف وتأثیر کند تا مرید را بجذبه وآتش محبّت از اوصاف او گذرانده.

میفرمودند: شیخ زین الدین خوافی احوال وواقعات خود پیش خدمت مولانا رکن الدین خوافی عرض کرده بوده اند بعد ازانکه شیخ زین الدین در هری بارشاد مشغول شده اند خدمت مولانا رکن الدین پیش ایشان پیغام کرده اند آنچه ما از احوال وواقعات شما دانسته بودیم شمارا مرتبه ارشاد وشیخی نمی شاید چرا باین طریق مشغول شده اید شیخ در جواب گفته اند احوال ما دران وقت آن بود بعد ازان ریاضت ومجاهدات کشیدیم حق سبحانه عنایت فرمود وباین درجه رسانید.

میفرمودند: میرزا سلطان ابوسعیدرا گفتیم چون عنایت شما همراه ماست واجازت ملازمت داریم چه خوش بودی که مهمات مسلمانان بی گفتن ما سر انجام شدی چون عنایت نمیفرمایید وبی گفت سر انجام نمیشود ما در تصدیع عرض معذوریم.

میفرمودند: صاحب تعرف از ابوبکر قحطبی نقل کرده است که روح چیزی است که هرگز در تحت ذل امر تکوینی ندر آمده یعنی حادث نیست بتقریب دو آیة (**فاستقم کما امرت**) و(**اهدنا الصراط المستقیم**) میفرمودند استقامت عبارتست از طریق وسط که پاك ومطهر باشد از افراط وتفریط یعنی باید سعی واهتمام نماید که سایر افعال واقوال بر صراط مستقیم باشد یعنی از افراط وتفریط متره باشد اهتدا باین طریق میسّر نیست مگر انبیا واولیا را لطف وقهر وقبض وبسط وصمت وکلام وغیر آن همه بر طریق وسط باید واز جهة صعوبت ودشواری این طریق آنحضرت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم فرموده اند (**شیّبتنی سورة هود**).

میفرمودند: شیخ جنید قدس الله روحه فرموده اند (الایمان بطریقنا هذا ولایة) یعنی سبب ولایة وقربست در وقتی که مولانا خواجه علي را برای مصالحه ببلخ میفرستادند فرمودند دل خود را دل من ساز وزبان خودرا زبان من هر چه بخاطر رسید بگوی.

میفرمودند: اگر چه مقرّر شده است که همه کائنات مظاهر اوصاف الهی اند اما وصف مظهریت در پادشاهان بیشتر است تا غایتی که پادشاهانرا مظهر امر

تکوینی گفته اند امر تکوینی امر بی واسطه را گویند چون حصول مرادات ایشان بوسایط بسیار ومدت تدریجی موقوف نیست وزمان مدید از ارادت مختلفه نسبت مظهر امر تکوینی گفته اند ازین حیثیت کمال خضوع وانکسار ورعایت آداب بر وجه اتم واجب ولازم باید داشت.

میفرمودند: بکرّات از خدمت مولانا نظام الدین شنیدم که میگفتند در مجلس طعام اگر بزرگی یا مقدمی باشد پیش ازیشان دست بطعام بردن ترك ادبست مگر وقتی که نان حاضر شد وادب آنست که انتظار نان ندهند فی الحال مشغول شوند منتظر بزرگ ومقدم نباشند در آیة (**وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ** * البقرة: ۸۳) میفرمودند بعضی اهل تفسیر گفته اند مراد از (**حسن**) ذکر حضرت رسالتست صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم سابق آیة در شان نصارا است چون ایشان کتمان ذکر وفضائل آنحضرت میکردند مأمور شدند بنشر مناقب وذکر اوصاف ونعوت آنحضرت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم.

میفرمودند: تجرید عبارت از قطع علایق صوریست وتفرید عبارت از قطع معنوی اختیار تجرید برای حصول تفریدست.

میفرمودند: پیش از وصول بمقام کمال وتمکین بی ضرورت سخن نمی باید گفت مقام تمکین عبارت از آنست که حضور وآگاهی وصف ذاتیٔ دل شده باشد که بهیچ وجه زایل نشود مثل بینائی وشنوایی که وصف ذاتیٔ باصره وسامعه است اگر حضور وآگاهی درین مرتبه باشد سخن گفتن رواست منقولست که همچنان که دل را می میراند سخن گفتن مردمی را که بمقام کمال نرسیده است سبب موت دل است.

میفرمودند: خدمت سید عاشق میگفته اند الحمد لله در مخالفت است وآن خود پرسیدم بتقریب بی رعایتی ومداهنت اکابر سمرقند خدمت سید این سخن میگفته اند حضرت ایشان استحسان ورقت. وهم از خدمت سیّد نقل میکردند

که به نسبت بعضی مردم که از سعی در امری بهره نداشته میگفته اند مدتی کفچه زدی حلوا گو.

میفرمودند: خدمت سید عاشق میگفته اند هر که عقیده داشتیم که بد است بعد از تفحص وتحقیق بد بود وهر که عقیدهٔ نیکی داشتیم بعد از تفحص واستقصا او نیز بد بود.

میفرمودند: صاحب فتوحات نوشته است که (النّار بطبیعتها لا تقبل خلود موحد لله) روز دو شنبه ششم ماه ذی الحجة سنه احدی وتسعین وثمانمائة در آخر وقت نماز دیگر خدمت مولانا قاسم رحمه الله فوت شدند بعد از نماز شام بملازمت رسیده شد حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز رقت کردند واعمال پسندیده واخلاق حمیدهٔ ایشان گفته وفرمودند که در تجرید مثل نداشت مارا حالا که ماند ولحهٔ سکوت کردند وفرمودند اشتغال بذکر از توجه اولی مینماید امام غزالی قدس الله روحه فرموده اند سلوك یعنی سیر الی الله بی اعراض واقبال میسر نیست کلمهٔ (**لا اله الاّ الله**) ترجمهٔ اینست.

میفرمودند: خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی میگفتند در مرض اخیر حضرت خواجه قدس الله روحه بملازمت ایشان رسیدم ایشانرا حالة نزع بود چون مرا دیدند فرمودند علا! سفره پیش آر وطعام خور وایشان مرا همیشه «علا» میگفتند بنابر فرمودهٔ ایشان امتثال نمودم ودوسه لقمه خوردم بسبب مرض وآن حالت نتوانستم طعام خورده وسفره را جمع کردم باز چشم گشادند دیدند که سفره بر داشته ام فرمودند علا! سفره را بیار وطعام خور چند لقمه دیگر خوردم وسفره بر داشتم باز دیدند که سفره جمع ساخته أم فرمودند سفره بیار وطعام خور طعام را نیك می باید خورد وکار را نیك می باید کرد تا چهار کرت چنین فرمودند در آن زمان جمعی از ملازمان واصحاب را خاطر مشغول می بوده است که حضرت خواجه کدام از مارا اجازت ارشاد فرمایند وتربیت فقرا بکه مفوض

شود حضرت خواجه را باین خاطر اشراقی شده فرموده اند درین وقت مرا چرا تشویش میدهید این امر بدست من نیست هر وقت که حق سبحانه شما را بآن حالت مشرف گرادند این حالت حاکم است شمارا خواهد فرمود بعضی فقرا را ترغیب بزراعت وکسب میکردند فرموده اند جماعتی افراد که در معارف الهیه با قطب برابرند وایشانرا در معرفت هیچ یکی از قطب نیست بکسب اشتغال می نمایند تفاوت میان ایشان وقطب آنست که مصالح عالم منوط برأی وتدبیر قطب است وایشان در مهمات عالم هیچ دخل نمیکنند.

میفرمودند: گفتهٔ سید قاسم است **بیت:**

قضا دستیست وپنج انگشت دارد * چو خواهد از کسی کامی بر آرد
دو بر چشمش نهد دو نیز بر گوش * یکی بر لب نهد گوید که خاموش

میفرمودند: در فتوحات مذکور است که آخر مولودی که در عالم متولد شود در جنین باشد ضعیفهٔ بیك شکم دو فرزند بیارد یکی پسر ویکی دختر آن پسر بر قلب شیث باشد هر چند سعی نماید خلق را بطریق هدایت وصواب دلالت کند کس قبول نکند بعد از تولد آن دو فرزند با وجود آنکه نکاح در میان مردم بسیار باشد هیچکس را فرزند نشود همه نسا عقیم شوند بعد ازان قیامت شود.

میفرمودند: بعضی اکابر در تعریف محبان گفته اند عالم که عبارت از ماسوی الله است بمثابهٔ فردی از افراد انسانی است وجمع افراد انسانی بمثابهٔ چشم ومحبّان بمثابهٔ مردم چشم.

میفرمودند: شیخ در فتوحات نوشته اند که وقتی که مبلغ امری میرساند حاضر وناظر است که بامر تکوینی در باطن آن شخص چه موجود میشود اگر چنانچه اِباء وعناد ظاهر میشود حکم است بشقاوت وی واگر قبول وامتثال موجوداست حکم سعادت اوست مردی بود زهد نما از دقایق آداب ذاهل واز تأثیر مجلس شریعت بسیار دور وبی بهره. حضرت ایشان بجانبی که او نشسته بود نظر

فرمودند این بیت خواندند **بیت:**

سیر زاهد هر مهی یکروزه راه * سیر عارف هر زمان تا تخت شاه

میفرمودند: آورده اند که پادشاه بلخ دختر خود بر سلطان احمد خضرویه عرض کرد والتماس نمود که در نکاح خود در آرد ایشان راضی نشدند آن دختر پیش ایشان پیغام کرد که ما شمارا کریم وسخی گمان برده بودیم این چه بخل است یعنی اگر فقیری بسبب مصاحبت وملازمت شما کسی بعبادت وشرف محبت الهی رسد چه نقصان چون این سخن شنیدند اورا قبول گرداند بعد از اندك وقتی اورا معارف وکشوف بسیار حاصل شد وایشان از حل وقایع او عاجز شدند واورا همراه خود ببسطام پیش سلطان بایزید بردند وجواب وقایع وحل مشکلات خود از سلطان بایزید شنید منقولست که سخنانی که سلطان بایزید بآن خاتون میگفتند واو فهم میکرد وسلطان احمد خضرویه فهم نمیکرد هفت هشت درجه در سخن تنزل میفرمودند تا معلوم ومفهوم ایشان میشده وآن خاتون بی حجاب وبی نقاب پیش سلطان مینشست روزی شوهر اورا غیرت شد ازین صورت منع کرد آن خاتون در جواب گفت اگر تو محرم نفس منی او محرم سرمنست روزی سلطان بایزید گفتند فاطمه نگار بسته‌ای چون این سخن شنید فی الحال برقع انداخت ومحتجب وگفت تا آن زمانکه غایب بودی نشستن بی حجاب جایز بود حالا مجوّز نیست در سنه سبعین وثمانمائة حضرت ایشان لشکر قشلاق تشریف برده بودند بمنزل مولانا عبد المؤمن خزانی نزول فرمودند صاحب منزل حاضر بود حضرت ایشان مثنوی را گشادند این ابیات بر آمد **مثنوی:**

ما طبیبانیم وشاگردان حق * بحر قلزم دید مارا فانفلق
آن طبیبان طبیعت دیگرند * که بدل از راه نبضی بنگرند
ما بدل بی واسطه خوش بنگریم * کز فراست ما به اعلی منظریم
آن طبیبان غذایند وثمار * جان حیوانی بدیشان استوار

ما طبيبان فعاليم ومقال * ملهم ما پرتو نور جلال
كاين چنين فعلى ترا نافع بود * وانچنان فعلى ز ره قاطع شود
اينچنين قولى ترا پيش آورد * وانچنان قولى ترا نيش آورد
آن طبيبان را بود بويي دليل * وين دليل ما بود وحى جليل
دست مزدى نخواهيم از كسى * دست مزدى ما رسد از حق پسى

چون بسيار حسب حال موافق بود نوشته شد

ميفرمودند: منقولست كه امير المؤمنين علي رضى الله عنه در ايام خلافت خود بجانب سلمان رضى الله عنه بر سبيل مزاح ومطايبه سنگريزه مى انداختند ايشان فرمودند هذا الذى اخرك الى الرابع.

ميفرمودند: شيخ ابوبكر واسطى قدس الله روحه[١] شنيدندكه مجالست احداث ونظر بايشان مبتلا ومشغول است فرموده اند هذا عبد خذله الله واهانه وطرده عن بابه.

ميفرمودند: فوائد صحبت بسياراست براى اندك فائده ترك ملازمت وصحبت اخوان نمى بايد كرد (حفظت شيئا وغابت عنك اشياء) **بيت:**

چو شكر ميخورى باگل درامیز * كه در تركيب باشد نفع بسيار

ميفرمودند: شيخ خاوند طهور قدس الله روحه در رسالهٔ خود نوشته اند پيش همه طوايف مقرّر است كه بى جمال دلبرى نشايد وبى كمال رهبرى مسلم نگردد وهم ازين رسالهٔ شيخ نقل ميفرمودند كه توحيد يگانه كردن دلست از خطرات شهوت براى عبودت زيرا كه او واحد است وتوحيد واحد محال كما **قيل:**

ما وجد الواحد من واحد * وكل من وجده جاحد

اما اين فصل از فصول طريقتست واين قول از اقاويل اهل حقيقت. عنوان امان نامهٔ شريعت آنست كه توحيد يگانه داشتن خدايست عز وجل از آلهه مختلفه

---

(١) ابو بكر محمد واسطى توفى سنة ٣٢٠ هـ. [٩٢٣ م.]

ومنزه شناختن ذات باری است از صفات نقیصه (**لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ** * الشوری: ۱۱).

میفرمودند: این ابیات شیخ خاوند طهوراست ودر رساله مسطورست **رباعی:**

محبوب بجز حبیب زیبا نبود * هر باغچهٔ جای تماشا نبود
دلرا بکسی مده که در عالم عشق * هرجاه که رود رخت درانجا نبود
دلرا بکسی بخش که دلدار بود * جانرا بکسی ده که جاندار بود

میفرمودند: از ابو محمد سهل ابن عبد الله تستری قدس الله سره پرسیدند که ما ترید من الخلق ایشانرا فرمودند در جواب ما هم علیه در قوت القلوب مذکوراست فقیری بطریقهٔ رابطه مشغول بود بسبب دوام اشتغال آثار محبت ومحنت ازو ظاهر. در ملازمت حضرت ایشان سفر کرده بولایتی رفته بود بجانب او التفات نمودند وخواندند **بیت:**

تنها نه در ولایت خود میکشد جفا * هرجا که هست عاشق مسکین جفا کشست

میفرمودند: وقتی که در جایی وشهری طریق عبادت بر وجه اکمل میسر نگردد می باید هجرت گردد بجانبی رفت که آنجا هیچ مانعی نباشد وعبادت وبندگی بر وجه احسن میسر گردد بزرگان گفته اند که حضرت حق سبحانه زمین را بسیط گردانیده است تا اگر جایی اعمال آخرت ومقتضای بندگی میسر نشود بجایی دیگر رود وشکر نعمت که بسیط زمین است آنست که بجایی که بهتر است برای عبادت آنجا روند توطن ورضا بنقصان اعمال اخروی منافی شکر است در وقت عتاب بعضی خدام این بیت مخواندند **بیت:**

صحرا فراخ است ای پسر توگوشهٔ ما گوشهٔ * همچون بلخ ازکشت شه توخوشهٔ ما خوشهٔ

این مصراع بر زبان شریف ایشان بنسبت فقیری گذشت **مصراع:**

گر چه بآخر آمدی ز اوّلیان مقدمی

واین بیت بر زبان مبارك ایشان بسیار میگذشت **بیت:**

کسی در عشق فال بد نگیرد * اگر گیرد برای خود نگیرد

واین مصراع نیز میخواندند **مصراع:**

همه را بیازمودم ز تو خوشترم نیامد

میفرمودند: حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه بام مسجد می اندودند خود ناوهٔ گل برداشته بربام می بر آوردند ومیخواندند هر کسی را از اولیا دران عالم نامیست عبد الوهاب کسی را میگویند که انعام واحسان او لا تعوض ولا تعرض درین صورت اشتباه کرده اند که فرق میان انعام حق سبحانه وانعام خلق چه باشد جواب چنین گفته اند عبد بر وی محتاج وفقیر متألم میشود درین احسان دفع الم از خود کرده است بخلافه انعام واحسان آنحضرت.

میفرمودند: مقصود از تکالیف انبیا علیهم الصلوة والسلام واز جمیع عبادات تکمیل معیت حبّی است همه عبادات واذکار از برای تأکید این معیت است.

میفرمودند: صمت وسکوت خانوادهٔ خواجه‌گان قدس الله ارواحهم از جهة است که استماع ذکر کنند از دل واین وقتی است که دل گویا بذکر شده است یا بجهة آنست که دل محل ورود مواهبست منتظرند که بر دل چه وارد میشود.

میفرمودند: بر خورداری از طریق أولیا کسی را است که دلی حکم نکند بنا مقبولئ او واگر چنانچه همه اعمال ظاهری وباطنی بجای آرد وبواسطهٔ ترك ادبی دل اورا نامقبول دارد آن همه سود نمیدارد مردمی که خودرا بحبس نفس ومراقبه وتوجه از اصحاب ممتاز می ساخته ز وجود منع میکردند ومیفرموده اند عزیزانی که ما دیده بودیم سرخ وزرد شدن نمی دانستند وخودرا چون پر سبز راست نمی ساختند انغماسی در نسبت خود داشتند.

میفرمودند: خلاف شعار مبتدعان کردن مهم است بالفرض اگر سنتی را مبتدعان شعار خود سازند خلاف آن کردن سنت است در کشف المحجوب باین عبارت آورده است خلاف شعار مبتدعان اگر چه خلاف سنت بود سنت بود.

میفرمودند: که خدمت مولانا نظام الدین در تمثیل شریعت وطریقت وحقیقت میفرمودند دروغ گفتن یکی است از نا مشروعات. زبان نگاه داشتن از دروغ شریعتست ودغدغه دروغ بتعمل از دل دور کردن طریقت وبر این نوع شدن که هیچ نوع دروغ گفتن در دل نیاید حقیقت.

میفرمودند: افضل ایمان المرء ان یعلم ان الله معه حیث کان.

میفرمودند: شیخ ابو الحسن خرقانی قدس الله روحه فرمودند (انا اقلّ من ربی بشیئین ای بصفتین وهما الوجوب الذاتی والقدم الذاتی).

میفرمودند: امام حجة الاسلام قدس الله سره فرموده اند (من ارتکب معصیة ترد بها شهادته فما یأخذ باسم الصوفیة فهو له حرام) درین سخن بسیار مسامحه است یکی از اولاد خدمت مولانا یعقوب از حضرت ایشان التماس نمود که بیکی ازظالم سفارش نویسند مکتوب شریف عنایت نمودند از جمله سخنان این نوشته شده بود که احسان والطاف به نسبت ایشان دریغ ندارند که یافت مدد از اکابر اولیا قدس الله تعالی اسرارهم برعایت کسانی که بایشان نسبت صوری یا معنوی یا هردو داشته باشند مقرر شده است.

میفرمودند: نوشته اند که یکی از بزرگان دین بیکی از سادات بسبب اهمال احکام شرعیه معترض می بوده خضرت فاطمه را رضی الله عنها در واقعه دیده اند وسلام گفته ایشان روی خود گردانیده اند وجواب سلام نگفته ازانجانب رفته وباز سلام کرده باز جواب نگفته اند وروی خود گردانیده اند آن عزیز پرسیده که از من چه بی ادبی صادر شده که شما جواب سلام نمیگویید وآثار قهر از شما ظاهر است ایشان فرموده اند چرا فلان کسرا ایذا وتشویش برسانی آن بزرگ گفته پیش شما روشنست که اهمال احکام شرعی میکنند حضرت فاطمه رضی الله عنها فرموده اند تو نمیدانی که آن فرزند ماست حضرت ایشان فرمودند مقصود ازین سخن سقوط أمر معروف ونهی منکر نیست مقصود احترام ساداتست

بملاحظهٔ کبریا اهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین.

میفرمودند: عیوب اعمال مبتدی را با او نمی باید گفت تا سبب فتور نشود بعد از وجود صفا شاید عیوب مرتفع میگردد **مصرع:**

عیب کار وهنر ما مینماید بما

میفرمودند: تا بیست ونه سالگی بشهرهای مردم میبودیم بمدت پنج سال پیشتر از وبا از هری آمدیم واقعه وبا در سنه اربعین وثمانمائة بوده است چنانچه در سنه ثمان وسبعین وثمانمائة که این سخن میفرمودند هفتاد ودو سال بوده باشند قدس الله روحه.

میفرمودند: مولانا میر جمال میگفت مولانا مسافر پیش من آمد خودرا در مقام جمع گفت من خودرا در جمع الجمع گرفتم وهم از مولانا میر جمال نقل میکردند که گفت من در خانقاه خواجه عبد الاول بر روی سنگ نشسته بودم مولانا محمد مروی از من مقامات عشر پرسید من که بجواب مشغول شدم میخواست که مرا تصرف کند واقف شدم نتوانست وهم از میر جمال نقل میفرمودند که میگفته است میان دو مقتضا در مانده ایم مقتضای درویشی ومقتضای ملایی نمیدانیم که بکدام عمل کنیم.

میفرمودند: حضرت ایشان در محله ماترید بودند فقیری از ولایت بخارا برای مهمی آمده بود مقصود خود بعرض رسانید وگفت حضرت خواجه محمد پارسا قدس الله روحه برای پدر کلان من اسفارش نوشته بوده اند وغرض آن اسفارش را وسیلهٔ مقصود می ساخت حضرت ایشان رقعهٔ شریف خواندند آنحضرت در صدر مکتوب چنین نوشته بودند درویش عزیز درویش میر خواجه تخم احسانرا زمین قابل است (**اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لاَنْفُسِكُمْ** * الاسراء: ٧).

میفرمودند: حضرت امیر المؤمنین علي رضی الله عنه در اکثر غزوات ومحاربات امیر المؤمنین حسن وامیر المؤمنین حسین رضی الله عنهما همراه نمی بردند

از برای حفظ وصیانت نسب نبوی صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم محمد حنفیه همراه ایشان می بوده اند.

میفرمودند: حسن أدا وتقریر بسبب آنست که حقیقت مرآت غیب است وزبان مرآت حقیقت.

میفرمودند: مقصود از ذکر تنزیه دل است از غیر حق سبحانه وجمیع عبادات مؤکد اینست اگر چنانچه باحوال ومواجید مشرف گردانیدن آن موهبت حق است جل وعلا آنچه از بنده مطلوبست همین است.

میفرمودند: منقولست که شیخ شبلی[١] قدس الله سره وعظ میفرمودند بیان وعید ومناقشه در حساب واهوال عرصات سبب اضطرار مردم شده بود وهیبت عظیم مستولی شده یکی از بزرگان حاضر بود فرمود قصّه باین درازی نیست یك سخن. می پرسند ما ترایم وتو کرایی.

میفرمودند: نوشته اند علم نحو آن مقدار مهم است که استخراج معانی واخذ بآن میسر شود. تعمق در علم نحو نه سبب خشوع است فرمودند خشوع تذلل ورقت دل است وخضوع انکسار وفروتنی جوارح. واز جمله آداب نوشته اند مرید باید که بتن خاضع بود وبدل خاشع ودر دعوات مأثوره واقع (**اللّهمّ انی اعوذ بك من قلب لا یخشع**).

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین میگفتند که شیخی کسی می تواند کرد که خودرا محبوب کسی تواند ساخت ودر باطن مریدان بوصف محبت تصرف تواند نمود بسبب آنکه ثمره وفواید ارادت در غیر این صورت قلیل است.

میفرمودند: درویشان واهل جمعیت که جامه خلق وپشمینه وطعامهای بی تکلف اختیار کرده اند بسبب آنست که علاقهٔ مناسبت وجنسیت با اهل رسوم

(١) ابو بکر جعفر شبلی مالکی توفی سنة ٣٣٤ هـ. [٩٤٦ م.] فی بغداد

وعادت منقطع گردد واهل ظاهر را ازیشان رمیدگی شود تا سبب تشویش وفقدان نسبت ایشان نشوند.

میفرمودند: در اوایل که ببعض عزیزان مصاحب شدیم بامری میفرمودند چون آثار تأثر ظاهر می شد بامری دیگر میفرمودند گوییا مقصود ایشان آن بود که طریقه معلوم نشود وجمعیت بآسانی میسر نگردد ازین سبب تفرقهٔ بسیار کشیدیم چون بخدمت خواجه علاء الدین غجدوانی ملاقات شد بسبب صحبت شریف ایشان آن تفرقه نماند وکیفیت طریق مبیّن شد.

میفرمودند: اول بار که بهری برفتم در بازار جهودان درویشی که از خانوادهٔ خواجگان بود مرا پیش آمد ومبالغهٔ بسیار نمود که بهری مروید که مولانا سعد الدین کاشغری باین سبب بسیار متألم است من گفتم عزیمت مصمم شده است وبهیچ وجه نمیتوانم باشید گفت التماس اینست که در توجه بخوانوادهٔ شیخ عمر باغستانی بجد باشید واهتمام نمایید که من شیخ بخش را دیده بودم در طریقهٔ جذبه باستقامت جمع است میفرمودند این رباعی را از آن درویش یاد دارم **رباعی:**

عشق آمد وشد چو خونم اندر رك وپوست * بر بود مرا از من و پر کرد ز دوست
اجزای وجود من همه دوست گفت * نامیست زمن بر من وباقی همه اوست

میفرمودند: شیخ محی الدین عربی نوشته اند مرید آنست که اورا هیچ اراده نباشد غیر مراد شیخ. از جمیع ارادها خالی باشد وحضرت شیخ فرموده اند اگر چه حق آنست که چنین کس را مرید نگویند بسبب آنکه خالیست از جمیع اراده وبحسب لغت واشتقاق معنئ مرید من له الاراده است لیکن اکابر صوفیه کسی را مرید میگویند که خالی از اراده است.

میفرمودند: خواجه عبد الخالق قدس الله روحه فرموده اند درویش را باید که گرانئ خاطر نباشد وهیچ چیز دافع گرانئ خاطر نیست مگر کسب یعنی درویش باید که بهیچ چیز از چیزهای دنیا خاطر مشغول نگرداند مثلا اگر جامه

يا غلام يا خانه يا كتخدائى بخاطر آمدن گيرد وبهيچ وجه دور نشود ونتواند كه دور كند بايد كه طريق كسب دفع آن كند كه گرانئ خاطر مانع عظيم است.

ميفرمودند: در قصهٔ بذل صديق اكبر رضى الله عنه كه ايشان تمام مال خود بذل فرمودند وخود وعيال خود دو گليم سياه پوشيدند وفاروق نصف مال خود صرف كردند پيغمبر صلّى الله عليه وعلى آله وسلّم هر يك را پرسيدند كه بخش عيال چه گذاشتند صديق فرمود الله ورسوله وفاروق گفت ازانچه در تصرف من بود نصفى نگاه داشتم آنحضرت صلّى الله عليه وعلى آله وسلّم فرمودند بين درجتكما بين كلمتيكما بعضى اكابر گفته اند معنى كلام صديق آنست كه براى عيال دو گنج بى نهايت كه محبت خدا ومحبت رسول است گذاشتم.

ميفرمودند: دانشمندى بولايت شاش آمده بود وچنين گفت كه روزى كه صديق اكبر گليم سياه پوشيد جبرائيل عليه السلام آمد گليم سياه پوشيده وبراى حضرت رسالت صلّى الله عليه وعلى آله وسلّم گليم سياه آورد وگفت همه ملائكه آسمانها بموافقت صديق گليم سياه پوشيده اند در سنه ثمانين وثمانمائة بنسبت رعايا وفقرا تحميل ده يازده واقع شده بود حضرت ايشان در مكتوب سلطنت شعارى التماس بخش چنين نوشته بودند آنچه از دنيا پيدا ساخته بوديم بملاحظهٔ آن بود كه اگر اجازت سفر مبارك شد فقرا ومساكين را فى الجمله خرجى باشد بعضى بدست مولانا عادل وبعضى اشتر واسب وكوسفند هست پيش آنجماعت كه هست خواهند گفت اگر بر مسلمانان ترحم فرمايند ما نيز در قطار ايشان باشيم اگر مسلمانانرا محنتى باشد ما ازيشان جدا نباشيم والسلام.

ميفرمودند: شيخ محى الدين قدس الله روحه در معنئ حديث (**اللّهم خر لى واختر لى**) فرموده كه معنى (**خر لى**) طلب خير است يعنى مرا توفيق خيرات وطاعات روزى فرماى ومعنى (**اختر لى**) آنست كه آنچه مرضى وپسنديدهٔ تست واهم واولى صدور اوست درين زمان ودرين ساعت مرا توفيق ده وميسر كردان

اگر چه اعمال دیگر افضل واحسن باشد.

میفرمودند: شیخ محیی الدین عربی فرموده اند مراد از (**والاقربین**)که در آیة واقع شده اقربین الی الله است نه اقربین بحسب نسب باید که مصرف اموال زکاة آنجماعترا سازند حضرت ایشان فرمودند منقولست که حضرت شیخ باین تفسیر عمل نموده اند وهمه املاك وجهات خود تملیك وصرف فقرا واهل الله کرده اند درویشی قلندر روشی در نواحی نسف یك مرکب را گیاه سبز وکنب بار کرده بود ومی آمد حضرت ایشان بطرف صحرا میرفتند که در راه پیش آمد فی الجمله آثار خجالت وشرمندگی ازو ظاهر شد وچنانچه رسم وعرف آنجماعت است بعد از سلام ودعا ونیاز گفت وبتواضع وانکسار تمام دوسه قدم گذشت وگفت حال صورت اینچنین وحال معنی خود مپرس این گفت او بسمع شریف نرسید فقیری صورت حال درویش ومقال او بعرض رسانید حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز بر حال او ترحم فرمودند وگفتند بدیدهٔ قضا وقدر نظر می باید وهمه را متمثل أمر تکوینی دید تا جنگ نشود.

میفرمودند: حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله سره فرمودند بسیار آزمودیم چیزی خوردن بهتر از ناخوردنست واز شیخ رکن الدین علاء الدولة منقولست که میگفته اند آنچه از فواید چیزی خوردن در آخر حیات معلوم شد اگر در اول معلوم می شد در تقلیل طعام مبالغه واهتمام نمی نمودیم.

میفرمودند: شخصی از شیخ زین الدین خوافی نقل کرد که ایشان فرمودند علما واکابر مصر اتفاق کرده بودند که کتاب فصوص را بسوزند درین وقت خدمت مولانا شهاب الدین سیرامی بمصر آمدند اکابر وعلمای مصر از آمدن ایشان واقف شدند پیش ایشان رفتند وگفتند اتفاق کرده ایم که این کتاب را بسوزیم شما چه میفرمایید مولانا شهاب الدین فرمودند ما این کتاب را ندیده ایم چون گویم بعد از دیدن گویم فصوص را پیش ایشان برده اند بعد از مطالعه

فرموده اند آنچه ما فهم کرده ایم جهة سوختن نیست وآنچه ندانستیم چون گویم بد است باین سخن ایشان أمر سوختن موقوف شده میفرموده اند در نقل این سخن از شیخ یك واسطه بیش نیست.

میفرمودند: شیخ کمال خجندی[۱] در سرای بوده ومردم آن ولایت ایشانرا بسیار معتقد بوده اند مردی در مقام شیخی وتعصب آنجا پیدا شده میگفت کرامات من آنست که در آتش می درایم ونمی سوزم ومردم آن ولایت را باین سخن رجوع تمام شده ازین سبب که آن مرد از سمت وسیمای ارباب کمال عاری بوده است واورا استحقاق مرجعیت نی. شیخ کمال متفکر ومتألم می بوده اند خدمت سید قاسم رسیده اند شیخ کمال این قصه را بایشان گفته اند سید فرموده اند این مرد از حیله وتصنّعی خالی است ما با او وقتی دعوی میکنیم که با ما سه چهار روز در حمام گرم نشیند بعد از عرق بسیار وآب ریختن اگر تواند در آتش در آید شیخی وکرامات اورا مسلّم داریم وفرموده اند حمّامی را که حمام را بسیار گرم ساخته اند وبعد ازان در آمده اتفاق داروها مالیده بوده است که مانع تأثیر آتش بوده همه داروها بعرق بسیار وآب ریختن از اندام او دور شده بعد از حمام بیرون آمدن آتش عظیم افروخته اند ومریدان شیخ جمع شده وشیخ را گفته که می باید در آتش در آمدن چون داروها وحیله نمانده در آتش در نمي آمده وگریزان می بوده مریدان گفته اند تو مدتی این دعوی کردی وما تشهیر این دعوی وکرامات تو کردیم حالا مارا دروغ گوی می سازی اورا نگذاشته اند وبرداشته ودر آتش انداخته حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز بر سبیل مطایبه میفرمودند مارا قوت اشتغال بامور مردم وکارهای ایشان بر وجه سابق بسبب ضعف وپیری نمانده حالا میخواهیم که ترك کنیم مردم میگویند مدتی این کارها

---

(۱) کمال الدین مسعود خجندی توفی سنة ۷۹۲ هـ. [۱۳۹۰ م.] فی تبریز

بسبب شما سر انجام می شد حالا نیز باید که ترك نکنید وعذر ما از ضعف وپیری مسموع نیست حال ما مانند حال آن شیخ است.

میفرمودند: شیخ بهاء الدین عمر مرید وخواهرزاده شیخ شاه بودند وداماد ایشان نیز بودند شیخ شاه وحافظ عمر دردهی از مریدان شیخ علي قتلقشاه بوده اند که مرید بواسطه شیخ علاء الدولة است مولانا کلان زیارتگاهی مرید شیخ شاه بوده اند بسبب کمال استعداد وظهور احوال که شیخ بهاء الدین عمر را بوده است شیخ شاه بایشان التفات وعنایت بسیار داشته اند روزی شیخ بهاء الدین عمر در خواب بوده است بسبب کمال طهارت وپاکی استعداد رفیع ایشان مولانا کلان بخاطر آورده که روی ومحاسن خود بر کف پای شیخ بهاء الدین عمر مالند شیخ شاه برین حال مطلع شده اند خاطر ایشان بسیار مشغول شده بسبب آنکه مولانا کلان بسال کلان بوده اند وشیخ بهاء الدین عمر جوان خرد سال درین وقت که مولانا کلان نزدیك رسیده اند فی الحال شیخ بهاء الدین عمر بر خاسته اند وبر پای ایشان افتاده اند وروی خود بر پای ایشان مالیده خدمت شیخ شاه بسیار خوش وقت شده اند وازانجا فریاد کرده که مردست عمر.

میفرمودند: درویش احمد سمرقندی گفت از شیراز قصد مزار کازرون کردم چون آنجا رسیدم بخاطر آمد که بدیدن سید نعمة الله روم گفتم بهمین احرام آنجا رفتن ترك ادب با شد باز بشیراز آمدم وازانجا بدیدن سید رفتم در راه که بر رفتم مرا بعضی خبرهای دنیا پیدا شد که مردم برسم نیازمندی آورده بودند در همان شب مرا تب شد دران وقت حال من تجرید بود بخاطر آمد که این تب بسبب آنست که چیزها نگاه داشته ام شب بیگاه بود وکسی که چیزها را گیرد نبود آتش ساختم همه چیزها را سوختم فی الحال تب مفارقت کرد درویش احمد گفت میان من وسید نعمة الله در سخنی مباحثه شد آنچه ایشان میگفتند پیش من مستحسن ننمود وباتمام رسید گفت من درین باب چیزی نویسم وپیش شما فرستم

وبعد از چند روز رسالهٔ نوشته فرستادند مرا با آن چندان التفات نبود پیر تاج گیلانی از من طلبید گفت شما را بآن رساله احتیاج نیست رساله را بمن دهید ودادم از سید نعمة الله ضبط اموال وامساك بسیار منقولست آنچه عمال دیوان از رعایا میگرفته اند ایشان نیز از اسبابی که تعلق بایشان بوده بهمان ده ستور میگرفته اند در آیة کریمه (**هَلْ جَزَاءُ ٱلاِحْسَانِ اِلاَّ ٱلاِحْسَانُ** * الرحمن: ٦٠) میفرمودند معنئ آیت پیش من آنست که مراد از احسان آن معنی است که حدیث نبوی علیه الصلوة والسلام بآن ناطق است چنانچه مفسران گفته اند استفهام برای انکارست یعنی هیچ چیز جزای احسان نیست مگر احسان یعنی در مرتبه وشرف ونفاست بدرجه ایست که هیچ چیز دران مرتبه نیست که جزای او تواند بود مگر احسان.

میفرمودند: مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم فرموده اند وقتی که شیخ خواهد که مرید را تلقین فرماید در خلوت در آید وخودرا مناسب حوصلهٔ مرید جمع سازد بعد ازان مرید را تلقین فرماید ودر حین تلقین نیز اول چنانچه خودرا مقتضای آن ذکر است متأثر سازد تا بآنچه حال اوست فرموده باشد نه چیزی که خود متصف بآن نیست.

میفرمودند: حال ما درین زمانه بر نهجی است که همه اوقات فکر یاد پادشاهان واضطرار خلق است ما کسی را چه تلقین کنیم لیکن باید که هر که بکسی همنشینی میکند باید که ملاحظهٔ احوال خود بود اگر تفاوت وترقی در حال خود بیند آن مصاحبت اورا خیر ومبارکست منتظر تلقین بودن حاجت نیست مقصود از همه عبادات واذکار تفرید خاطرست.

میفرمودند: بعضی اکابر فرمودند اشتغال بدنیا وشدت حساب دوستتر میداریم از ذل طمع ما نیز بدنیا مشغولیم نه برای سخاوت وکرم بلکه بجهة آنکه مردم از طمع ما خلاص باشند.

میفرمودند: مشایخ قدس الله ارواحهم منع فرمودند وگفته اند روا نیست که

مريد شيخى با مريد شيخى ديگر نشيند وسرّ وحكمت اين منع حفظ وصيانت اوست از فتور ونقصان ارادت چون شيخ را مخالفت هواى مريد بموجب طريقت واجبست پس هر يك مأمور ميشوند بآنچه خلاف هواى اوست ومى شايد كه آنچه مخالفت هواى اين مريد باشد موافق هواى آن ديگر باشد وقتى كه او دانست كه شيخ او بأمرى فرمود كه موافق هواى اوست بيخواست اورا تسلّى بآن شيخ ميشود واو درين صورت ناقض العهد است (**وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ** * الرعد: ٢٥) شامل او. حضرت ايشان چنين تمثيل فرمودند شيخى از مريد خود عجب وتكبّر معلوم اورا فرمود از بازار نان وگوشت وبعضى جزئيات ديگر بيارد ومريد ديگر را ميل بود برفتن بازار وامثال اين. اعمال وهواى او اين صورت بود چون شيخ اورا نيز مخالفت هواى او واجب بود از رفتن بازار منع كرده بود وقتى دانست كه آن شيخ مريدانرا باين اعمال فرموده چون اين امر را موافق هواى خود مى يابد اورا ميل شود بملازمت او وازين دقيقه غافلست كه آنچه شيخ اورا فرموده خلاف هواى او كرده وخلاف هواى او نيز بر شيخ او واجب وآنچه هر يك بآن مأمور شده اند موجب طريق به نسبت ايشان آنست بعضى اوقات همين سخن را بدين عبارت بيان فرموده اند كه مشايخ متفق اند كه بايد كه مريدان دو شيخ با يكديگر ننشينند چنين بخاطر مى آيد كه قابليت واستعدادات متفاوتست وهر يك را هواى ديگر مشايخ مريدان واصحاب را چيزى ميفرمايند كه خلاف هواى ايشانست مثلا يكى مريد خودرا فرمود بازار رو ودر بازار نشين چونكه دانسته بود كه طبيعت او از بازار نفور دارد وگريزانست وشيخ ديگر مريدانرا از رفتن بازار منع كرده بسبب آنكه دانسته بود كه برفتن وباشيدن بازار ميلى دارد وقتى كه اين هردو با يكديگر مى نشيند آنكه ميل دارد برفتن بازار ميداند كه اورا شيخ او ببازار رفتن فرموده است واين موافق هواى اوست دل او ميل ميكند بملازمت آن شيخ وآنكه متنفر است از بازار وقتى كه معلوم كرد كه اورا شيخ او

منع كرده است از رفتن بازار ميخواست نيز دل او ميل ميكند بآن شيخ واين در طريق ارادت سبب فتور عظيم است ويحتمل كه منجر برجوع شود.

ميفرمودند: ملا زاده فركتي از بازار نفور عظيم داشت وملازاده سيرامى ميل عظيم موجب طريقه به نسبت هر يك ديگر بوده شيخ محى الدين عربى قدس الله روحه گفته است چون مريد از شيخ رجوع نمايد وخواهد كه پيش شيخ ديگر رود فقد نقض عهد الله ميفرمودند خدمت سيد عاشق بسيار متقى وحقانى بود. بزهّاد وعلماى روزگار نمى ماند گاهى كه مساهله ومداهنهٔ دينى از دانشمندان سمرقند ميديده اند ميگفته الحمد لله كه در مخالفت استادان پرسيديم وحضرت ايشان ايشانرا درين قول استحسان ميفرمودند.

ميفرمودند: سيد عاشق بسيار وعظ خوب ميگفتند در وعظ ايشان بسيار بر پاى مى ايستادم آثار رياضت ومجاهده ازيشان بسيار ظاهر بود منقولست كه شبهاى بسيار سرد براى آنكه خواب بسيار نروند پايهاى خود را نمى پوشيدند وقتى كه بسيار سرد مى يافته اند بر ميخاسته اند.

ميفرمودند: عزيزى خواب ديده جمعى انبوه ايستاده اند ميگويند كه حضرت موسى صلوات الرحمن عليه مى آيند آن عزيز گفت كه من نيز رفتم وگفتم من هم ايشانرا بينم چون آمدند سيد عاشق بود حضرت ايشان قدس الله روحه فرمودند سيد بآن مثابه بودند كه چنين بينند.

ميفرمودند: بعضى اكابر فرموده اند بر اسرار وضمايرْ كرام الكاتبين را اطلاع نمى باشد خدمت مولانا نظام الدين ميفرمودند شخصى از بزرگى سؤال كرد ايشان طرف يمين التفات فرمودند بعد از آن طرف يسار التفات كردند بعد ازان بطرف دل التفات كردند وجواب فرمودند ازيشان پرسيدند حكمت التفات با اطراف والتفات بسينه چه بود؟ ايشان فرمودند از فرشته دست راست پرسيدم كه ترا معلوم هست؟ او گفت معلوم من نيست بعد ازان از فرشته دست چپ

پرسیدم که ترا معلوم هست؟ او نیز گفت بی بعد ازان از دل پرسیدم که حکم این پیش تو هست گفت آری جواب آن بود که گفته شد.

میفرمودند: حضرت امام جعفررا[١] رضی الله عنه خلیفهٔ عصر به بیعت طلبیده ایشان بیعت نکرده اند وچنین فرموده اند که جعفر جامع بخلاف این حاکم است.

میفرمودند: حضرت خواجه پارسا قدس الله روحه فرموده اند قبول نمیمه بدتر از نمیمه است زیرا که نمیمه بی قبول متمشی نمیشود وضرر او ظاهر ست.

میفرمودند: شیخ عین القضاة[٢] گفت اولیای حق سبحانه بر اوصاف محبوب خود مجبول اند حق سبحانه فرموده است (**فَاذْكُرُونِى اَذْكُرْكُمْ** * البقرة: ١٥٢) اگر میخواهی مذکور ما باشی بیاد ما باش.

فرمودند: ابدال جماعتی اند از اولیا که بسبب متابعت حضرت رسالت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم ایشانرا این کمال حاصل شده که قوای روحانی خود را به کسوت صورت خود می پوشانند وهرجا که میخواهند ظاهر میشوند.

میفرمودند: مولانا نظام الدین را شخصی استدعا کرده وانواع طعامها حاضر گردانیده بعد از برداشتن سفره ایشان خاطر مصروف گردانیده اند والتفات نموده اورا حضوری وجمعیتی شده بعد از ظهور آثار تأثر وخوشحالی خدمت مولانا نظام الدین فرموده اند آنِ شما بهتر است یا آنِ ما؟ حضرت ایشان فرمودند صاحب دعوت را تنبیه کرده اند که لذایذ اطعمه ومتلذّات شما به نسبت احوال واذواق بندگان حضرت حق تعالی هیچ است.

میفرمودند: خدمت مولانانظام الدین میگفتند شخصی دعا میکرد که خداوندا برادر مرا پادشاه گردان اورا گفتند چرا بپادشاه شدن دعا نکردی گفت

---

(١) امام جعفر صادق بن محمد باقر توفی سنة ١٤٨ هـ. [٧٦٥ م.] فی مدینة المنورة

(٢) عین القضاة همدانی توفی سنة ٥٣٣ هـ. [١١٣٩ م.]

که پادشاهی مرا نباشد وبسبب پادشاهی برادر مقاصد من حاصل شود.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین میگفتند پیش از آنکه بملازمت حضرت خواجه علاء الدین مشرف شوم طریق صلاح وریاضت عظیم داشتم وآثار ونتایج ریاضت بسیار مشاهده می شد چنانچه گاهی ببعضی مساجد میرفتم که درِ آن قفل بود اشارت بقفل میکردم کشاده می شد وچون بمسجد شیخ ابو منصور میرفتم وتوجه می کردم روحانیت حضرت شیخ ظاهر می شد وچنین می دیدم که بهمراهئ ایشان بمزار امام محمد بن علي حکیم ترمذی[١] میرسیم ایشان ظاهر میشوند وبهمراهئ ایشان بروضه حضرت رسالت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم میرویم وآن حضرت ظاهر می شدند بعد ازانکه شنیده شد که حضرت خواجه علاء الدین عطار بسمرقند تشریف آورده اند داعیه شد که بملازمت ایشان رسیم چون بمنزل ایشان رفتم اول بخدمت مولانا ابو سعید ملاقات کردم ایشان گفتند مولانا نظام الدین بسیار پاك می نماید هیچ توانید که ازین پاکیها گذرید مرا ازین سخن کراهتی وثقلی شد چون پیش حضرت خواجه در آمدیم ایشان نیز فرمودند مولانا نظام الدین بسیار پاك می نماید هیچ توانید ازین پاکیها گذرید مرا ازین سخن حضرت ایشان ثقلی وکراهتی نشد که مقصود ایشان چیست وبتوفیق حق سبحانه بملازمت ایشان پیوستم.

میفرمودند: در تاشکند درویشی قلندر روشی بود وپانزده بیست درویش مناسب خود همراه میداشت گاهی بشهر تاشکند میرفتم در میان بازار وکوچه هرجا که پیش آمد نزدیك می آمد وآهسته میگفت خدا شمارا ازین مسلمانیها خلاصی.

میفرمودند: حضرت خواجه پارسا بخدمت شیخ زین الدین خوافی این **بیت** نوشته بوده اند:

خاص را در آستین جاکرده اند * عام را در آستان یاد آوردند

---

(١) حکیم ترمذی استشهد سنة ٣٢٠ هـ. [٩٣٢ م.]

حضرت ایشان فرمودند ازیشان تواضعی بوده باشد تعرض نخواهد بود.

میفرمودند: حضرت رسالت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم میخواستند که همه اشخاص متأثر شده قبول ایمان وانوار هدایت کنند بعد از سعی واهتمام بسیار چون این صورت بر وجه اتم ظاهر نمیشد آنحضرت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم در وظایف عبادات وانواع ریاضات می افزودند ومیخواستند که بعد از وصول بعالم اطلاق بتسلیط همت قاصر آنچه دل خواست بی توقف حاصل شود وشدت مجاهده وکثرت ریاضت بمرتبهٔ رسیده بودکه قدمهای مبارك آنحضرت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم ورم کرده بود حق سبحانه وحی فرستاده که (**طه مَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ اْلقُرْاٰنَ لِتَشْقَى** * طه: ٢) یعنی ای پاك ومقدس ومنزه از تلوث ونقصان نفرستادیم بر تو قرآنرا که در تو تعب ومشقت شوی وریاضت ومحن بسیار ارتکاب کنی یعنی آنچه از عدم تأثر وعدم امتثال واقع است بسبب آن نیست که در همّت علیای تو قصوریست یا باید ترا بریاضات شاقه کمال ورفعت همت پیدا ساخت بلکه همت علیای ترا اکمل تأثیر است عدم تأثر کفار قریش وعدم قبول ایمان بسبب قصور استعداد ونقصان خلقت ایشانست تو همت شریف ازین معنی فارغ دار وتعب ومشقت بی اندازه وارتکاب منمای.

میفرمودند: اگر صد کس یکجهت در أمری مجتمع نشینند ویك کس باشد که باطن او مشغول نقوش کونیه باشد تفرقهٔ او بر همه غالبست اجتناب از غیر جنس از اهم مهماتست در باب تأثیر همت وظهور آثار آن بسیار حکایات از اکابر نقل میفرمودند وبسیار عقیده داشتند.

میفرمودند: وقتی که خاطر متوجه أمریست چیزها که سبب فتور میشود نمی باید شنید وهمیشه منتظر می باید بود که آن مهم بر آید انتظار دایمی وحزن بدوام را در حصول مطلوب دخل عظیم است.

میفرمودند: از سن خردسالگی طریقه چنین است که هیچکس با ستیزه

وعناد بر من غالب نیامده هر که بر من ستیزه کردکار او نشد.

میفرمودند: مولانا جلال قاینی روز عید وعظ گفت میرزا شاهرخ حاضر بود حدیثی از خدمت شیخ زین الدین نقل کرد وایشان از عزیز دیگر آخر السند مضمون آنکه وقتی که خلایق مشرف باشند بوجود پادشاهی که اورا استقامتی باشد وشکر این نعمت عظمی نگویند زود باشد که مبتلا شوند بوجود پادشاهی ظالم حضرت ایشان فرمودند پادشاه ما به نسبت بسیار استقامت دارد محل شکرست اکابر صوفیه قدس الله ارواحهم سعی واشتغال را باعمالی که بسبب آن مقبول دلها گردند ترجیح کرده اند بر نوافل عبادات. قبول دلهارا برکات عظیم است بعضی اکابر درین حدیث که (**اذا احب الله عبدا یقول لجبرائیل انی احببت فلانا فاحبه فیحبه جبرائیل ثم ینادی فی اهل السماء ان الله قد احب فلانا فاحبّوه فیحبه اهل السماء ثم یوضع له المحبة فی الارض**) میفرمودند ازین کلام نبوی صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم معلوم میگردد که محبت اهل ارض کالنتیجه است مر محبت اهل حق را سبحانه ومحبت جبرائیل ومحبت اهل سموات را وشرف محبت دلها زیاده از حیطه تقریر است وحدیث (**ما رآه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن**) مشعر این معنی است وازینجا معلوم میشود شآمت رد دلها نعوذ بالله واکابر طریقت قدس الله ارواحهم فرموده اند اگر کسی از آسمان بزمین افتد باکی نیست بد آنست که از دلی افتد وبعضی اوقات چنین میفرمودند کسی از آسمان افتد چنان نیست که از دلی افتد حضرت ایشان پیش از انتقال بدوسال بیکی از فرزندان برسم نصیحت فرمودند فرزندان خود را گوئید با مردم بادب زندگانی کنند وچنین اعتقاد کنند که هر کسی را از دل راهیست بحق سبحانه وسری که اگر او به سبب ترك ادب شخصی را رد کند آن شخص مردود دنیا وآخرت شود نعوذ بالله این ابیات مثنوی بر زبان مبارك ایشان بسیار میگذشت:

از ادب پرنور گشتست این فلك * واز ادب معصوم وپاك آمد ملك

بی ادب تنهانه خودرا داشت بد * بلکه آتش در همه آفاق زد

که گهی زین قوم شوم وبی ادب * اندرین عالم بیفتادی لهب

میفرمودند: یکی از پادشاهان ماضی نوح نام داشته ویکی از ملازمان او خروج کرده ومخالفت نموده. ازان پادشاه مخالفرا تهدید ووعید بسیار رسانیده اند او در مقابلهٔ این سخنان آیت بر سبیل اقتباس نوشته (**يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَاَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ** * هود: ٣٢) وپیش پادشاه فرستاد چون مضمون خط معلوم شده پادشاه در جواب الطاف وعنایات ووعدهٔ بسیار فرموده وتعداد احسان وخدمتهای شایستهٔ او کرده وگفته نیکئ او بنسبت من بسیار است باین مقدار جرمْ من ازو نمی رنجم بلکه یك نیکویی واحسان او ساتر صد چندین گناه است چون این خبر پیش او رسیده در مقام انقیاد ومتابعت شده وطریق ملازمت وخدمتکاری بر وجه احسن اختیار کرده.

همین تقریب میفرمودند: صوفیه فرموده اند اگر کسی بطریق نفس وخشونت پیش آید وقواعد ادب ترك كند طریق آنست که دل در مقابلهٔ او دارند وباوصاف دل پیش آیند زیراکه نورانیت دل ماحی ظلمت نفس است ورافع آن.

میفرمودند: از عم خود خواجه محمد شنیدم که شیخ محمد خلوتی ملازم شیخ خاوند طهوری بوده طریقهٔ أو پیش خدمت شیخ پسندیده نبود بسیار در مقام رفع او بوده اند از ملازمت ایشان نمیرفته شیخ فرموده اند که مارا عزیمت ترکستانست بملاحظهٔ آنکه شاید او که بجانب دیگر رود وگفته من نیز گفته در ملازمت شما بروم بجانب ترکستان روان شده اند در راه مرو عزیزی بوده اورا تنکوز شیخ میگفته اند بمنزل ایشان نزول کرده اند اورا ضعیفهٔ بوده است بسیار مسلط خدمتهایی که تعلق بزنان دارد از آش پختن ونان ساختن او نمیکرده. تنکوز شیخ خود در مقام آش پختن شده. هیزم تر بوده وآتش نمیگرفته شیخ سر خود نزدیك آن خاکستر آورده بوده اند اهتمام مینموده اند که آتش روشن شود

ضعیفهٔ شیخ آمده ولگد بر سر شیخ زده بر وجهی که روی ومحاسن او بخاکسترها رسیده شیخ بر جفای آن ضعیفه صبر کرده هیچ نگفته بعد از طبخ وفراغت از خوردن طعام سایر واقعات ومشکلات شیخ خاوند طهور را بخلوت بیان فرموده وجواب مشکلات ایشان گفته در آخر گفته این مرد مناسب صحبت شما نیست واشارت بشیخ محمد خلوتی کرده من اورا فردا هدیه خواهم داد ازان هدیهٔ شما مرتبهٔ او معلوم خواهید کرد چون در مقام رفتن شده اند شیخ تبراکی بشیخ محمد خلوتی داده اند در قبول تردد میکرده شیخ خاوند طهور فرموده اند تبراکی شیخ بی حکمتی نخواهد بود قبول کنید بعد ازان فرمودهٔ ایشان قبول کرده است وبجانب بخارا متوجه شده بجایی رسیده اند که دو راه بوده است یکی بجانب خوارزم ویکی بجانب بخارا شیخ خاوند طهور گفته مارا بتو بیش ازین صحبت نیست تو می باید که بجانب خوارزم روی واو را بآن جانب روان ساخته اند وخود بجانب بخارا روان شده اند اورا گفته اند عطیهٔ شیخ اشارتست بآنکه پیش تو اصحاب عقول ناقصه جمع خواهند شد همچنانکه با آواز به تبراك اطفال وکنیزکان وبی عقلان جمع میشوند واین سخن را بآن تقریب میفرمودند که اولیا وارباب کمال بجفا وسوء خلق از ازواج بسیار تحمل وصبر میکرده اند.

میفرمودند: اگر کسی اضطرار واحتیاج خود بزنان یاد آورد باید که بهیچ وجه از جفای ایشان ملول وغمگین نشود وبر جفائی ایشان صبر نماید.

میفرمودند: شیخ بهاء الدین عمر میگفتند که اختلاط با زنان موجب کدورت است میل طبیعی نمی ماند حضرت ایشان فرمودند خصوصا وقتی که بحسب خلقت بی تکلف تر باشد بمصاحبت واختلاط میل طبیعی هیچ نمی ماند دیگر معاشرت ومصاحبت بموجب مروت وکرم است ضعیفهٔ بود بشرف اختصاص بملازمت مشرف شده بود روزی حضرت ایشان ازو اظهار ملالت کردند وفرمودند بسیار بد خلق است همه کس را میرنجاند هیچکس از خواری

ودشنام او خارج نیست وبحسب صورت از معنی لیکن الیها زوجها هیچ نصیبی ندارد. در وقت انبساط الطاف فرمودند یکی از ملازمانرا پرسیدند وقتی که کدخدا شوی چه نوع زنی خواهی خواست او گفت سبزی شیرینی حضرت ایشان تبسم فرمودند وگفت غلط کردهٔ وندانستهٔ که بعد از چند گاه شیرینها میرود وسبزی میماند هم در محل مطایبه.

میفرمودند: شیخ ابو اسحاق گلابادی قدس الله روحه پیغامبر را صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم بخواب دیده اند که ایشانرا دستهٔ گلی یا دستهٔ ریحانی داده اند وفرموده اند که مادام که تازه باشد وخشك نه شده احادیث مرا گفته وشرح نویس چون از خواب بیدار شده اند دستهٔ گلی حاضر بوده ایشان بموجب فرمودهٔ آنحضرت معانی الاخبار نوشته اند فرمودند از احادیث معانی الاخبار است **(من القی جلباب الحیاء فلا غیبة له)** وحضرت شیخ قدس الله روحه در این لفظ فلا غیبة له دو معنی فرموده اند یعنی هر که رفع جلباب حیا کرد ومظهر فسق خود شد او را غیبت رواست چون غیبت کسریست وشاید که بسبب کسر متزجر شود وترك معصیت کند اما در صورتی که اخفا وستر فسق خود کند وراضی نیست باظهار غیبت وکسر اورا روا نیست حاصل آنکه در غیبت که محرم است اخفا وعدم رضا باظهار شرط داشته اند وقتی که رفع جلباب کرد ومظهر فسق شد روا باشد معنئ دیگر آنکه وقتی که اظهار فسق کرد وحیا وشرم از پیش برداشت درین اظهار فسق رضا واذنست بذکر مساوی وقبایح او فلا غیبة له یعنی حقیقت غیبت که مشروط بود باخفا وستر وعدم رضا باظهار نماند.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین گفتند در وقتی که بعضی مردم بر سبیل خوض بحضرت خواجه علاء الدین عطار رسیده بوده اند که اورا داعیهٔ شیخی شده است وخدمت سید شریف را میخواهد مرید خود سازد در حین آمدن از سمرقند بجانب چغانیان اشتر سیدرا سوار شده وخدمت سید مرکب اورا

سوار شده اند بسبب استماع این نوع سخنان حضرت ایشان متغیر شده اند ومیخواستند که بموجب غیرت وغضب باین فقیر معامله کنند چنین دیده شد که روح شیخ منصور ماتریدی حاضر شدند واین فقیررا پیش امام محمد علي حکیم ترمذی بردند وبهم پیش حضرت رسالت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم رفتیم وباین سبب هیچ نوع تصرف از خدمت خواجه ظاهر نشده ایشانرا بسبب این حالت غیرت عظیم وچند روز بیمار شدند.

میفرمودند: حضرت خواجه پارسا قدس الله روحه در وقت سفر حجاز بچغانیان رفته بودند در حین توجه وعزیمت بجانب هری خدمت خواجه حسن عطار ببعضی اُمرای میرزا شاهرخ ومیرزا بایسنغر حضرت ایشانرا سپارش نوشته اند حضرت خواجه ازین صورت بسیار متغیر شده اند وفرموده اند باکی نیست بابای ایشان نیز گاهی چنینها میکردند.

میفرمودند: شخصی پیش یکی از بزرگان رفت وگفت میخواهم که وعظ گویم بچه نیت گویم آن بزرگ فرمودند در معصیت نیت سود نمیدارد حضرت ایشان فرمودند ازینجا معلوم میشود که مرتبه سخن بسیار بلند ست.

میفرمودند: خدمت سید قاسم در بلخ بوده اند حافظ عرب از ماوراء النهر ببلخ رفته خدمت سید (المعانی) طلبیده اند حافظ عرب گفته: المعانی اینست که بوزه فروشی کنی به که شیخی کنی.

میفرمودند: حافظ عرب مجذوب بوده از مصر آمده بوده است در اصل مالکی مذهب بوده وقتی کلمهٔ بر زبان او جاری شده که دران مذهب کفر بوده است پدر او گفته قل استغفر الله مادر او دست بدهان او مانده که مگوی. بسبب آنکه بعد از توبه ورجوع در مذهب امام مالك می گشته اند ومادر او فرموده که اختیار مذهب امام شافعی کرده حافظ عرب شیخ بایزید عشقی را دیده بوده است ودر ملازمت حضرت خواجه بهاء الدین نیز بوده فرمودند سرای ملك آغا

که در مدرسه خانیم عمارت اوست بحافظ عرب عقیده ونیاز بسیار داشته. در پیش أمیر تیمور حافظ را طلبیده وأمیر تیمور وحافظ در یك طبق طعام خورده واز حافظ قرآن شنیده اند ازان مجلس که بیرون آمده در راه قریب ببازار کرنج کوبان از آب مستعمل حمام که در راهست چنانچه خردان در کنار جوی دهن بر آب می مانده ومیخورند، آب خورده است مردم اضطراب کرده اند وگفته اند که این آب مستعمل حمام است نمی شاید حافظ گفته من حالا طعام أمیر تیمور وخانیم خورده ام آن نوع طعام را این نوع آب لایق است بتقریب ظلم حکام وبی احتیاطی ایشان در طعام شرب دایمی این سخن میفرمودند.

میفرمودند: شیخ ابو عثمان حیری از شیخ خود ابو حفص استجازه کرده که خلق را وعظ ونصیحت گوید شیخ فرمودند باعث چیست شیخ ابو عثمان گفت باعث شفقت. اجازت فرمودند بعد از اشتغال بوعظ فقیری دران مجلس جامهٔ طلبید شیخ ابو عثمان فی الحال جامهٔ خودرا دادند حضرت شیخ ابو حفص فرمودند آنچه گفته بودی دروغ گفتهٔ أگر شفقت به نسبت برادر مؤمن بودی بایستی که صبر میکردی تا فضیلت احسان ایشانرا بودی اگر میسر نشدی بعد ازان اقدام مینمودی.

میفرمودند: از احادیث معانی الاخبارست (**ان المیت یؤذیه فی قبره ما یؤذیه فی بیته**) این حدیث را دو نوع تفسیر فرمودند یکی آنکه انسان در دار دنیا بسبب اعمال واقوال ناشایست ملائکه را ایذا میکرد وبرنجانید بعد از فوت ملائکه اورا ایذا میکنند معنئ دیگر آنکه آدمی از هر چه متأذی میشود ومیرنجد در دار دنیا ازان نیز در قبر متأذی خواهد شد حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند پس باید که علاقه وانس بما سوی کلی قطع کند وچنان باشد که اینجا هیچ چیز سبب ایذا وتشویش او نشود تا آنجا در راحت باشد در فوت خدمت مولانا خواجه علي رحمه الله حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند پس باید که علاقه وأنس بماسوی

کلی قطع کند وچنان باشد که اینجا هیچ چیز سبب ایذا وتشویش او نشود تا آنجا در راحت باشد در فوت مولانا خواجه علي رحمه الله حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند او در مهمات بسیار ممد بود زمانه بر نهجی است که اگر مثل او چهل وپنجاه کس مرا مددکار باشد هنوز کم است **مثنوی:**

هر نبی اندرین راه درست * معجزه بنمود همراهان بجست

زانکه انبوهی جمع کاروان * ره زنانرا بشکند تیغ وسنان

حاصل آن آمد که یار جمع باش * همچو بتگر از حجر یاری تراش

خدمت مولانا علاء الدین سنکفیینی رحمه الله از دانشمندان بود وقریب بصد سال عمر یافته بود در مصیبت خدمت مولانا خواجه علي در مجلس وانبوهی مردم پیش حضرت ایشان آمد وگفت ابن عباس رضی الله عنهما گفته در فوت پدر من عباس اعرابی مرا سخنی گفت که بآن خوبی از هیچکس سخنی نه شنیدم گفت عباس رفت ویافت بهتر از تو یعنی حضرت حق سبحانه وتعالی وتو نیز سعی واهتمام نمایی که بهتر از عباس بیابی حالا نیز مولانا خواجه علي حق را سبحانه که بهتر از همه است یافت الحمد لله شما نیز بهتر از مولانا خواجه علي یافته اید امید چنانست که اولاد مولانا خواجه علي بنظر عنایت وعاطفت شما با همه مرادات برسند حضرت ایشان قدس الله روحه از مولانا محمد تابادکانی که از خلفای شیخ زین الدین خوافی بوده بسمرقند آمده بودند در سنه ست وستین وثمانمائة در محله کفشیر بشرف ملازمت مشرف شده پرسیدند از اکابر طریقت منقولست که فرموده اند منتهی را اصلاح ذات البین بهترست از ضبط ما بین النفسین وقتی که منتهی محتاج باشد بضبط منتهی نباشد بلکه هنوز در سلوك باشد خدمت مولانا محمد فرمودند غالبا مراد از ضبط گر نه مضبوطا خواهد بود ومعنی مصدری.

میفرمودند: روزی که بسبب احتساب بخدمت سید عاشق مکروهی ومحنتی رسیده بوده است یکی از موالئ سمرقند بخدمت سید گفته است حضرت حق

سبحانه فرموده است (**يَا اَيهَا الَّذِينَ آمَنوا عَلَيكُمْ اَنْفُسَكُمْ لاَ يَضُرُكُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَيتُمْ** * المائدة: ۱۰۵) وقتی که شمارا اهتدای هست از ضلالت غیر متضرر نیستید خدمت سید با او هیچ نگفته اند وگذشته بمردمی که همراه ایشان بوده گفته اند معنی آیت نمیدانند ونصیحت میکنند امر معروف ونهی منکر در اهتدا داخل است یعنی بعد از اهتدا واتباع جمیع احکام بضلالت غیر متضرر نیستند.

میفرمودند: وعظ دو کس مرا در سمرقند خوش آمده بود یکی وعظ خدمت سید عاشق ویکی وعظ مولانا ابو سعید تاشکندی وفرمودند دایم اثر گرسنگی وخشکیٔ لب از خدمت سید ظاهر بود این دو **بیت** بر زبان شریف ایشان میگذشت:

هرگه که دل بعشق دهی خوش دمی بُوَد * در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

فرصت شمر طریقه رندی که این نشان * چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست

در وقت ترغیب اصحاب بدوام مواظبت وتشویش ایشان میخواندند:

اگر چه دولت وصلش بچون فنا نرسید * در این امید بمیرم که خوش تمناست

میفرمودند: سید قاسم گفتند بحضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه دو بار ملاقات کردیم ازیشان پرسیدم که از اهل حالید یا از اهل مقام گفتند از اهل حال سید استحسان میکردند ومیگفتند مرا منصف بود نگفت از اهل مقام. حضرت ایشان قدس الله روحه میفرمودند که بسبب اخلاص ونیاز وعقیدهٔ تمام بحضرت خواجه قدس الله روحه العزیز مرا ازین سخن سید کراهتی وتشویشی شد چون بسی عالیجناب بودند سکوت بایست کرد.

میفرمودند: اول بارکه بهری رفتم بزیارتگاه رفته بودم دو سه روز باشیدم بعد از مراجعت بده مولانا شمس الدین محمد صنوکردی رسیدم ایشان وعظ میفرمودند در وعظ بسیار میگرستند گوش داشتم که سبب گریهٔ ایشان چیست فرمودند میرزا شاهرخ را پادشاه مسلمان میگویند شنیدم که دیوان گوهرشاه را

بکنیزکی متّهم کرده بوده اند فرموده اند که از مناره انداخته اند حال خالی ازان نیست که بموجب شریعت اگر ثابت شده دُره باید یا رجم واگر ثابت نشده چرا مسلمانی را میکشند بعد از اثبات از مناره انداختن در شریعت نیست بسبب آنکه این حکم بموجب شریعت واقع نشده بود بسیار متألم شده بودند ومیگریستند بتقریب آنکه سلاطین وحکام با وجود دعوی اسلام چرا مخالف فرمان میکند باُمرا این سخن میگفتند. از خال خود خواجه ابراهیم نقل میفرمودند که در مدرسه میرایکو تیمور می بودم حضرت سید شریف نیز آنجا می بودند در زمیستان سرد سحرگاه پای بکفشی بملازمت حضرت خواجه علاء الدین عطار بمدرسهٔ اولاد صاحب هدایة می آمدند مرا نیز همراه می آوردند بسیار می نشستم تا فرصت اجازت در آمدن می شد حضرت ایشان فرمودند در سحرها ملازمان خواجه طبخهای بتکلف میکرده اند مثل کرنج ومرغ وبعضی تکلفات دیگر. مولانا بهاء الدین آنجای گاهی حاضر می بوده اند در سحری که این طعامها آورده اند در خاطر آورده که در سحر مردم درویش را این چه تکلّف است وچرا باید که تکلف کنند حضرت خواجه را اشراف شده فرموده اند مولانا بهاء الدین طعام خوریده اگر چنانچه حلال باشد ضرر نخواهد داشت گاهی بنسبت بعضی مهمان تواضع والطاف مینمودند ومیگفتند مخادیم اینجائ ما می آیند بسبب بعضی مهمات موانع خدمت لایق نمیشود وقصه سلطان محمود غزنوی وفقیر کلخن تاب را بیان فرمودند بتقریب بی رعایتی امرا وارکان دولت میفرمودند بسیار خاطر ما مشغول بود که کارخانهٔ سلطنت معمور ومضبوط باشد هر چند سعی نمودیم وهمت داشتیم یکروز بر موجب همت ما نرفتند بایستی که بر وجهی زندگانی مینمودند که دلهارا بایشان میل تمام می شد هیچ در غم مسلمانان نمی شدند بی حمیّت وعصبیّت دین وملت کار دنیا وآخرت مضبوط نمیشود امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه برای رعایت دین پسر خودرا چنان حد زدند در اثنای حد مرد بعد از

مفارقت روح چند دره دیگر که باقی بود زدند سلطنت وامارت بحقیقت اینست که بر وفق فرمان خدای ورسول باشد.

میفرمودند: حضرت خواجه بهاء الدین قدّس الله روحه بعضی را به نسبت محبت تربیت میفرموده اند جمیعی که میدانسته اند که او درین نسبت است بروحسد میبرده اند وآن جماعت را غیرت عظیم میشده دانشمندی را درین نسبت تربیت میفرمودند اورا گفته بوده اند وقتی که پیش اصحاب می نشیند باین طریق مشغول مباشید که غیرت اصحاب سبب فقدان نسبت جمعیت است وکاری تعین فرموده اندکه در میان اصحاب باین طریق باشد ودر وقت خدمت وتنهائی بطریقه که سابق مقرر شده مشغول باشد.

میفرمودند: از میرزا سلطان ابوسعید التماس نمودم که فقیری را از خراجات معاف دارید در جواب گفت مارا مال وجریب بخشیدن آسانترست از بخشیدن خراجات. پرسیدم چرا گفت بسبب آنکه در بخشیدن خراجات به نسبت باقی رعایا ظلم میشود ویار ومحبت او بمردم میأفتد گفتم این یار بفرمودهٔ خدا ورسولست یا یاریست شما پیدا کرده اید بخلاف شریعت ساخته اید تحمیل کنید تا بنسبت هیچکس ظلم واقع نشود فرمودند حضرت خواجه پارسا التماس نموده بودند که خراجات ایشان معاف دارند حکام آن وقت این نوع جواب گفته بوده اند ایشان فرموده اند که این یاری نیست که از صاحب شریعت واقع شده باشد ظلمی است که از شما واقع شده ما از خود دفع میکنیم اگر رعایا از خود دفع نتوانند کرد مارا ملالتی بحسب شریعت وگناهی نیست حکام بظلم صریح کسی را گشته بودند حضرت ایشان از وقوع این امر بسیار متغیر ومتألم شدند وفرمودند بسبب آنچه ازین جماعت صادر شد باید که همه کائنات انتقام گویند بتقریب آیة (**وَمَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ ولكِنَّ الله رَمَى** * الأنفال: ۱۷) میفرمودند وقتی که آثار افعال عباد بر وجهی است که از طریق بشر بیرون است مثل اثر رمی

آنحضرت صلّى الله عليه وعلى آله وسلّم آن فعل مستند بحق است سبحانه.

میفرمودند: بعضی گفته اند بیت الحرام دل بندهٔ مؤمن است وبعضی گفته اند دل عارفست که غیر حق سبحانه حرام است که بر وی گذرد.

میفرمودند: شیخ ابو الحسن خرقانی قدس الله روحه فرموده اند از سخنان خواجه عبد الله انصاری است قدس الله روحه از صغر سن یاد دارم نیکی را نیکی خرخاریست بدی را بدی سگساریست بدی را نیکی ستاریست درویشی خاککی است بیخته را آبکی برو ریخته نه کف پارا ازو دردی نه پشت پارا ازو گردی.

میفرمودند: شیخ حسن خلوتی تعبیر وتفسیر نیکو داشت پیش خدمت مولانا نظام الدین آمده دأب ایشان آن بود که در مخاطبات مردم را تو میگفتند شیخ حسن را ازین صورت بخاطر آمده گفت شما چرا مرا تحقیر میکنید ایشان فرمودند درین لفظ تعظیم است نه تحقیر بجهة آنکه تو خودرا درویش میداری درویش اهل توحیدند شما مشعر بکثرت است واین لفظ دال بر وحدت. باید که ترا ازان لفظ تشویش شود نه ازین لفظی که دال بر وحدت است این سخن سابق نوشته شده بود سبب آنکه بعضی عبادات در تعبیر اول نبود ثانیا نوشته شد حضرت ایشان این سخن را بسیار یاد میکردند آنچه شنیده بخصوصیت نوشته شد کسی فعل شنیع کرده بود وپیش من بر وجهی آمده بود که ازان هیچ شرم نمیداشت با او نتوانستم نشست بخانه رفتم کتاب مثنوی حاضر بود گشادم این **بیت** بر آمد:

در جهان افتاده‌گانرا حضور نیست

بعد حضور ازین ولایت رفت وهیچ دولت نیافت وحضوری ندارد بتقریب تهیأ لشکر وسر انجام حبیبه وزره میفرمودند معلوم است حمایت حبیبه چه مقدار خواهد بود حصن حصین عصمت وعنایت حق سبحانه است.

میفرمودند: اکابر طریقت قدس الله ارواحهم کسی را که متخلق است

باخلاق نبوی صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم آنرا عالم میگویند اگر چه از علوم ظاهری هیچ نداند وآن کسی را که متخلق نیست باخلاق آنحضرت آنرا عامی میگویند اگر چه جمیع علوم ظاهر را بر وجه کمال حاصل کرده باشد.

میفرمودند: از ملای روم پرسیدند عقل چیست وحق چیست گفتند عقل آنست که بهیچ وجه از وجوه آرام نگیرد تا اورا اطلاع نشود بر حق سبحانه وتعالی وحق آنست که بهیچ وجه مدرك عقل نشود یعنی بالکنه.

میفرمودند: حقیقت استفاده حسن رجوع است بحق سبحانه والتجا باو در جمیع احوال در معنی میفرمودند شکر بر رؤیت وجود منعم باید نه وجود نعمت شکر نعمت. ازین جهة که سبب وصول بمنعم است ومذکّر ومنبّه ازین نعمت آگاه بمنعم میشود درین حال شکر او برؤیت منعم است نه وجود نعمت امام غزالی قدس الله روحه چنین تمثیل فرموده اند که کسی را محبوبی است در بغداد ومحب در دیار مغرب است واورا قوت رفتن وزاد راه واسباب وصول نیست کسی اورا اسباب وصول فرستاد حمد وشکر محب بدین کس بسبب وجود اسب ومصالح راه نیست بلکه تمامئ همت او مصروف محبوبست وحمد وشکر او مر محبوب راست.

میفرمودند: علماء حقانی بذل جهد وسعی مینمایند که بقول وفعل ایشان مردم آگاه شوند وبآنچه خلاصه ومقصود است اشتغال نمایند جایی که ازین نوع مردم را دلالت میکنند بوقوف علمای ظاهر نیز اگر این نوع عمل نمایند بسیار خوبست لیکن همت ایشان مصروف وظایف امرا وحکام است هرجا وظیفه بیشتر برسد آنجا میباشند طبیبان نیز این نوعند سالها تکمیل علمی میکنند بعد ازان ملازم عوانی وهنری میشوند اگر شفقت اسلام داشتندی بایستی که جایی بودندی که اضطرار واحتیاج مردم بیشتر است پیش از انتقال بمدت بیست روز این سخن فرمودند بتقریب آنکه در این شهر طبیب نیست وهیچکس را شفقت اسلام سبب

آمدن این ولایت نشد.

میفرمودند: درویش احمد سمرقندی بسیار مرد دلیر بود در وعظ میگفتند: دانشمند وعالم بتعجیل نماز میگزارد وتحمل ندارد که امام سلام بیارد با اضطراب از مسجد بیرون می آید جامه های صوف می پوشد خانهٔ علیکه وفیروزشاه میرود مانند سگ وباز گفت استغفر الله استغفر الله اگر فردای قیامت آمنّا به وصدقنا حق سبحانه پرسد که سگی که هرگز نا فرمانی وعصیان ازو نیامده چرا اطلاق نام او برین جماعت نافرمان کردی چگویم بلکه مگس سگ چند باشد مثل شاهرخ وعلیکه وفیروزشاه که قوت سبعیت ودرنده گی دارند این جماعت را آن قوت نیست که آنچه ایشان سبعیت پیدا ساخته اند ومرداری که جمع کرده اند ایشان برای آن جمع آمده اند.

میفرمودند: فرقست میان عبادت وعبودت عبادت عبارتست از ادای وظایف بندگی وآن مشروط است بوجود اوقات وعبودت عبارت از دوام آگاهی است بحق سبحانه واین عبودت در هیچ وقت ساقط نیست بتقریب سخن اکابرکه اصحبوا مع الله.

میفرمودند: در میان ترکان مثل است که نمازرا قضاست صحبت را قضا نیست در میان اصحاب حضرت خواجه قدس الله روحه محافظت بین النفسین مهم بوده است جمعی مردم عزیز از اصحاب ایشان در بخارا بودند وجمعی دیگر که اصحاب ایشان را دیده بود بر وجهی بودند که معلوم نمی شد که باین مشغول باشند مقصود حضرت ایشان آن بودکه بی تعمل وتکلف این معنی ایشانرا حاصل بود.

میفرمودند: خواجه احمد مظفر قدس الله روحه فرمود آنچه حق سبحانه دوستان خود را بریاضت ومجاهدهٔ کثیره عنایت فرموده مرا در چار بالش ریاست کرم کرده صاحب کشف المحجوب فرموده بعضی گمان برده اند که سخن خواجه احمد از قبیل دعوی ومفاخرتست لیکن نه چنانست از قبیل تحدیث نعم

است واز شیخ ابو سعید ابو الخیر منقولست که فرموده اند آنچه دوستان حق سبحانه مجاهدات کثیره یافتند احمد مظفر در چار بالش ریاست یافت. این گواهی بود بر صدق حال ایشان.

میفرمودند: خدمت سید قاسم گفتند در باورد بخدمت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه العزیز ملاقات کردم ایشان فرمودند هر کس بولایتی وجایی میرود باید که خودرا در مرتبهٔ دارد که ازان پست تر نباشد اگر مردم اورا در مرتبهٔ بلند تر دارند به نسبت او ترقی باشد واگر ندارند وخواهند که در مرتبه پست برند نیابند وتنزل نکرده باشد حضرت ایشان فرمودند بنابرین دهقانی اختیار کرده ایم رعیتی را محنت لازمست.

میفرمودند: سید قاسم گفتند خط خوب هم فضیلت هم هنر است.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین میگفتند دو شخص بودند توأمان پشتهای ایشان بر همه چسپیده بود وایشان علی الدوام شکر میگفتند کسی ایشانرا گفت اضطرار وحال باین صورت شمارا چه محل شکرست گفتند ابتلا بر محنت زیاده ازین ممکن است شاید ازین بلا بدتر پیش آید درین سخن بودند که یکی ازین دو مرد گفت این بلا بدتر ازان حال بریدن وجدا ساختن ممکن نی ومرده کشیدن نیست آن وقت معلوم شد که حالت سابق بسیار بسیار محل شکر بوده است.

میفرمودند: خدمت مولانا رکن الدین خوافی میفرمودند بدایت شیخ بهاء الدین عمر از نهایت شیخ رکن الدین علاء الدولة ارفع است حضرت ایشان فرمودند این سخن‌را پیش خدمت خواجه فضل الله نقل کردم بسیار در قهر شدند واستبعاد کردند لیکن هیچ دلیل بر استحالهٔ این واقع نیست بلکه حدیث (**مثل امتی مثل المطر**) دلیل جواز است واز حضرت خواجه نیز منقولست که فرمودند بدایت بهاء الدین نهایت سلطان بایزید. میفرمودند سخن حضرت خواجه نیز بی جهة نخواهد بود لیکن حسن عقیده بسلف بعضی را سبب شده که دور میدارند اما بر

حدیث مذکور ووقوع کمالات اکابر متأخرین مستبعد نیست همه سلف بر همه متأخرین مفضل نبودند.

میفرمودند: مقصود از درویشی وتوجه ومراقبه آنست که مستعد اتصاف باوصاف واخلاق الهی شود چون کسی بحسب جبلّت وخلقت نیکو خلق است بی کلفت تعمل درویش است بتقریب شیخ عطا که ساکن خانقاه شیخ ابو اللیث بود این سخن فرمودند واستحسان طور او میکردند که از اخلاق بهرهٔ تمام داشت دران خانقاه بعضی به درویش مشهور بودند لیکن در خُلق هیچ نوع مانند او نبودند.

میفرمودند: زمان تأثر از عوارض زمان جدایی است از حق سبحانه باید که سعی واهتمام چنان کنند که از عوارض متأثر نشوند در بعضی روزها چنین میفرمودند که زمان تأثر از اعراض نفسانی زمان انقطاع وجدایی است از حق سبحانه اهتمام باید کرد که نسبت حضور غایب نشود. نسبت حضور وآگاهی نوریست در دل آدمی بهر سخن وبهر سبب وبملاحظهٔ عداوت وخصومت باید که دور نشود تبدیل انوار بسرگین گاو وظیفهٔ عاقل نیست.

میفرمودند: خدمت امیر قاسم ملازمت مجانین میداشته اند ومیگفتند در روم شنیدم که مرد مجنون است بسیار خوشحال نام او ملا جانی بدیدن او رفتم چون اورا دیدم شناختم پیشتر با او مصاحب بودیم وآشنایی وخصوصیت داشتیم پیش او نشستم وپرسیدم که مرا می شناسی بزبان ترکی روم گفت میدانم پرسیدم که ترا چه حال وقصّه شد گفت یکی چیز آمد ومرا از همه خلاص ساخت وبیاسودم حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند چندین کرت این سخن را از سید شنیدم هر وقت که آن لفظ ترکی روم را که معنی بیاسودم است میگفتند آب از چشم سید بریخت وآن لفظ ترکی نیك ملازم بوده است ومیکریستند بسیار متألم ومتأثر شده بودند هر وقت که یاد میکردند همان حالت می شد.

میفرمودند: سید قاسم میگفتند در سبزوار دیوانهٔ بود بدیدن او رفتم در

خاطر آمد که بابا محمود طوسی بهتر باشد یا این مرد ومن پیشتر بابا محمودرا دیده بودم فی الحال گفت چندین هیزم چندان هیزم که بابا محمود ترا آب برد شخصی در مجلس شریف خواب میرفت اورا ملامت وعتاب کردند وگفتند این حال تو یکی از چهار نوع خالی نیست یا فی الواقع خوابست بسبب آنکه شب خواب نرفته یا آنست که طبیعت را ازین مجلس ملالی است آمدنی بمجلس ندارد وبضرورت ملالت خواب می آورد یا آنکه چنین مینمایی میخواهی که طریقهٔ خودرا با این نوع پوشی یا آنکه حقیقت ترا استغراقی است در بحر جمعیت واز تدبیر بدن وضبط احوال ظاهری عاجز است اگر بسبب بیداری بسیار خواب می آید نشستن باین طریق مهم نیست میباید جایی خواب رفت اگر طبیعت را آمدنی نیست واز اهل مجلس منسلخ است هم سهل اگر احوال خودرا باین نوع می پوشی تو مبتدی بر تو اینست که بتکلف سعی واهتمام نمایی که ملکه حاصل شود ومحل آن نیست که در مقام ستر باشی اگر میگویی مرا استغراق است وضبط خواهم نمیتوانم غلط کردهٔ همچنین نیست قسم اخیر را دو کرت اعاده فرمودند قدس الله روحه العزیز.

میفرمودند: صاحب مرصاد گفته است[١] هر که قدمی بر میدارد یکی از سه راه پیدا میشود یا سوی بهشت یا بجانب دوزخ یا نزد حق تعالی دو راه اول باعتبار موافقت شریعت ومخالفت وراه اخیر باعتبار اخلاص وقتی که باعث عمل ارادهٔ وجه باقی باشد نه حصول لذات بهشتی میفرمودند تحصیل مقاصد را مباشرت اسباب می باید (اطلبوا الاشیاء من اسبابها وادخلوا الابیات من ابوابها).

میفرمودند: پیش ملای روم گفته اند که **بیت:**

گر در یمنی که با منی پیش منی * ور پیش شما که بی منی در یمنی

(١) صاحب مرصاد العباد فارسی نجم الدین ابوبکر رازی توفی سنة ٦٥٤ هـ. [١٢٦٥ م.]

ملا فرموده اند: کلاّ، بل دست بدست وزانو بزانو.

حضرت ایشان میفرمودند سید عاشق میگفته هر که عقیده داشتیم که بد است بد بود وهر که عقیدهٔ نیکی داشتیم او نیز بد بود بعد از تحقیق وتفحّص.

میفرمودند: شیخ سفیان ثوری[١] با شیخ فضیل عیاض[٢] ملاقات کرده اند ساعتی صحبت داشته اند شیخ سفیان فرمود اَرْجَاٍ صحبتها این صحبت است وشیخ فضیل گفت اَرْدَاٍ صحبتها این صحبت است از جهة آنکه شما درین صحبت خواستید که باحسن وجوه باشید وتکلف بسیار گردید که اعمال واقوال شما پسندیده ومناسب من باشد من نیز همین وجه زندگانی کردم زمان تکلف وگرفتاری بخود وبغیر بدترین ازمنه است شیخ سفیان را پسندیده ودانست که مقصود شیخ فضیل چیست بتقریب سخنان مولانا محمد تبادگانی به نسبت شیخ محی الدین عربی وحضرت خواجه پارسا قدس الله روحهما فرمودند خدمت شیخ زین الدین خوافی در رساله خود نوشته اند منتهی در کلمه ذکر باید که لا موجود الاّ هو ملاحظه کند هر نوع توجیهی که سخن شیخ او دارد سخنان اکابر همان نوع توجیه دارد اگر این سخن توجیه ندارد باید که در سخن شیخ خود نیز طعن بکند.

میفرمودند: حافظ کپنکی اینجای ما آمده بود میگفت خدمت سید عاشق میگفتند شیخی را هفتاد شرط است من گفتم خدمت سید بسیار گفته اند شیخی را یك شرط است اورا بسبب کمال عقیده بسیار دشوار آمد که خلاف سخن شیخ او چگونه گوید آخر الامر من گفتم شما شنوید که کدامست این شرط اعراض از خدا ورسول خداست هر چه خواهند خورند وهر چه خواهند گیرند هیچ وجه تابع احکام نباشند مشایخ روزگار این نوع عمل مینمایند گویا این را شرط داشته اند فقیری بطریق رابطه مشغول بود سبب کمال تأثر وقلت حوصله

---

(١) سفیان ثوری توفی سنة ١٦١ هـ. [٧٧٨ م.] در بصره

(٢) فضیل بن عیاض توفی سنة ١٨٧ هـ. [٨٠٣ م.] فی مکة المکرمة زادها الله شرفا وکرما

افعال واقوالی که موجب آن نسبت بود ازو صادر می شد حضرت ایشان قدس الله روحه قصّهٔ شبانی که در وقت موسی با حق تعالی راز میگفت ومناجات میکرد وعتاب حضرت موسی با او بیان فرمودند وبجانب آن فقیر التفات نموده فرمودند مقتضای بعضی احوال ظاهر کردنی نیست شخصی را در تاشکند قاضی ساخته بودند کسی بقاضی نوشته بود رضا بقضا اگر چه واجبست لیکن رضا بقضاء شاش که بحقیقت مقتضی است یخشی علیه الکفر.

میفرمودند: در ولایتی که سادات باشند بخواهیم که نباشیم رعایت واحترام ایشان از ما بطریق مناسب گاهی واقع نمیشود حضرت امام اعظم در مجلس مرارا میخاستند ومی نشستند سبب ظاهر نبود پرسیدند که جهة خاستن چیست گفت در میان اطفال فرزند علوی هست هر وقت که اورا می بینم برای تعظیم واحترام او میخیزم.

میفرمودند: حضرت خواجه بهاء الدین به نسبت خواجه پارسا وخواجه عصام الدین التفات بسیار داشته اند وطریقهٔ تعظیم واحترام مرعی میفرموده اند کرتی در مجلس حضرت خواجه این دو عزیز را خنده غلبه کرده وبهیچ وجه نتوانسته اند که خودرا از خنده نگاه دارند حضرت خواجه دران واقعه مدارا ومسامحه نموده اند حضرت ایشان فرمودند خواجه مولانا از خدمت خواجه عصام الدین نقل کرده اند که حضرت خواجه خاطر مصروف کردانیدند والتماس نمودند که طریقه قبول کنم من قبول نکردم ومیگفته اند عجب از خواجه که از ما این توقع کردند حضرت ایشان درین نقل ترا می فرمودند حضرت خواجه عصام الدین بسیار متواضع ونیازمند بوده اند ترفع وتکبر ایشان درین مرتبه چون بوده باشد یکی از ملازمان گفت آنچه از خدمت خواجه عصام الدین واقع شده دور نیست که بسبب تواضع وکسر نفس واقع شده باشد یعنی ما خودرا قابل ومستعد التفات حضرت خواجه نداشتم.

میفرمودند: منقولست که مردم در نوروز بیرون آمده بوده وطعامها ساخته ازان طعام پیش حضرت امیر المؤمنین علي رضی الله عنه فرستادند ایشان تناول فرمودند وآن فعل ایشانرا آن قدر ننهادند که اجتناب نمایند از طعام ایشان حضرت ایشان فرمودند اجتناب از طعام نوعی از اعتبارست.

میفرمودند: حضرت خواجه بهاء الدین قدس الله روحه فرموده اند هر نوع اذا والم وزجر که بنسبت فقیر واقع میشود میباید که صبر کند ومرجع الیه او حضرت حق سبحانه باشد ودران حضرت گریزد هر خواری وتهمت وفعل شنیع که به نسبت او واقع شود وباو نسبت کنند بملاحظهٔ نهی (**فَلاَ تُزكّوا اَنْفُسَكُمْ** * النجم: ٣٢) در مقام عذر وتزکیهٔ نفس خود نشود مگر آنکه بحسب شریعت قتل او واجب آید دران وقت بعذر وتوجیه آن مشغول گردد چون ابقای حیات فرض است.

میفرمودند: در ترجمه عوارف آورده است متشبه محق است ومتشبه مبطل متشبه محق آنست که بحسن عقیده وخلوص نیت طریقهٔ اتباع اکابر صوفیه اختیار کرده وجمیع اعمال ظاهری وسیرتهای پسندیدهٔ ایشانرا مرعی دارد ومقصود او کمال حقیقی است ومتشبه مبطل آنست که جاه وعزت آن طائفهٔ بزرگوار دیدهٔ خودرا در مقام متابعت ومشابهت میدارد وجمیع اعمال ظاهری واخلاق پسندیده بجای می آرد مقصود او عزت وترتب جاهست.

میفرمودند: در رفتن بخارا مرا شیخ سراج الدین ملاقات شد وشبی در منزل ایشان باشیدم بعد از اجازت ورفتن بجانب بخارا شیخ بمظنهٔ آنکه مارا از صحبت ایشان پستی حاصل شده برای حفظ نسبت چنین تعلیم فرمودند ازینجا که بروید تا فرسخی رعایت ومحافظهٔ نسبت کنید تا غایب نشود وازانجا نیز همین اهتمام نمایند در محافظت نسبت تا درخت تودی که بر سر راه فلان موضع است ازانجا نیز اهتمام نمایند تا بخارا همین دستور تمام اوقات وازمان بمحافظت ورعایت مصروف گردانید.

میفرمودند: صوفیه مشرقی بران برده اند که اظهار شکوی مطلقا قادح صبر است فاما اظهار شکوی بغیر قادح صبر است نه اظهار شکوی است بحق تعالی وقصه حضرت ایوب ومناجات رب (**اِنِّی مَسَّنِیَ الضُّرُّ واَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ** * الانبیاء: ٨٣) وکریمه (**اِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا** * ص: ٤٤) دلیل واضح است بر قول ثانی وبعضی گفته اند در حین ابتلا صبر وعدم شکوی بحق تعالی مذموم است ومقاومتست بقهر الهی وتضرع وزاری که موجب عجز وبندگیست پسندیده ومحمود است.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین گفتند کتابی مطالعه میکردم از بعضی سخنان مرا گریه آمد گفتم نظام الدین باز مبتدی شدی.

میفرمودند: خدمت مولانا رکن الدین خوافی میفرمودند بدایت شیخ بهاء الدین عمر از نهایت شیخ رکن الدین علاء الدولة ارفع است من ازیشان نشنیدم لیکن چنین نقل میکردند این بیت بزبان شریف ایشان بسیار میگذشت **بیت:**

آب کم جو تشنگی آور بدست * تا بجوشد آب از بالا وپست

این مصراع گاهی خوانده می شد ع:

میکشم بار تو بر جان و چرا من نکشم

میفرمودند: شیخی بود در سیرام نام او غریب شاه دو پسر داشت پسر کلان او بسیار کَرَخْ بود پسر دیگر سونج خواجه نام داشت بسیار مرد نیك بود مرا سرفهٔ بود بسیار ضعف شده بودم شبی بعد از نماز خفتن آمده وتُربُزکی آورد وبسیار مبالغه کرد که شما رغبت فرمایند که عقیدهٔ من آنست که شمارا نفع خواهند کرد من ازان تر بزك خوردم سرفهٔ من دفع شد.

میفرمودند: دیوانهٔ بود بابا شیخ احمد نام نزدیك دروازهٔ گازرستان منزل داشت روزی حضرت ایشان میخواستند که بمحلهٔ ماترید روند نزدیك بمنزل او رسیده بودند فرمودند هیچ خوش نمی آید مرا از پیش این دیوانه گذشتن وبجانب دیگر میل فرمودند وازان راه نرفتند وگفتند دیوانگیٔ او بسبب غلبهٔ نوراست یا

غلبهٔ ظلمت اگر از قسم اول است اورا مجذوب گویند واگر از قسم ثانی است اورا مجنون گویند بهر تقریر ایشانرا حجابی نیست همه چیزها مکشوف ایشانست قسم ثانی اگر چه ملحق بمجنونانند لیکن چون ایشانرا زبان هست از پیش ایشان گذشتن هیچ مصلحت نیست.

میفرمودند: من از تاشکند پیش خدمت مولانا نظام الدین بسمرقند آمده بودم پدر من کسی پیش ایشان فرستاد که من دختر برادر خود چندین سالست که برای او نگاه داشته ام واگر حالا نمی آید واین نسبت قبول نمیکند برادر من میرنجد ودرین باب الحاح بسیار کرده بودند خدمت مولانا نظام الدین نصیحت بسیار فرمودند در آخر گفتد ما نمیدانیم اگر کسی را در ماندگی واضطرار بمرتبهٔ باشد که نتواند خودرا هیچ جا قرار دادن وهیچ جا آرام نداشته باشد آنزمان معذور است بتقریب ترک تحصیل موالی این سخن را بکرات بیان فرمودند.

میفرمودند: که مشایخ طریقت قدس الله ارواحهم مریدانرا از سه سفر منع فرموده اند از سفر یمن واز سفر خراسان واز حج عن الغیر از سفر یمن بسبب آنکه آنجا حسن وجمال بسیار است شاید که حفظ بصر وحفظ دل نتواند ومنجر بتفرقه شود ومنع از سفر خراسان بسبب آنکه آنجا رباط وخانقاهی برای فقرا نساخته اند ووظیفهٔ مناسب نمی بوده است اگر آنجا روند بضرورت محتاج بکسب وطلب شوند واین نیز سبب تفرقه شود ومنع از قسم اخیر بسبب آنکه عمده ورکن طریقت نفی ماسواست وتخلیص اعمال لوجهه سبحانه وآن صورت منافی وضد این معنی است این سخن سابقا نوشته شده بود بجهة آنکه بسیار یاد میکردند فی الجمله تفاوتی در تقریر ثانی بود نوشته شد بهمین تقریب حضرت ایشان فرمودند خدمت مولانا یعقوب گفتند من چندگاه در هری بودم از خانقاه خواجه عبد الله انصاری طعام میخوردم بسبب آنکه در شروط وقف آن توسعه هست ودر اصل وقف نیز احتیاط نموده بوده اند وحضرت ایشان فرمودند از اوقاف مدرسهٔ غیاثیه نیز می

شاید خورد بسبب آنکه در اوقاف او نیز احتیاط مرعی داشته اند ومردم صالح وبا ورع در مدرسهٔ غیاثیه می بوده اند واز اوقاف آن اجتناب ننموده اند.

میفرمودند: بشر حافی[١] قدس الله روحه بسبب کمال ورع وزهد از لذایذ اطعمه اجتناب تمام داشته اند وحضرت شیخ معروف کرخی[٢] قدس الله روحه تناول میفرموده اند کسی پیش ایشان گفت حکمت چیست بشر حافی اجتناب کلی دارد وشما ارتکاب مینمائید ایشان فرمودند اما اخی بشر فقبضة الورع واما انا فبسطنی المعرفة امام حجة الاسلام قدس الله روحه فرموده اند اگر سخن شقی شنود گوید معروف کرخی با وجود کمالات اجتناب ننمود من خود چرا اجتناب نمایم واگر سعید شنود گوید بشر حافی با وجود انواع کمالات طاعات وریاضات واتصاف بانواع کمالات ترك لذایذ کرد وارتکاب ننمود من با وجود نقصان اعمال واحوال چون ترك نکنم.

میفرمودند: اگر کسی از اصحاب سلوك بر موجب حال وطریقت عمل نکند واتّباع مقتضای طبیعت کند آنکس را شقی حال گویند وکسی که بر موجب حال وطریقت باشد این طائفه اورا سعید حال میگویند ومیتواند بود که شقی حال سعید گردد وسعید حال شقی چون احوال متبدلست شنیده اند که بعضی از اصحاب بجماعت حاضر نمی شوند ونماز تنها میگزارند فرمودند سهل میکنند باید که بجماعت حاضر شوند منقولست امیر المؤمنین علي رضی الله عنه بموضعی رسیدند که نماز جمعه میگزارند وحال آنکه شرائط جمعه آنجا موجود نبود ایشان نیز موافقت کردند ونماز گزاردند کسی پرسید که آنجا شرائط جمعه نبود شما چرا موافقت کردید ایشان فرمودند (ایاك وما یسبق الی الفهم انکاره وان کان عندك اعتذاره فلیس کل سامع نکرا یطیق ان یسمعه عذرا) وبعد از گزاردن نماز

(١) بشر حافی توفی سنة ٢٢٧ هـ. [٨٤٢ م.] فی بغداد
(٢) معروف کرخی توفی سنة ٢٠٠ هـ. [٨١٦ م.] فی بغداد

جمعه شرائط بیان فرمودند.

میفرمودند: فرزندان ارباب سلوك وریاضت بسبب آن ضعیف ونحیف اند که خاطر ایشان توجه تمام بقضای شهوت ندارد اگر چه بقضای جبلت مباشر نکاح میشوند لیکن چون در مقام ضبط خاطر نسبت اند نفس را کمال شغل بشهوت نیست وقتی که انهماکی می باشد شهوت بسیار وقوی می باشد درین صورت فرزندی نیز قوی می باشد.

میفرمودند: نوشیروان عادل[١] روزی بقصد شکار بیرون آمده بود از لشکر خود جدا افتاد وتشنگی برو غالب شد بدیهی رسید از خانهٔ آب طلبید دختر بیرون آمد وشربتی آورد نی شکر فشرده وچند برگ بر روی قدح شربت مانده نوشیروان گرفت وخورد پرسید که این شربت از چند نیشکر حاصل شده گفت از یك نیشکر چرا برگ نی بر روی شربت مانده گفت دیدم که بسیار تشنهٔ ترسیدم که بیکبار این شربت سرد خوری ترا مرضی شود برگ ماندم تا مانع خوردن شود وبتأنی آشامی نوشیروان پرسید خرج این ده چند است گفت فلان مقدار نوشیروانرا بخاطر آمد که خرج این ده کم است زیاده باید ساخت بعد از چندگاه باز نوشیروان بهمان طریق بهمین ده رسید باز از همان خانه آب طلبید بعد از مدت مدید همان دختر بیرون آمد نوشیروان گفت دیر بیرون آمدی گفت دران کرت که آب طلبیده بودی یك نی فشرده بودم وآورده درین کرت سه چهار نی آب ساختم باین سبب است نوشیروان گفت که چون بود که دران وقت یك نی یکقدح شربت شد درین کرت سه جهار نی یك قدح شربت میشود آن دختر گفت ظاهرا پادشاه را ظلمی وباری به نسبت رعیت در خاطر آمده که برکت نمانده وقتی که پادشاه در مقام ترحم وعنایت است در همه چیزها برکهٔ بسیار میشود

(١) نوشیروان عادل ملك بیستم ساسانیان توفی سنة ٥٩٥ م.

ووقتی که در مقام ظلم وطمع وبی رحمست در هیچ چیز برکت نماند بتقریب آنکه سایر محصولات مثل سابق حاصل نمیشود اگر چه در وقت سبزی خوب می نماید بحضور أمرا وارکان دولت این سخن را میفرمودند قدس الله روحه العزیز.

میفرمودند: در میان مردم هری ادب وحیا بسیار است جماعتی ایتام در هری دیدیم هرگز بلندتر از شتالنگ برهنه نمیدارند طریقهای ایتام سمرقند سهل است فرمودند در بیرون دروازهٔ فیروز آباد آبی است بر کنار آب درختان بیدگاهی در آن سایها می نشستم خردان اطفال که در سن شش سالگی بودند هرگز برهنه در آب نمی آمدند به ازار در می آمدند درین شهر این طور ادب واین رعایت نیست ازینجهة مردم هری سمرقندیانرا منکرند وبعدم حیا ومروت نسبت میکنند در میان ایتام هری رسمیست که وقتی که طعام پیش دارند می باید که هر کس که میگذرد بی آنکه طلبند ومردمی کنند رود وازان طعام خورد واگر احیانا کسی نرود وشرکت نکند برنجند وخواری میکنند فرمودند روزی در بیرون فیروزآباد برفتیم جمعی ازان مردم در سر راه نشسته بودند وطعام در پیش داشتند مولانا سعید الدین وجمعی که برفتیم هیچکس غیر من شرکت نکرد من ازان طعام اندکی گرفتم وگذشتم این طریقهای ایشان مستحسن است بتقریب آنکه در امتثال أمر اکابر واجتناب از آنچه مکروه ایشانست سعی واهتمام نمی باید نمود.

میفرمودند: حضرت خواجه بهاء الدین را قدس الله روحه مریدی بوده مولانا شمس الدین نام خواهر زاده مولانا سیف الدین مناری حضرت خواجه مولانا شمس الدین را فرموده اند روید وآب را در جوی بندید مولانا شمس الدین مرد ضعیف وطالب علم بوده وقوت آب بستن نداشته رفته وبعد از مدتی آمده وگفت آب نتوانستم آورد حضرت ایشانرا بسیار غضب شده فرموده اند مولانا شمس الدین اگر گلوی خودرا می بریدی وخون خود بریختی بهتر می بود ازین خبر که آوردهٔ ایشانرا ازو ثقلی وکراهتی شده بهمین سبب مولانا شمس الدین را عارضه وبیماری

پیدا شده ونتوانسته که در بخارا باشد بضرورت بولایت فرکت آمده خدمت مولانا سیف الدین که خال ایشان باشند اورا فرموده اند که پیش خواجه علاء الدین عطار روید تا شمارا شفاعت کند شاید که ببرکة التفات ایشان آن غبار مرتفع گردد مولانا شمس الدین آنجا نرفته اند پیش خدمت خواجه پارسا رفته اند وعرض حال خود کرده اند ایشان فرموده اند پیش خال خود روید این مهم از ایشان کفایت میشود مراجعت نموده پیش ایشان آمده اند ایشان فرموده اند ما شمارا گفته بودیم که پیش خدمت خواجه علاء الدین عطار روید شما چرا نرفتید حالا شمارا انجامی باید رفت باز مولانا شمس الدین را روان ساخته اند کرت ثانی تیز رفته اند ببخارا پیش خدمت خواجه پارسا خدمت خواجه همان جواب اوّل فرموده اند این کرت که بفرکت آمده اند وخال خودرا ندیده اند اورا بسیار بمرتبهٔ غالب شده که جمیع معلومات از خاطر او محو شده تا غایتی که نام فرزندان وخویشاوندان خودرا فراموش کرده ومیان او ومیان خدمت خواجه عماد الملك بسیار خصوصیت ومودت بوده نام ایشانرا نیز فراموش کرده بوده است ایشانرا اتا می گفته حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرموده اند حفظ خواطر مشایخ وامتثال امر وترجیح اشارت ایشان بر جمیع مرادات لازم وواجبست.

میفرمودند: حضرت خواجه را سیف الدین مناری ومولانا سیف الدین بالاخانه ومولانا سیف الدین خوارزمی مرید بوده اند مولانا سیف الدین خوارزمی را فی الجمله شایبه تجلی بوده است کرتی خواجه را استدعا کرده ملازمان حضرت مقرر داشته بوده اند که در آخر دعوت حلوایی یا پالوده یا شیرینی یا از میوها چیز حاضر کرده اند وحضرت ایشانرا آندم دعوت میگفته اند القصه حضرت خواجه بدعوت او رفته اند مولانا سیف الدین در آخر دعوت از اینها هیچ نیاورده حضرت خواجه فرموده اند مولانا سیف الدین دعوت شما بی دم [مزه] شد اورا ازین سخن کراهتی شده ایشان فرموده اند شمارا دوازده هزار دینار شود واورا دایم

در خاطر می آمده که اگر مرا دوازده هزار دینار شود بسیار خوبست اورا باندك مدتی دوازده هزار دینار شده وبسبب ثقل وکراهت خاطر حضرت خواجه از ملازمت وشرف صحبت دور افتاده وبتجارت مشغول می بوده کرتی در راه مرو در خان در زمین می غلطیده ومیگفته خوش عالمیست بی شیخی حضرت ایشان فرموده اند بسیار آدمی بی لطف بوده که از مفارقت ودوری متألم ومتأثر نبوده از فقیری پرسیدند در روزی که بخدمت مولانا علي مدرس آنچه در باب همّت منقولست گفته می شد حاضر بودی آن فقیر گفت آری بودم فرمودند که برای ترغیب گفتم چونکه میدیدیم که تمام اصحاب در باب امداد سلطنت شعاری بسیار سست بودند ترغیب کردیم. فرمودند اکابر مقرر داشته اند همچنانچه تحدی ومعارضه باقران ممکن نیست معارضه با همت ممکن نیست اگر کسی معارضه کند البته مغلوب گردد تا غایتی که فرموده اند اگر کافری علی الدوام خاطر خود مرتبط امری دارد بنابر تأثیر همت مطلوب او میسر گردد ایمان وعمل صالح در تأثیر همت شرط نداشته اند آیة (**اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ** * النمل: ٦٢) عمومی دارد این سخن در وقت آمدن میر زن سلطان محمود وهجوم باغیان میفرمودند چون سلطان محمود غزنوی ایاز را بکمال عنایت والطاف مخصوص گردانیده وحشمت ومرتبهٔ او بلند شد ایاز عمارتی رفیع بنا فرموده انواع تکلف وزینت دران عمارت رعایت کرد وهر روز که از پیش سلطان محمود غزنوی مراجعت مینمود دران عمارت تنها می در آمد از خدم وحشم او هیچکس را مجال نبود که دران عمارت در آید دوازده کس از امرای سلطان اتفاق کردند وبموجب حسد وعداوت پیش سلطان نمودند که ایاز بسیار عمارت عالی فرموده وزر وجواهر بسیار جمع آورده ودران عمارت گذاشته هر روز که پیش سلطان میرود آنجا تنها می در آید سلطان کس فرستاد تا رفته وآن موضع را دیدند وتفحص نمودند عمارت بسیار عالی ورفیع دیدند دران محکم قفل در آن گشادند در آمدند غیر از

پوستین وچاروق ایاز هیچ چیز نبود ایاز را طلبیدند وازین حال پرسیدند گفت چون بعنایت والطاف سلطان حال من دران مرتبه شد که امرا واهل علم بر من حسد می برند وبه سبب التفات سلطان مرا همه چیز بسیار وبجد کمال میسر شد رسیدم که ناگاه بخاطر آید وگمان نبرم که همه ازان منست ومرا استحقاق همه هست وخودرا فراموش کنم وآنچه فی الحقیقة ازان منست همان چارق وپوستین است من باین شهر آمدم با خود این آورده بودم پس دیگر همه الطاف وعنایت سلطانست هر طرف که نظر کنم سلطان وعنایت سلطان بینم.

میفرمودند: همچنانکه حکما بی گفت زبان امور سماویه وغیر آن از همدیگر معلوم میکرده اند جماعتی از امرای متقدمین که بی واسطهٔ زبان امور حقیقت از یکدیگر بمجالست معلوم میکرده اند ایشان را برخیان میگفتند وجمعی بعد از ظهور دین محمدی صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم برین وصف اند ایشانرا اویسیان میگویند.

میفرمودند: از عزیزی پرسیدند پیر پرورد بهتر یا خدا پرورد گفت پیر پرورد.

میفرمودند: در مدرسهٔ مولانا قطب الدین می بودیم خادم آن مدرسه از کوهستان بود مرد بسیار نیك بود شبها بسی پگاه میخاست شمع روشن می ساخت وبردر همه حجره ها میرسید وصاحب هجره را بیدار می ساخت میگفت از راه دور آمده ومحنت غربت اختیار کرده سهل باشد که شب دراز بخواب گذرد اگر نخاستند بعد از ساعتی باز می آمد وهمین نوع نصیحت میکرد اگر نمیخاستند قبل از صبح می آمد واهتمام بسیار می نمود وهمه را بیدار می ساخت حضرت ایشان فرمودند که مرا داعیهٔ سفر هری بود مولانا سعد الدین کاشغری بسیار مبالغه نمودند که مروید من میگفتم که بروم روزی بر خادم آمد وگفت شما هری نمی توانید رفت وشمارا درین حجره می باید بود ودران حجره که اشارت کرد دانشمندی می بود من پرسیدم تو این کرامات از کجا میگویی گفت من در

خواب دیدم که شیخ خاوند طهور آمدند وشمارا درین حجره ساکن گردانیدند بعد از چند روز آن دانشمند رفت ودران حجره بضرورت بایست ساکن شد بجهة آنکه غیر آن حجره خالی نبود بعضی اوقات این بیت مولانا ناصر بخاری میخواندند **بیت:**

عزت نگاه دار که یکرنگ وحدتیم * در کثرتست این همه تلوین خوب داشت

میفرمودند: جماعت مردم که بصالح نامان این شهر مصاحب بوده اند نمك از همه رفته است واگر تفحص نمایند ظاهرا سبب آن خواهد بود که ملازمت باخلاص نکرده اند.

میفرمودند: همّت جمع خاطر است بر أمر واحد.

میفرمودند: خدمت خواجه علاء الدین غجدوانی میگفتند در حیات حضرت خواجه جمعی ملازمانرا خاطر مصروف بود که حضرت ایشان باید که اجازت ارشاد فرمایند حضرت ایشانرا بر خواطر این جماعت اشراقی شده وبسیار در غضب شده اند وگفته اند درین وقت مرا تشویش مدهید که این امر بدست من نیست هر وقت که حق سبحانه شمارا بآن حالت مشرف کرده اند آن حالت حاکم است شمارا خواهد فرموده اگر آن مرتبه عنایت نفرماید اجازت من نفع نمیکند.

میفرمودند: گاهی با وجود آنکه اسباب حصول شئ معدوم است انشراح صدری هست ودل گواهی میدهد بر حصول آن چیز وآن علامت خوبست بر حصول مقصود بعضی ایام اصحاب موالی را نصیحت فرمودند ومیگفتند موجب طریقه همه را معلوم شده اگر عدم رعایت بسبب بی اعتقادیست اختیار این طریقه جدا بود مشهورست ع:

در کفر اگر صادق نهٔ زنار را رسوا مکن

واگر غرض نمانیدن مردم است آن نیز بسیار سهل واین مقصود حاصل خواهد شد در وقتی که میرزا سلطان محمود بنواحی سمرقند آمده بود برسم مخالفت

بدوسه روز پیشتر از محاصره وجنگ حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز این مکتوب عنایت نموده فرستادند بعد از رفع نیاز عرضه داشت این فقیر بملازمان مخدوم زادهٔ خود آنکه بلده سمرقند را بلدهٔ محفوظ اکابر گفته ونوشته قصد سمرقند از شما نامناسب مینماید حق سبحانه باین نفر فرموده است شریعت محمد رسول الله صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم چنین نیست تیغ بر روی برادر خود کشیدن چه مناسب از ملازمان حضرت شما است این فقیر از عنایت هواخواهی نسبت بخدمت شما وظیفهٔ خدمتکاری پیش برده در خواست بسیار کردم در حد قبول نیفتاد وبسخن مردم قصد این ولایت کردن خدمت این فقیررا قبول ناکردن عجب مینماید حال آنکه من خدمت شما میکنم مردم هوای خود پیش می برند در سمرقند مردم عزیز بسیارند صلحا بسیارند فقرا ومساکین بسیارند ایشانرا پیش ازین بتنك آوردن مناسب نیست مبادا که وی درد کند تا دل دردمند چکند صلحا ومؤمنان که تنکدل نتواند باید ترسید ملتمس این فقیر را که خدمت بی غرض است خالصا لوجهه سبحانه قبول کنید که حق سبحانه راضی باشد همه یکدل ویك همت شده کارها را که در مقام نقص است تمام گرداند حق سبحانه را بندگان هستند که حق سبحانه از کمال عنایت که بایشان دارد قصد محاربه را با ایشان وایذا ومحنت رسانیدن بایشان قصد محاربه وجفا با خود گفته است در صحاح احادیث این سخن مقرر شده است **بیت:**

به پیش جسم چو خاکسترم مباگستاخ * که هست درنگ او آتشی ودریایی

احمد سنان حاکم بلخ بود در وقتی که نزاع وخصومت بود میان پادشاه سمرقند وبلخ از بلخ لشکر فرستاده بودند وشتران فقرا ورعایا از ولایت ماوراء النهر برسم نهب وغارت برده خاوندان مالك مکتوب شریف حضرت ایشان برای تحصیل اموال خود التماس نمودند از جمله آنچه نوشته شده بود این بود که معلوم ضمیر منیر خواهد بود که کمال وجمال اخروی را برای اندك متاعی ازین عالم از

دست دادن وظیفهٔ ازکیا وارباب همت نیست دیگر آنکه امثال این نوع مردم را گناهی نیست برای گناه دیگران تعرض باین مردم کردن عجب مینماید معلوم است که آهی که از دردمندان بر آید آنرا آثار عجیب هست که دفع آن در قوت هیچ پادشاهی نیست والسلام فقیری گفت بمقتضای طریقت وموجب نسبت ورابطه بسیار متألم ومضطرب بودم روزی حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز ایستاده بودند وجمع مردم دادخواه عرض مهم وبیان اضطرار خود میکردند خصوصیت آن مکان بر وجهی بود که جای ایستادن غیر جای داد خواهان نبود من نیز رفتم ودر میان جماعت دادخواه ایستادم آنچه جواب قصه آنجماعت بود بایشان گفتند بعد ازان پیش این فقیر آمدند وگفتند در واقعه وابتلای حسین منصور[١] بعد از اتفاق مردم وهجوم ایشان همه سنگ می انداختند واورا سنگ میکردند شبلی[٢] رسید وبرگ گلی بسوی او انداخت او آهی بسیار دردناك کشید شبلی در مقام اعتذار گفت آن برگ گل بود او گفت برگ گل را می بینی موافقت باعدا نمی بینی شما نیز در میان بیگانگان ودادخواهان چرا ایستادید.

میفرمودند: میرزا برای موافقت برادران ومصلحت ملك مبلغها خرج کردند ومیکنند مع هذا مغول واوزبك مسلمانانرا می برد اگر چنانچه شریعت را بجد گیرند همه کارهای ایشان بر وجه احسن سر انجام میشود با وجود اهمال شرایع وقوانین عدل گواه باشید که هرگز سر انجام نخواهد شد روز یکشنبه غره محرم سنه ثمانین وثمانمائة فرمودند در کیفیت ضعف وپیری متأمل بودم کتاب تفسیر گشادم این آیة بر آمد (**اَوَلَمْ يَرَوْا اَنا نَاْتِى الْاَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا** * الرعد: ٤١) چنین تفسیر کرده بودند که (**انا ناتی**) ای نقصد ارض الجسد فننقصها بضعف قوی الجوارح فرمودند حسب حال بر آمد.

---

(١) حسین منصور حلاج استشهد سنة ٣٠٦ هـ. [٩١٨ م.] در بغداد

(٢) ابوبکر جعفر شبلی مالکی توفی سنة ٣٣٤ هـ. [٩٤٦م.] در بغداد

میفرمودند: بعضی نسبتها قابل وشایسته آنست که در تحت نفی داخل باشد.

میفرمودند: از تعلق مشیت بامری که مستحسن شریعت نیست ترسان می باید بود که علامت خذلانست.

میفرمودند: مردی بود مراقب. گاه گاه ملازمت شیخ بهاء الدین عمر میداشت دستار بی فش می بست روزی حضرت شیخ برسم نصیحت فرمودند اگر چه بستن دستار بآن طریق نیز مرویست لیکن در این قطار بودن بهترست.

میفرمودند: هر کس که محافظت نسبت میکند نسبت من باو باقی است کمال اهتمام به نسبت همه مرعی داشته ام حفظ ونگاه است بر ایشانست در فیض بسته نیست حرمان وبی بهره گی سبب عدم نگاهداشتست در آیة (**لَهَا مَا كَسَبَتْ وعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ** * البقرة: ٢٨٦) میفرمودند در جانب خیر کسب گفته ودر جانب شر اکتساب سبب آنکه نفس در خیرات بر سبیل میل وشفقت اقدام ندارد بخلاف شرور که میل نفس آنجا بر سبیل افراط وشره است برای این نکته اختیار کرده است ودر جانب خیر لفظ کسب را ودر جانب شر صیغهٔ اکتساب را چون بنای اعمال بحسب لغت دال است هر علمی که بمیل وشره باشد وبعضی گفته اند نفس بحقیقة مایل بشرور نیست وآنچه واقع وصادر است بنابر عوارض است پس در جانب شر بنابر اکتساب که دال بتکلف وتعمل است مناسب باشد نه لفظ کسب.

میفرمودند: اتم انوار نوریست که بآن فرق کنند میان صور مرتبه ووقایع روزی خدمت مولانا قاسم رحمه الله برای مهمی پیش حضرت سلطان ابوسعید رحمه الله تعالی رفته بودند بعد از آمدن ایشان پرسیدند که میرزا چه گفتند ایشان بعضی سخنان که آنجا مذکور شده بوده است بعرض رسانیدند ازانجمله گفتند میرزا خوابی دیده بوده اند آن خواب را گفتند وتعبیر پرسیدند چنین خواب دیده اند که ضعیفهٔ ایست بسیار بجمال اورا حمایلی است بر وی طومارها وتعویذها

میرزا اورا کنار گرفته اند این تمیمه وتعویذ او در وقت کنار گرفتن سینه میرزا درد کرده است حضرت ایشان قدس الله روحه پرسیدند که شما جواب چه گفتید خدمت مولانا قاسم گفت تعبیر ندانستم این مقدار گفته که زنانرا دنیا میگویند خوب خواهد بود حضرت ایشان فرمودند بایستی که چنین تعبیر میکردید که ضعیفهٔ جمیله ملك وپادشاهیست تعویذ وتمیمهٔ او عدلست زیراکه تعویذ وتمیمه چیزیست که سبب حفظ وصیانت صاحب اوست وهمچنین است عدل به نسبت ملك. چنانچه گفته اند الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم فرمودند میرزا ملك وپادشاهی را بمیل تمام اختیار کرده اند لیکن قواعد وقوانین عدل که بمثابهٔ تعویذ وتمیمه است ایشانرا درد میکند وحال آنکه بسبب زینت وبقای جمال ملك پادشاهی عدلست همچنانکه تعویذ وتمیمه سبب صحت وعافیت است وحرز صاحب اوست فقیری گفت در مجلس بی آنکه زبان وقول در میان باشد مهتد شده بودم بنسبت خوبی وحضرت ایشان بی قولی وبی زبان تقویت وتأیید آن نسبت میکردند بسبب دوام مواظبت روز بروز طریقهٔ اخلاص ونیاز در ازدیاد بود بعد از دو سه سال که موجب ومقتضای او بیشتر ظاهر شد حضرت ایشان ترك تأیید وتقویت کردند وبیرون از حد واندازه در مقام خطاب وعتاب شدند آن فقیر را آلام ومحنت بسیار شد واز تدبیر کار خود عاجز شد بخاطر آمد که آنچه از مجلس شریف حاصل شده بود بیقین وتحقیق معلوم حضرت ایشان بود در تأیید وازدیاد آن نیز مدت مدیده عنایت والطاف ارزانی فرمودند اگر آن نسبت مهم بود چرا بر موجب آن نمیروند در طریق روش دخل نداشت چرا از حفظ ومداومت بران منع نفرمودند بلکه چرا تقویت وتأیید کردند وبسبب قهر وغضب واعراض آنحضرت وبسبب کثرت الم ومحنت خود آن خاطر بمرتبهٔ غلبه کرد که بخاطر آمد که فردای قیامت آمنا به وصدقنا در محشر اکبر ومجمع انبیا از حضرت ایشان می پرسیم که من تفویض اختیار کرده بودم ومدت مدیده اوقات مصروف آن نسبت

میشد اگر حفظ ونگاه داشت او مهم بود چرا بر موجب آن نرفتند واگر عبث بود چرا منع نفرمودند بلکه چرا تقویت وتأیید کردند واین خاطر متمکن شد چون اضطرار از حد گذشت روزی بحجرهٔ حضرت ایشان رفتم تا ألم ودر ماندگئ خود بعرض رسانم در ملازمت آنحضرت یك کس بود اورا برای مهمی فرستادند بعد ازان فرمودند در محشر اکبر ومجمع انبیا ورسل چرا مخاصمه میکنی منّت دار که آنجا من مخاصمه نمیکنم نسبتی وکاری که سبب الم وتشویش تو شده است من ترا کی فرمودم که تو خود اختیار کردهٔ تدبیر آن خود میدانی بعد ازان برسم عنایت ونصیحت فرموده اند در امور صبر می باید کرد عقیدهٔ مرید چنان باید که احوال اطوار او پیش مقتدا معلوم است همه چیز قابل عرض واستفسار نمی باشد بلکه چنان باید که بی قول وزبان جواب مشکلات وحالات خود در مجلس معلوم کند فرموده اند سهل باشد که شیخ در دیار مشرق باشد ومرید در مغرب یا عکس او واحوال مرید خود بداند بعضی اوقات این مصراع میخواندند ع:

بر دوست مبارکیم وبر دشمن شُوم

بتقریب حدیث (**المرء مع من احب**) این بیت بر زبان شریف ایشان میگذشت:

برادر وپدر واصل وفرع من عشقست * که خویش عشق بماند نه خویش نسبی

میفرمودند: درویشی بود از مریدان شیخ اسحاق ختلانی در عقب خیابان نزدیك جوی نو در راهی که بمزار حضرت خواجه عبد الله انصاری میروند زین العابدین نام داشت سید بود پیش او رفتم در بالا خانه می باشید بیرون آمد وبر کنار جوی رفت وطهارت ساخت بسیار منقبض بود وقتی که بخانه رفت ونشست استخاره کردم که پیش شما می توان آمد اجازت داد پیش او رفتم وبرسم نیاز ومعامله بر روی طاقیهٔ خود ماندم وبردم قبول کرد هوا بغایت گرم بوده من از شهر آمده بودم وبسیار گرم یافته وعرق کرده ودران وقت مرا بسیار زود زود زیراندگی می شد گفتم من ترکستانی ام ورسم ولایت ما چنین می باشد که

معامله که پیش عزیزی می برند برسم نیاز روی طاقیه می مانند ومی برند طاقیه ازان نیازمند می باشد ومعامله را آن عزیز قبول میکند من نیز رسم ولایت خود رعایت کردم مضایقه در طاقیه نیست اما سبب آنکه بسیار عرق کرده ام می ترسم که هوا در نیاید وبیمار شوم اگر طاقیه را عنایت فرمایند خوب باشد ازین سخن من بسیار منبسط شد ودر مقام سخن وحکایات در آمد از هر نوع سخن میگفت از احوال سید محمد قاینی پرسیدم که او مهدی هست یا نی او گفت متعین نیست در میان جماعت شیخ اسحاق دائرست گفت بعد از رفتن سید محمد قاینی ازهری ورسیدن بولایت ری آنجا دهی فتح کرده پیش من فتح نامه فرستاده است وآن خط را ظاهر کرد بر صدر نامه نوشته بود من الهادی الی الله محمد بن عبد الله حضرت ایشان قدس الله روحه فرمودند سید قاینی را در عصر میرزا شاهرخ سه چار کرت بذکر زید بسبب ادعا واظهار این معنی میفرمودند بسیار متعجب می بودم که چرا خدمت شیخ بهاء الدین عمر برای رفع منکرات بمیرزا شاهرخ ملاقات نمیکنند در ملاقات ایشان بسیار منکرات مرفوع می شد سر این بر من ظاهر نبود وحالا نیز معلوم نیست بر سبیل اعتراض نمیگویم ولیکن مشتبه است بالفرض اگر نبی از انبیا علیهم الصلوة والسلام دانستی که سعی او منکری دور میشود برای رفع منکر نمیرفت هر آینه با وجود تربیت نبوت وشرف آن خوارست رفت.

میفرمودند: خالِ من به نسبت مردی بخیلی کفته بود **بیت:**

نوشته اند بر اطراف کرده وخوانش * حدیث لا تتعرض کلام لا تنظر

خدمت مولانا حسام الدین بخاری قدس الله سره نبیرهٔ دختر داشتند بسیار بسیار از اسباب قبول دور وپیش ارباب قلوب موجبات رد او نا محصور روزی بمجلس شریف آمده بوده بعد از آنکه از مجلس بیرون آمد حضرت ایشان فرمودند پدر او بسیار بی فهم بود با وجود خدمت مولانا حسام الدین ملازمت کسانی

میکرد که عشر عشیر ایشان نبودند آنچنان کس را ناچار فرزند اینچنین باشد حضرت ایشان قدس الله روحه نسبت خویشان بمقدار عفاف وکفاف ما یحتاج تعین فرموده بودند ورعایت وعنایت بسیار تجویز نمیفرموده اند وخاطر شریف آنحضرت میخواست که اموال واملاك اسباب استغنا وطغیانست آنجماعت را میسر ومحصل نگردد روزی بفقیر گفت خویشانرا بمقدار ضرورت رعایت میباید کرد رعایت خویشان زیاده ازان هنری نیست بعد از اندکی استغنا تشویش وایذای بسیار برسانند خصوصا بنی اعمام که در همه اعصار عداوت وخصومت ایشان مقرر ومحقق بوده است واین صورت که حضرت ایشان فرمودند بتجربه مرارا معلوم شده وحسد وعداوت اقارب هزار مقدار با عداست بلکه بیشتر واین صورت در همه ازمان معلوم اولوا الالباب بود بنابران (الاقارب کالعقارب) گفته اند بل کالضب والافاعی حضرت حق سبحانه وتعالی بمحض فضل وعنایت خود از ملاقات ورؤیة ایشان محفوظ ومصون دارد آمین رب العالمین (اللّهمّ انا نجعلك فی نحورهم ونعوذ بك من شرورهم یا قادر یا قهار).

میفرمودند: شارح هدایة بتفسیری آورده فرموده است که عقل را سه جزء است یکی تدبیرات موافق وثلثاه التغابی.

میفرمودند: در وقت تعرض وتعریض لئایم وسفها تجاهل وتغافل اولی است وبموجب صبر وحلم عمل نمودن وصمت وسکوت پیش آوردن وخواندند **بیت:**

تیغ حلم از تیغ آهن تیزتر * بل زصد لشکر ظفر انگیزتر

میفرمودند: خدمت خواجه عماد الملك بدیدن پدر من خواجه داود آمده بودند من خرد بودم از دور نشسته بودم چنین گفتند که از شیخ ابو الحسن عشقی شنیدم که میگفتند درویشی کار آسانست آئینهٔ است روی او طرف ملك وپشت او جانب ملکوت می باید روی اورا جانب ملکوت ساخت وپشت او جانب ملك.

میفرمودند: منقولست که شیخ رکن الدین علاء الدولة قدس الله سره

باصحاب فرموده بودند ایشانرا واردی در یافت از برای حفظ وصیانت آن بخلوت در آمدند وآن حال عود نمود دانستند که آن موهبت از برکات جمعیت واصحاب بوده است والاّ بایستی که در خلوت زائل نشدی ودر مجلس اصحاب عود ننمودی **مثنوی:**

هر نبی اندرین راه درست * معجزه بنمود همراهان بجست
زانکه انبوهی جمع کاروان * دشمنانرا به شکند تیغ وسنان
حاصل آن آمد که یار جمع باش * همچو بتگر از حجر یاری تراش

میفرمودند: از بعضی اکابر منقولست که فرموده اند اذا ارتفعت الغفلة فانت ذاکر وان سکَتْتَ وبهمین تقریب این ابیات شیخ فرید الدین عطار[١] قدس الله روحه که در مصیبت نامه مذکورست بر زبان شریف ایشان بسیار میگوست **بیت:**

ها بیکفن واورا آزاد کن * دم مزن بی او وواوش یاد کن
گر بهای هو اشارت میکنی * ور زواو او عبادت میکنی
بنده حرفی نیاید از تو کار * جهد کن تا از رهت خیزد غبار

در شهور سنه سبع وسبعین وثمانمائة حضرت ایشان در ولایت کش تشریف داشتند بموضعی که آنرا ایدر میگویند واز جملهٔ مزارع واملاك حضرت ایشان بود دران صحرایی کلکی افتاده بود بر داشتند وبکارد خود قلم تراشیدند ودوات طلبیدند وبرسم امتحان قلم این بیت نوشتند **بیت:**

غلام آنچنان عشقم که چون در دل کند منزل * زلوح سینه در ساعت نقوش ماسوی سوزد

در رجب سنه اربع وتسعین وثمانمائة در ولایت شاش در موضع فرکت تشریف داشتند ضعیفهٔ بسیار سال یافته در غایت پیری وکرامت منظر نزدیك بمجلس شریف ایشان آمد ونشست وحضرت ایشان فرمودند مهم چیست وچرا

---

(١) محمد فرید الدین عطار استشهد سنة ٦٢٨ هـ. [١٢٣٠ م.] فی نیشاپور

آمدی گفت آمدیم تا جمال شما به بینم حضرت ایشان بجانب یکی از اصحاب التفات نمودند وبر سبیل مطایبه ومزاح آهسته چنانچه او شنید فرمودند ما چه بینیم هم درین منزل فرکت با اصحاب نشسته بودند شخصی از مردم بازار که همت وسعی او مصروف تحصیل دنیا بودی وبرای حصول این مقصود علی الدوام از وطن واز اهل واولاد دور در مقابل حضرت ایشان از دور استاده بود بفقیری که نزدیك ایشان نشسته بود التفات فرمودند واشارت بآن شخص کرده گفتند (اللّهمّ هذا منکر وانا له منکر). فرمودند کسی که همت او مقصور است بر جمع حطام دنیا منکر ومبغوض است در معنی حدیث (**لا احصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك**) میفرمودند بر طبق آیة (**وما رمیت اذ رمیت**) است یعنی در مقام بقا بالله هیچ چیز مستند بایشان نیست اگر چه ظاهرا از ایشان صادر است.

میفرمودند: در اموال ما برکت هست وقتی که در تاشکند می بودیم سی من گندم بسنك تاشکندی مدت شش ماه داشت ماه رمضان در فصل ثور بود استاد حسن درودگر مرد بقوت بود سفرهٔ نان بر داشته از جویی که در مقابل ایوان شرقی است وتنگ ترست بتشویش میگذشت برکت عظیم بود حالا نیز برکه هست گندمی را که هزار من تخمین کنند هزار وچهار صد هزار وپانصد می آید.

میفرمودند: خدمت شیخ بهاء الدین عمر دو سه ملازم داشتند که برای مهمات مردم ودفع بعض شرور پیش امرای میرزا شاهرخ میفرستادند هیچ کدام موزونیت نداشتند در آخر معلوم شد که مردم نیکو نبوده اند بسبب آشنایی امرا وحکام بسیار امور سهل ازیشان صادر می شده در بازارها وراهها اسب بتعجیل میراندند ایشانرا ایلچیٔ شیخ میگفتند بتقریب آنکه در خراسان رسم مهمانی وخدمت قلیل است میفرمودند به مولانا سعد الدین کاشغری روزی بدیدن شیخ بهاء الدین عمر رفتیم دران روز هوا بغایت صافی بود خدمت ایشان خواستند که بلخی کنند مارا گفتند پیش مولانا محمد جلال روید که برای شما طعامی میسازد

واین مولانا جلال برادر طریقهٔ ایشان بود وشیخ مزار سرمه بود وحال آنکه من هیچ وقت طعام متولی نخورده ام بنابر فرمودهٔ شیخ رفتم مولانا محمد جلال دران جوی بزرگ که در پیش مزار واقع شده ماهی گرفته بود مقدار بیست مثقال بوده باشد آنرا کباب ساخت وپیش مولانا سعد الدین ومن آورد وبعد ازان زمان مدید بمراقبه مشغول شد بمولانا سعد الدین اشارت کردیم که برون آییم بر خاستیم وبیرون آمدیم.

میفرمودند: دولت وسعادت بحقیقة آنست که بموافقت فرمان خدا ورسول حاصل شود بعد از رفع نیاز مرفوع آنکه دارندهٔ رقعهٔ نیاز الم فرزند اسیر خود پیش ملازمان خواهد گفت التماس آنکه اگر آزادی پیش کسی بی جهة شرعیه گرفتار باشد التفات خاطر شریف خلاص شود وبعد از دفع نیاز مرفوع آنکه دارندهٔ رقعهٔ نیاز احوال این فقیر میداند بعرض خواهد رسانید التماس آنکه خاطر شریف ملتفت احوال این فقیر دارند که در وقت مردن از نسبت عزیزان علیهم الرحمة والرضوان جدایی نشود والسلام. به نسبت بعضی ظلمه واصحاب ترفع وتکبر میگفتند در هر یك ده فرعون می توان دید در حدیث (**طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة**). میفرمودند: علم مذکور مفسر است بعلم توحید وپیش بعضی بمبانئ اسلام وبعضی بعلم حال ومقال ووقت وسعة نیز تفسیر کرده اند.

میفرمودند: خدمت مولانا نظام الدین بعضی ایام که از مسجد می آمد ومیگفتند آه بار مسلمانی وعبادت مرا بیمار ساخت ومرا کُشت مقصود ایشان آن بوده است که مردم را انقیاد احکام شرعی بموجب میل ومحبت نیست بثقل وتکلف وکراهت نفسی است این نسبت وحالت ایشان مرا بیمار ساخت اگر بموجب میل بودی سبب رَوْح وراحت می شد چنانچه از بیان معنئ کلام بعضی اکابر که پیشتر نوشته شده معلوم میشود وآن سخن آنست که اذا صفت المودّة سقطت التکالیف روزی برسم نصیحت با اصحاب میگفتند شما طریقهٔ قبول کرده

اید عمل بموجب طریقه وسعی واهتمام فرض وقت شما ایست استقامت وثبات قدم پسندیده ومحمود است (**مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ**) وصف منافقانست مشهور است که: در کفر اگر صادق نهٔ زنّار را رسوا مکن بعد از قبول طریق همه مرادات خود را بطرف می باید کرد هنر آنست که خودرا فدای طریق کنند منقولست که شیخ شبلی قدس الله روحه العزیز میگذشت دید که دزدی را بر دار کشیده اند رفت وروی خود بر قدم او مالید وگفت در برکاری که می ورزید رفت.

میفرمودند: خدمت مولانا قطب الدین از احوال وعوارض مردم زود متأثر می شدند روزی ایشانرا درد شکم شد وبسیار اظهار الم ومحنت کردند در آخر تفحص نمودند پیر ایشان آش آرد وسبیچهٔ خام بسیار خورده بوده است واورا درد شکم بوده است ایشان ازان کیفیت او متأثر شده اند بعضی ایام برسم عتاب ونصیحت فرموده اند مرا ملای مکتبدار مسازید مادم که در حضور من باشید رعایت طریق نمائید ودر غیبت من هر چه خواهید گویید وکنید وآنچه از مجلس حاصل کرده باشید غایب مسازید مرغ لاهوتی که بر سر شماست میرانید اگر بالفرض مرغیکه بر سر کسی نشسته باشد صد نوع اهتمام واحتیاط مینماید که نه پرد با وجود قلت قدر وقیمت آن وشما در صیانت ومحافظت نسبت که اعز من الکبریت الاحمر است هیچ نوع اهتمام ندارید وطریقه اکابر پیش شما عزیز نیست شمارا نسبتهای خوب بآسانی بدست آمده است محنت سرگردانی ورنج طلب نکشیده اید باین سبب قدر آن نمیدانید در بعضی روزها برسم عتاب میفرمودند اگر باشیدن اینجا برای رمایندن مردم است این مقصود حاصل خواهد شد واگر برای مقصود حقیقی باشیده اید اعمال واطوار خودرا مناسب طریقه سازید حیف باشد که عمر عزیز بیهود وعبث مصروف شود اگر شما را قابلیت آن بود که دانشمند شوید ومردم از برکات علم شما منتفع شود وآنچنان امر عظیم ترك کردید برای امر بهتر حالا اطوار خود را باید که ملایم مقصود سازید وظیفهٔ من

گفتن وتنبیه است باقی حاکمید ع:

بانگ دو کردم اگر در ده کس است

میفرمودند: در طفولیت که بمکتب میرفتم ومی آمدم دل من همه وقت بحق سبحانه حاضر وآگاه می بود ودران وقت مرا عقیده چنان بود که همه مردم خُرد وبزرگ برین وجه اند بعد ازان معلوم شد که آن عنایتی بوده است مختص به بعضی وبریاضت واجتهاد بسیار بعضی را این مرتبه عنایت میفرموده است.

میفرمودند: خدمت مولانا سعد الدین کاشغری همه وقت سخن قطب میگفتند وتمنای دیدن واستفاده واستفاضه میکردند وقتی که در هری بودم شبی مرا اطلاعی واشراقی شد که مولانا سعد الدین با خود فکر دیدن قطب داشت در آخر با خود گفت مرا طریقهٔ معلوم شده است بهمین طریق بمقصود می توان رسید بعد از دوسه روز در بازار ملك همراه برفتیم بدوکان آشپزی رسیدیم وگفتیم در آییم وآش خوریم در اثنای آش خوردن باز آغاز کرد که خوش باشد که قطب را ببینیم ومستفید شویم من گفتم دوسه شب پیشتر شما با خود مقرر ساخته بودید که طریقهٔ معلوم شده واشتغال بآن سبب تأثر وجمعیت است واحتیاج بقطب وملاقات قطب نداریم حالا چرا باز تمنا میکنید چون این سخن گفتم خاموش وساکت شد بعد ازان دیگر ازین باب هیچ نگفت بعضی اوقات برسم مسامحه وانبساط سخنان که اشعار ومطایبه ومزاح میداشت میفرمودند از جمله گفتند که کاکای شیرازی بحضور میر دیوانه یاره بوصف مراقبه نشسته بوده است میر نیز همان صورت نشسته بعد ازان مجلس میر میگفت باما خیره چشمی کرد ما نیز خیره چشمی کردیم یکی از اصحاب عارضهٔ اسهال وزحمة شکم داشت فرمودند اول تخم اسپغول صاف می باید داد تا بقیهٔ مواد زودتر دفع شود بعد ازان چهار تخم خورد اگر چنانچه قبض مطلوبست تخم فرفه را بریان میباید ساخت وبسه تخم دیگر آمیخته داد زرده تخم مرغ نیم برشت غدای مناسب است یکی از ملازمان

پادشاه شکایت میکرد که قاضی گواهان مرا تعدیل میکند فرمودند قضات اسلام برای حفظ شریعت وصیانت اموال مسلمین در هیچ وقت تعدیل وموجبات شریعت را ترك نکرده اند منقولست که خواجه عبده در قضیه گواهی داده بوده اند قاضی خواسته که سرّا ایشانرا تعدیل کند پیر ایشان خواجه محمد ابن عبده فرستاده وپرسیده که گواهی ایشان شایستهٔ قبول هست یعنی ایشان فرموده اند من پیشتر ایشان چیزی دیده بودم که بآن سبب عدالت ایشان در آن وقت مرفوع بود حالا نمیدانم آنچه من دیدم آنست که من طفل بودم وایشانرا باغی بود که باغبانان داده بودند بعد از رسیدن انگور مرا همراه خود بباغ بردند وبی اذن واجازت باغبان انگور میخوردند مرا نیز انگور میدادند.

میفرمودند: حضرت خواجه پارسا در حین توجه ومراقبه غیبت می شده است وحضرت خواجه علاء الدین عطار را وقوف وآگاهئ تمام می بوده است وطریق ثانی را اتم واکمل گفته اند خدمت مولانا نظام الدین را اکثر اوقات قبض می بوده است ایشانرا نیز غیبت می شده خدمت خواجه علاء الدین فرموده اند که گوسفندی کشته اند وآش بغرا فرموده اند در وقت بغرا انداختن مولانا نظام الدین را پهلوی خود نشانده اند وتافته بدست ایشان داده وخاطر شریف مصروف ساخته اند که آن غیبت وزهول ازیشان دور شود در اول شروع غیبت شده وتافته از دست ایشان افتاده بعد از التفات تمام وصرف خاطر مولانا نظام الدین را بسط وآگاهئ تمام شده وانواع سخنان فرموده اند باین تقریب حضرت ایشان قدس الله روحه فرموده اند درویشی فنا وکرخی وبیخودی نیست بلکه کمال وقوف وآگاهی است.

میفرمودند: در اوایل مسافرت یك زمستان بمولانا مسافر در شاهرخیه بودیم خانهٔ داشتیم که دران خانه در کوچه بود وزمین خانه از کوچه بسیار پست بود در باران آب ولای میدر آمد سحرها بمسجد میرفتم وآنجا نماز میگزاردم اکثر شبها

مردمی میبودند که با زنان جنك کرده بودند وبمسجد احوال با همدیگر میگفتد من میشنیدم دران زمستان جامهای من بسیار تنگ بود نصف اسفل بدن من هیچ گرم نمی شد.

میفرمودند: تا پنج سال در هری باشیدیم هیچ ندانستیم که چرا باشیدیم یکی از صوفیان هری میگفت شخصی میخواهم که گویم فص حکمت صد جنج از نهادش بر آید یکی صوفی نمای بی معنی از ولایت خراسان آمده بود این سخن را بتقریب او نقل فرموده اند تجرید ارباب سلوك یعنی سیر الی الله از برای حصول تفرید وتوحید است.

میفرمودند: خدمت سید قاسم می گفتند بابو توت سمرقند بسیار خوب است لیکن به نسبت چشم مضر ست.

میفرمودند: بزرگان نوشته اندکه ابتلا بشداید ومحن مظهر حقیقت انسانیست.

میفرمودند: که جمعی مردم که بصالح نامان این شهر مصاحب بوده اند نمك از همه رفته است اگر تفحص نمایند همه را برین نوع می یابند ظاهرا بسبب آن خواهد بود که ملازمت باخلاص نکرده اند به بعضی اصحاب بر سبیل نصیحت فرمودند معلوم است که شما را از من چیزی طلبیدن چه مقدار دشوار خواهد بود ازین سبب که مرا طاقت آن نیست که ذل احتیاج وسؤال شما را بینم نمیخواهم از شما واقع شود ببعضی از فرزندان فرمودند مضایقه دنیا ومنع از شما بسبب آن نیست که دنیا از شما دریغ داریم بلکه بسبب حفظ وصیانت شماست از دنیا ودریغ است که اوقات شما بآن مصروف شود.

میفرمودند: آنچه ما اصحاب را میفرمائیم امتثال نمیکنند میگویم که در حجره های خود باشید وسوار مشوید نمیتوانند کرد مثل ایشان مثل آن کسی است پیش استاد مصور رفت که بر دست من صورت شیر تصویر کن استاد سوزن بر داشت وآغاز تصویر کرد طاقت زخم والم نیاورد از استاد پرسید که این کدام جای شیرست

گفت این سر شیرست گفت این شیر را بی سر ساز باز آغاز کرد باز طاقت الم ومحنت سوزن نیاورد پرسید که این کدام جایست گفت گردن شیرست گفت این شیر را بی گردن ساز باز آغاز کرد باز طاقت نیاورد پرسید کدام جای شیرست گفت پشت شیر گفت این شیررا پشت مساز باز استاد آغاز کرد دست اوستاد گرفت گفت کدام جای شیر است گفت دست وپای شیر گفت این شیررا دست وپای مباش استاد در قهر شد وسوزن را شکست وگفت هیچ شیر بی سر وبی گردن وبی پشت وبی سینه وبی دست وپای ندیده است شما نیز دعوائی دارید که ما از طور خود گذشته وهر چه میفرمائید امتثال میفرمایم ودر وقت امتثال میگوید که غیر این صورت هر چه فرمایید امتثال نمایم حال شما مانند حال اوست.

میفرمودند: بعضی مردم تمنای مرگ من میکنند وآنرا بسیار آسان داشته اند بعد از وقوع معلوم شود واین بیت خواندند **بیت:**

گفت یکی خواجه سنایی بمرد * مرگ چنین خواجه نه کاریست خرد

میفرمودند: روزی در مسجدی که نزدیك بازار مسکرانست نماز گزاردم چون خواستم که بیرون آیم کفش من برده بودند ببازار کهنه فروشان رفته وکفشی به پنج عدلی خریدیم وقریب بدو ماه پوشیدم این سخن را بتقریب آن فرمودند که در سال ستة وسبعین وثمانمائة یکی از فقرا کفش کیمخت خریده بود اورا پرسیدند این کفش بچندی خریدی او گفت به بیست وسه دینار حضرت ایشان فرمودند باین مبلغ فقرارا بسیار آش ماش کرنج میتوان داد پسر ملا زاده فرکتی خواجهٔ منلا نام گفت بعرض حضرت ایشان رسانید هرکه در ایامی که ملازم مولانا مسافر بودم ومرا در بازار سراجان به بیع وشرا مشغول کرده بودند بعضی ایام به ملازمت خواجه عبد الرحمن ابن خواجه عبد العزیز خوارزمی رحمهم الله میرفتم خدمت ایشانرا اشراف تمام بود از افعال واقوال آنچه در بازار وغیره از من صادر شده بود که پسندیده نبود تنبیه میفرمودند من از بعضی مردم شنیده

بودم که این اطلاع واشراف بر امور مرتبهٔ نیست واعتباری ندارد بهمین سبب من دیگر ملازمت ایشان نکردم حضرت ایشان قدس الله روحه متغیر شده اند فرمودند مرتبهٔ نیست پیش ابلهان ونادانان پیش مردم دانا از مراتب رفیعه است وازین سخن بسیار متعجب شدند.

میفرمودند: که در اوایل که بهری رفتم مولانا محمود حصاری که از خلفای خدمت شیخ زین الدین خوافی بود با بعضی اصحاب پیش خدمت شیخ رسالهٔ ایشانرا میخواندند روزی آمدند که سبق خوانند در وقتی که پیش خدمت شیخ میرفتند من نیز همراه رفتم خدمت شیخ در بالا خانه متوجه نشسته بودند از در آمدن این جماعت واقف نشدند بعد از ساعتی خدمت مولانا محمود شریکان ایشان خواستند که بسرفیدن وبلند سخن گفتن خدمت شیخ متنبه شوند باین صورت خدمت شیخ واقف نشدند بعد ازین در خانه را بعنف وخشونة گشادند وپوشیدند باین صورت نیز متنبه نشدند مولانا محمود گفت باین صورتها نشد می باید باطنا متوجه شد اندك لحظهٔ متوجه شدند خدمت شیخ متنبه شدند وچشم گشادند وفرمودند برای سبق آمده اید بخوانید حضرت ایشان قدس الله روحه العزیز فرمودند مرا این معاملهٔ مولانا محمود حصاری واصحاب ایشان بسیار بسیار ناخوش آمد که برای خواندن آن سبق عزیز را چرا مشوش سازید وفرمودند که توجه باطنی وتشویش او بیشتر مؤثر است از تشویش ظاهری.

میفرمودند: که روزی خدمت شیخ زین الدین مولانا عبد الرحیم رومی ومولانا محمود حصاری را اجازت فرمودند وهر يك را بولایت ایشان فرستادند برسم ارشاد رحمهما الله سبحانه از خدمت مولانا نظام الدین شنیده اند که میرزا الغ بیگ از خواجه ابو الفضل پرسیده اند که درین شهر کسی بوده است بدرویشی منسوب مولانا نظام الدین نام شما میدانید چه نوع است خواجه ابو الفضل گفته است جوگی است خدمت ایشان مردم را بنام میگفته اند فرموده اند

ابو الفضل را خیلی عقلی که بجوگی تعبیر کرده نگفته که گول گبرست از صورت تقریر چنین معلوم می شد که مقصود خواجه ابو الفضل ازین تعبیر سرّ وحفظ ایشان فرموده است از تعرض میرزا الغ بیگ بلکه مقصود تحقیر واظهار عدم عقیدهٔ خود بوده است.

میفرمودند: که شیخ رکن الدین علاء الدولة فرموده اند آنچه از منافع چیزی خوردن در آخر معلوم شد اگر در اول معلوم شدمی در ترك طعام مبالغه نمیکردیم حضرت ایشان فرموده اند این سخن را اهل بطالت دلیل نسازند مقصود آنست که اهل استقامت واعتدال در تقلیل طعام بر وجه مبالغه ننمایند که سبب ضعف وبی قوتی شود شخصی از جملهٔ خویشان اهتمام داشت که بیکی از خویشان نزدیك ایشان نسبتی کند حضرت ایشان باین نسبت راضی نبودند بعرض رسیده بوده است که اکثر مردم بآن نسبت راضی اند در منزل شادمان یکی از فرزندانرا یا فقیری از جملهٔ ملازمان طلبیدند بخلوت روز آخر وقت نماز دیگر بود وآفتاب نزدیك بغروب اشارت بآفتاب وفرمودند که عمر من بآنجا رسیده است وشما را معلوم خواهد شد که او این نسبت را برای خویشئ من وبعضی فواید دنیوی میکنند وبعد از من هیچ نوع رعایت نخواهد کردی باید که باین نسبت راضی نشوید وجمعی که در این باب سعی واهتمام دارند نصیحت فرمائید والا پشیمان شوید وپشیمانی سود ندارد.

میفرمودند: ابو هریره رضی الله عنه از حضرت رسول صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم استجازه نکاح کرد وگفت من شخصی ام که مرا شهوت غالب است ومیترسم که از امری که مستحسن شریعت نباشد صادر شود مرا دستوری دهید که نکاح کنم آنحضرت صلّی الله علیه وعلی آله وسلّم سر مبارك در پیش افکندند وهیچ نگفته باز بوقت فرصت همین نوع استجازه کرد ایشان باز همین نوع سر مبارك در پیش افکندند وهیچ نگفته همچنین تا چهار بار پرسید بعد از چهارم

فرمودند جف القلم بما انت لاق يعنى اگر نكاح مقدر باشد البته خواهد شد حضرت ايشان قدس الله روحه فرمودند دأب أهل طريقت آنست كه در امثال اين نوع قضايا صبر كنند ونپرسند اگر مضطر شوند پرسند صمت وسكوت اكابر را اجازت ورضا دانند واعادهٔ سؤال وتكرار استفسار را جرأت وترك ادب شمرده اند ليكن حسن ظن بكبار صحابه رضوان الله عليهم اجمعين موجب آنست كه گفته شود كه مقصود ابو هريره رضى الله عنه از اعاده وتكرار تعليم امت بوده باشد كه از براى صيانت وحفظ دين وملت سعى واهتمام در تحقيق امور مهم است.

ميفرمودند: اكابر طريقت قدس الله ارواحهم فرموده اند اگر از مريد قولى ويا فعلى صادر شود كه نُه احتمال صواب داشته باشد ويك احتمال خطا مى بايد باحتمال خطا حمل كردن وبموجب آن عتاب ومؤاخذه مى بايد نمود از براى تهذيب او واگر از بيگانه أمرى صادر شود كه نُه احتمال خطا داشته باشد ويك احتمال صواب بايد بر صواب حمل كرد بنابر حسن عقيده به برادر مؤمن وبجهة آن نيز كه تهذيب وتكميل او مهم نيست واجنبيت او مانع است وسبب رنجش وعداوت ميشود اشتغال است بما لا يعنى.

ميفرمودند: طفل صغيررا اگر در مجلس شاهى يا دانشمندى حاضر مى سازند با وجود حشمت وعظمة پادشاهى وصواب داشته باشد كمال ترفع وتكبر دانايى ميل ميكند وميخواهد كه با او سخن ميگويند وباو مشغول ميشوند بنابر آنكه قريب العهد است به پروردگار جلّ وعلا وقريب مسخر است هيچ كسرا اجازه نيست از تذلل وخضوع وانكسار بنسبت اهل قرب كرم والطاف حضرت ايشان قدس الله روحه العزيز حد ونهايت نداشت همه وقت محنت وزحمت خود اختيار ميكردند وفراغت وراحت را ايثار وتخصيص خدام واصحاب مينمودند كرتى در اوايل بهار جمعى از ملازمان وخادمان در ملازمت حضرت ايشان بولايت كش ميرفتند روز پگاه شد وبضرورت شب در ميان كوه توقف نمودند خيمهٔ براى

حضرت ایشان ملازمان همراه برده بودند خیمه را نشاندند بعد از نماز شام باران ریختن گرفت حضرت ایشان فرمودند در طهارت این خیمه تردست من آنجا نمی باشم اصحاب آنجا باشند ودرین باب الطاف نمودن مبالغه فرمودند برای این امر فقرا دران خیمه باشیدند وآن شب بتمام باران میریخت وسیلها روان شد چون صباح شد ونماز بامداد گزاردند ببعضی عنایت نموده چنین فرمودند شرم داشتیم که ما در خیمه باشیم واصحاب در باران باشند وآنچه در باب خیمه فرمودند سرّی بوده است تا اصحاب تردد باشند جزاهم الله عن سائر المسلمین خیرا.

خواجه عبید الله احرار قدس الله سره العزیز

خواجه عبید الله بن محمود بن شهاب الدین از اکابر صوفیهٔ علیّه است در سلسله نقشبندیه خلیفهٔ خدمت یعقوب چرخی ومرشد مولانا قاضی محمد زاهد بدخشانیست خدمت خواجهٔ احرار از آبای کرام فاروقی اند ووالدهٔ ماجدهٔ ایشان از سادات حسینی است از احفاد شیخ خاوند طهور اند وبشیخ عمر باغستانی هم نسبت دارند ایشان بعد از اتمام تحصیل علوم وریاضات شاقه وحصول بعضی کمالات اخذ طریقهٔ علیه از خدمت مولانا یعقوب کرده اند کما اشار بدو باعلی مرتبهٔ کمال واکمال رسیده اند وترویج وتکمیل طریقهٔ علیه بسیار فرموده اند وارشاد ایشان اتم واکمل آمد وعالم عالم تشنه لبان بوادئ ناکامی از بحر مواج فیوض وبرکات ایشان کامیاب وسیراب شدند وخدمت ایشان در اوّل عمر فقر صوری بکمال داشتند وازان حظ وافر بر داشته اواسط واواخر مظهر اسم الغنی شدند ومثل ایشان کم کسی درین طریقه بغنائی ظاهری رسیده باشد وجود شریف ایشان سر چشمهٔ فیوض ظاهری وباطنئ ربّانی بوده چنانکه برکات باطنئ ایشان عالمی را منور ساخته احسانهای ظاهرئ ایشان نیز اهل عالم را ممنون گردانیده جویهای آب که از انهار بر آورده اند در اکثر بلاد ماوراء النهر وخراسان امید است که تا مادام قیامت کشت ظاهری اهل عالم را سیراب دارد وفیوض باطنی ایشان کذلك الی یوم القیام ارباب باطن را شاداب ومنور گردانیده از زوال وخلل محفوظ باشد بیان فیاضی ظاهری وباطنئ ایشان از قید تقریر واحاطه تحریر بیرون است.

ولادت با سعادت ایشان سنه هشتصد وششم در تاشکند شد وصال ایشان در سمرقند بیست ونهم شهر ربیع الاول سنه هشتصد ونود وچهار بود.

مکتوب دوصد وهشتاد وششم

از مکتوبات إمام ربّانی مجدد ألف ثانی

شیخ أحمد فاروقی سرهندی رحمه الله تعالی رحمة واسعة

بمولانا أمان الله فقیه صدور یافت در بیان اعتقاد صحیح که مأخوذ از کتاب وسُنّت است بر وَفقِ آرای صائبه أهل سنّت وجماعة وردِّ جماعه که از کتاب وسنّت خلاف معتقَدات أهل سنت وجماعه فهمیده اند ویا کشف خلافِ أهل حق معلوم ساخته اند.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بدان أرشدك الله تعالی وألهمك سواء الصّراط که از جملهٔ ضروریاتِ طریقِ سالك اعتقادِ صحیح است که علماء أهل سنّت آنرا از کتاب وسنّت وآثار سلَف استنباط فرموده اند وکتاب[١] وسنت را محمول داشتن بر مَعانی که جُمهورِ علماء أهل حق یعنی علماء اهل سنت وجماعت آن معانی را ازان کتاب وسنّت فهمیده اند نیز ضروریست واگر بالفرض خلاف آن معانی مفهومه بکشف والهام امری ظاهر شود آن را اعتبار نباید کرد وازان استعاذه باید نمود مثلا آیات وأحادیث که از ظواهر آنها توحید وجود مفهوم میشود وهمچنین احاطهٔ سرَیان وقرب ومعیّتِ ذاتیه معلوم میگردد چون علماء أهل حق ازان آیات واحادیث این معانی نه فهمیده

(١) ویحمل علی ظواهرها ما لم یصرف عنها دلیل قطعي کما في الآیات التي تشعر بظواهرها بالجهة والجسمیة ونحو ذلك من المتشابهات الأُخر والعدول عن الظواهر الی معان یدعیها أهل الباطن وهم الملاحدة یدعون بان النصوص لیست علی ظواهرها بل لها معان لا یعرفها إلاّ المعلم وقصدهم بذلك نفي الشریعة بالکلیة الحاد ای میل وعدول عن الإسلام واتصال بالکفر لکونه تکذیبا للنبي صلّی الله علیه وسلّم فیما علم مجیئه بالضرورة وأمّا ما ذهب إلیه بعض المحققین من ان النصوص محمولة علی ظواهرها ومعد لك فیها اشارات خفیة الی حقائق تنکشف علی ارباب السلوك یمکن التطبیق بیهنا وبین الظواهر المرادة فهو من کمال الایمان ومحض العرفان ورد النصوص بأن ینکر الأحکام التي دلّت علیها النصوص القطعیة من الکتاب والسنة کحشر الاجساد مثلا کفر لکونه تکذیبا صریحا لله تعالی ورسوله علیه الصّلاة والسّلام فمن قذف عائشة فقد کفر. شرح العقائد النسفیة

اند اگر در اثنای راه بر سالك این مَعانی منکشِف شود وموجود جز یکی نیابد یا اورا بالذّات مُحیط داند وقریب ذاتا یابد هر چند او درین وقت بواسطهٔ غلبهٔ حال وسکرِ وقتْ معذور است امّا باید که همیشه بحق سبحانه وتعالی ملتجی ومتضرّع باشد که اورا ازین وَرْطه برآورده اموریکه مطابقِ آرای صائبهٔ علمای اهل حق است بر وی منکشف گرداند وسر موی از خلاف معتَقَداتِ حقهٔ ایشان ظاهر نسازد بالجمله معانی مفهومه علماءِ اهل حق را مصداقِ کشفِ خود باید ساخت ومحك[١] الهامِ خودرا جز آن نباید داشت چه معانی که خلافِ معانی مفهومهٔ ایشانست از حیّز اعتبار ساقِط است زیراکه هر مُبْتَدِع وضالّ مقتدای معتقَداتِ خودرا کتاب وسنت میداند وباندازهٔ اَفْهام رکیکهٔ خود ازان معانی غیر مطابِقه میفهمد **يُضِلّ به كثيرا ويهدي به كثيرا** وآنکه گفتم که معانی مفهومهٔ علماء أهل حق معتبر است وخلافِ آن معتبر نیست بنابر آن است که آن معانی را ز تتبع آثار صحابه وسَلَف صالحین رضوان الله تعالی علیهم أجمعین اخذ کرده اند واز انوار نجوم هدایتِ شان اقتباس فرموده اند لهذا نجاتِ ابدی مخصوصِ ایشان گشت وفلاح سرمدی نصیب ایشان آمد **اولئك حزب الله ألا انّ حزب الله هم المفلحون**[٢] واگر بعضی از علماء با وجودِ حقیّتِ اعتقاد در فرعیّات مداهنت نمایند ومرتکب تقصیرات باشند در عملیات انکار از مطلَقِ علماء نمودن وهمه را مطعون ساختن بی اتصافی محض است ومکابرهٔ صِرف بلکه انکار است از اکثر ضروریاتِ دین چه ناقلانِ آن ضروریات ایشانند وناقدان جیّدهٔ آنرا از ردیئهٔ آن ایشان اند لولا[٣] نور هدایتهم لما اهتدینا

---

(١) قوله محك بفتحتین وبکسر اول وفتح حای مهمله نیز بمعنی سنگ زرکش که سیاه باشد وبران آزایش زر کنند
(٢) ایشانند لشکر خدا آگاه شوید هر آینه لشکر خدا ایشانند رستکاران اشارة است بکریمه که واقع است در آخر سورة مجادله
(٣) یعنی اگر نمی بودی نور هدایت در اهتمامئ علماء هرگز راه نیافتیم ما واگر نمی بودی جدا کردن علماء صواب را از خطا البته گمراه شدیم ما وایشانند که صرف کرده اند طاقت خودرا در اعلاء دین راست واستوار وروان ساخته اند گردهای کثیره را بر راه راست پس کسی که پیروی نمود ایشان را نجات یافت ورستگار گردید وکسیکه مخالفت ایشان ورزید گمراه شد وگمراه نمود.

ولولا تمييزهم الصّواب عن الخطإ لغوينا وهم الّذين بذلوا جهدهم في إعلاء كلمة الدّين القويم واسلكوا طوائف كثيرة من النّاس على الصّراط المستقيم فمن تابعهم نجى وافلح ومن خالفهم ضلّ واضلّ. بايد دانست كه معتَقَدات صوفيه بالآخرة يعنى بعد از تمامىِ منازلِ سلوك ووصول باقصى درجات الولاية همين معتقدات علماء اهل حق است. غاية ما في الباب علماء را بنقل يا باستدلال است وصوفيه را بكشف ويا بالهام اگر چه بعضى صوفيه را در اثناء راه بواسطهٔ سكر وقت وغلبهٔ حال امور مخالفهٔ آن معتَقَدات ظاهر ميشوند ليكن اگر اورا ازان مقامات گذرانيده بنهايتِ كار رسانند آن مُخالَفات هباء منثور ميگردند[١] وإلاّ بر همان مخالفت ميماند امّا اميد است كه اورا بآن مخالفت اخذ نميكنند حكم او حكم مجتهدِ مخطى است مجتهد در استنباط خطا نموده واو در كشف از جملهٔ مخالفات بعضى ازين طائفه حكم بوحدتِ وجود است واحاطه وقرب ومعيّتِ ذاتى چنانكه بالا گذشت وهمچنين است انكار ايشان از وجودِ صفاتِ سبعه يا ثمانيه[٢] در خارج بوجود زائد بر ذاتِ عزّ سلطانه زيراكه عماء اهل سنت صفات را موجود ميدانند در خارج بوجودِ زائد بر وجودِ ذات تعالى انكارِ ايشان ازين راه پيدا شده است كه درين وقت مشهودِ ايشان ذاتست تعالى وتقدّس در مرآت اين صفات ومعلوم است كه مرآت از نظر رأى مختفى ميباشد پس بواسطهٔ آن اختفا حكم بعدم وجودِ آنها در خارج كرده اند وگمان برده اند كه اگر موجود مى بودند مشهود مى گشتند فحيث لا شهود لا وجود وبر علما بواسطهٔ حكم ايشان بوجودِ صفاتْ طعنها كرده اند بلكه بكفر وثنويّة حكم نموده[٣] أعاذنا الله سبحانه عن الجرأة في الطّعن واگر ايشان را ازين

---

(١) يعنى واگر اورا ازان مقامات سكر چه نگذارند وبنهايت كار نرسانند.

(٢) يعنى علم، قدرة، حياة، سمع، بصر، اراده، كلام، تكوين، وتكوين اختلاف نموده اند كه صفت مستقر است يا از افراد صفت اراده ازينجا فرموده است قدس سرّه سبعه يا ثمانيه. لمصححه سلّمه الله تعالى

(٣) اگر چه كفر وثنوية حقيقى اراده نه كرده باشند اما اين لفظ در اعتقاد درست اطلاق كردن بسى منكر ومستقبح است. معارف لدنيه

مقامْ ترقی واقع می شد وشهودِ ایشان ازین پرده می برآمد وحکم مرآتیّة زائل میگشت صفات را جدا میدیدند وحکم بانکار آنها نمیکردند وکار ایشان تا بطعن اکابر علما نمکشید واز جمله مخالفات آن بعض حکم ببعضی امور است که مستلزم ایجاب واجب اند تعالی وتقدّس اگر چه ایشان لفظ ایجاب اطلاق نمی کنند واثبات اراده می نمایند اما فی الحقیقة نافی اراده اند. ودرین حکم جمیع اهل ملل را مخالفند یکی ازان جملهٔ امور حکمِ ایشانست بآنکه حق سبحانه قادر است بقدرت بمعنی إِنْ شَاءَ فَعَلَ وَإِنْ لَمْ يَشَأْ لَمْ يَفْعَلْ. امّا شرطیّهٔ اولی را واجب الصّدق میدانند[۱] وثانیه را ممتنع الصدق[۲] واین قول بایجاب است بلکه انکارِ قدرت است نیز بمعنی که مقرَّرِ اهل مِلَل است چه نزد ایشان قدرت بمعنی صحت فعل وترك است[۳] ولازم از قولِ ایشان وجوبِ فعل وامتناعِ ترك است فَأَيْنَ هذَا مِنْ ذَلِكَ مذهبِ ایشان درین مسئله بعینهِ مذهب حکما ست واثباتِ اراده نمودن با وجودِ وجوبِ صدقِ اولی وامتناع صدق ثانیه وخودرا باین اثبات از حکما جدا ساختن نافع نیست چه اراده[٤] تخصیص أحد المتساویین است فحیث لا تَسَاوِیَ لا إرادة وههنا التّساوي معدوم للوجوب والإمتناعِ فافهم. واز جملهٔ آن امور بیانِ ایشان است در تحقیقِ مسئله قضاء وقدر بر نهجی که ظاهرش ایجاب است واز جملهٔ عباراتِ ایشان دران مبحث اینست که الحاکمُ محکوم والمحکوم حاکمٌ قطع نظر[٥] از ایجاب حق

---

(۱) ومیگویند لابد وضرور است که بخواهد وبکند ومحال نیست که نخواهد ونه کند.

(۲) یعنی قدرت را این معنی گفتن قائل بودن بایجاب است.

(۳) یعنی ایجاد عالم وعدم ایجاد آن هردو جائز اند وامتناع یکی ازینها لازم وواجب ست.

(٤) قول چه اراده علت است مر قوله اورا قدّسرّه نافع نیست یعنی زیراکه صفت اراده کارش تخصیص یکی است از دو چیز (وجود وعدم) برابر اند در معلومیت ومقدوریت حق جلّ وعلا بحصول ووقوع در وقت مخصوص پس آنجا که تساوی مفقود است اراده هم مفقود است ودر ما نحن فیه تساوی متحقق نیست بسبب وجوب یکی از دو طرف وامتناع طرف دیگر علی ما زعموا فافهم.

(٥) یعنی عبارت ایشان مستلزم دو شناعت است یکی بجانب واضطرار حق جلّ وعلا در ایجاد عالم ودیگری محکوم بوزن او عزّ اسمه وجلّت قدرته تبارك وتعالی عن ذلك علوّا کبیرا. لمصححه سلمه الله

سبحانه را محكوم اَحَدى ساختن وحاكمى را بر وى گماشتن بسيار مستقبَح است **إنّهم ليقولون منكرا من القول وزورا** وامثالِ اينها از مخالَفات بسيار است كقولهم بعدم امكان رؤية الحقّ سبحانه إلاّ بتجلّي صوريّ[١] واين قول مستلزِم انكارِ رؤيتِ حق است سبحانه. ورؤيتى كه بتجلّىِ صورى تجويز نموده اند فى الحقيقت رؤية حق نيست سبحانه ضربى است از شبه ومثال[٢] **بيت:**

يراه المؤمنون بغير كيف * وإدراك وضرب من مثال[٣]

وكقولهم بقدم ارواح الكمّل وازليّتها[٤] وهذا القول ايضا مخالف لأهل الإسلام فإنّ عندهم العالم بجميع أجزائه محدث والأرواح من جملة العالم لأنّ العالم اسم لجميع ما سوى الله تعالى فافهم. پس[٥] سالك را بايد كه پيش از وصول بحقيقت كار با وجودِ مخالفتِ كشف وإلهام خود تقليد علماء اهل حق را لازم داند وعلمارا مُحِق وخودرا مُخْطِى انگار وچه مستنَدِ علماء تقليدِ انبياء است عليهم

---

(١) چنانچه قائل گشتن ايشان بنفى امكان ديدنِ حق تعالى در آخرت مگر بتجلّى صورى

(٢) بدانكه مثل ديگر است ومثال ديگر مثل عبارت است ازانكه دو چيز از يك جنس باشند اين در بارى تعالى وصفات او محال است ومثال عبارت است از آنچه بيان مراد كند بادنى ثنا بهتى چنانكه گفته شود كه بادشاه مثل آفتاب است كه عالم از وى روشن ميشود پس بايد دانست كه در عالم مثال از واجب تا ممكن با وى مجرّد هر يك متمثل مى شود رسول كريم حمّي مدينه را بصورت زنى سياه روى ديده بود كه از مدينه بجمعه رفته ورمضان را بصورت مردى خوش رو ديده وشخصى در عهد يوسف عليه السلام سالهاى خشكى وسالهاى بارش را بصورت گاوهائى لاغر وگاوهائى فربه بخواب ديده بوده على هذا القياس. منتخب از مكتوبات قاضى صاحب قدس سره.

(٣) اين بيت از قصيدهٔ بدء الأمالى است از تأليفات شيخ علامه ابوالحسن سراج الدين علي بن عثمان اوشى فرغانى حنفى يعنى به بينند حق را تعالى وتقدّس مؤمنان بى كيفيت وبى احاطه وبى نوعى از مثال وصورت وشكل وهيئت.

(٤) يعنى چنانچه قول بعضى از صوفيه كه ارواح انبياء بعضى از كمل اوليا قديم اند وازلى واين قول نيز مخالف اهل اسلام است زيراكه نزد اهل اسلام عالم بتمام اجزاء خود نو پيداست وارواح نيز از اجزاء عالم اند كه عالم اسم است مر جميع ما سواى حق را تعالى وتقدّس به نهجيكه هيچ چيزى غير حق تعالى ازان بيرون نماند.

(٥) قوله پس سالك را الخ متصل است بقول او قدّس سرّه بايد دانست كه معتقدات صوفيه بالآخره الخ ومتفرع است بران.

الصلوات والتّسليمات كه بوحى قطعى مؤيّد اند واز خطا وغلط معصوم وكشف وإلهام او بر تقدير مخالَفت باحكامِ ثابته بوحى خطا وغلط است. پس كشفِ خودرا بر قولِ علماء مقدّم داشتن فى الحقيقت مقدّم داشتن است بر احكامِ قطعيّه منزّله وهو عين الضّلالة ومحض الخسارة. وأيضا همچنانكه اعتقاد بموجَبِ كتاب وسنت ضروريست عمل بمقتضاى آنها بر نهجيكه ائمّهٔ مجتهدين از كتاب وسنت إستنباط فرموده اند وإستخراج أحكام ازانها نموده از حلال وحرام وفرض وواجب وسنت ومستحب ومكروه ومشتبِه. وعلم باين احكام نيز ضرورى است ومقلِّدرا نميرسد كه خلافِ رأى مجتهد از كتاب وسنت أحكام اخذ كند وبران عامِل باشد ودر عَمل قول مختار را از مذهبِ مجتهدى كه خودرا تابع او ساخته است اختيار كند. واز رخصت اجتناب نموده بعزيمت عمل نمايد ومهما امكن در جمع كردنِ اَقْوالِ مجتهدين سعى بليغ نمايد[۱] تا بر قولِ متّفَق عليه عمل واقع شود مثلا إمامِ شافعى رحمه الله در وضوء نيّت را فرض ميگويد بى نيّتْ وضوء نكند وهمچنين ترتيب در غَسْلِ اعضا وَوِلارا نيز لازم ميداند رعايتِ ترتيب ووِلا بايد كرد. إمام مالك رحمه الله دَلْكْ را در غَسْلِ اعضا فرض ميگويد ألبته دَلْك بكند وهم چنين لَمْسِ نِسا ومسّ ذَكَررا ناقضِ وضوء گفته اند بر تقديرِ وُقُوعِ لَمْسِ نساء ومَسِّ ذَكَر تجديدِ وضوء بكند على هذا القياس. بعد از حصولِ اين دو جَناحِ اعتقادى وعملى متوجِّه عروجِ مَدارجِ قُرب ايزدى گردد جلّ شانه وطالبِ قطع منازِلِ ظُلَمانى ومسالِكِ نورانى باشد. ليكن بداند كه اين قطعِ منازِل وعروجِ مدارج

([۱]) يعنى وضوء وغسل ونماز وديگر اعمال را بر نهجى ادا مينمايد باتفاق مجتهدين روا گردد مثلا نيت نزد امام شافعى واحمد ومالك فرض است بايد كه وضوء بى نيت نكند وترتيب وشستن اعضاء وضوء يعنى امرار وى پستر دست پستر مسح سر پستر پا نيز نزد اين حضرات فرض است پس مراعات آنرا لازم گيرد ونزد امام مالك پى به پى شستن يعنى وقت اعتدال هوا هنگام شستن عضو ثانى عضو اول خشك نشود هم فرض است اين را مرعى دارد ونيز دست رسانيدن مرد بزن بى پرده ودست رسانيدن بشر مگاه خود بدون پرده نزد ايشان وضوء بشكند بايد كه اندرين صورت وضوء جديد بكند تا از اختلاف بيرون آيد. لمصححه سلمه الله تعالى.

وابسته بتوجُّه وتصرُّفِ شیخِ کاملِ مکمِّل راه دان راه مبین راه نما است که نظرِ او شافی امراض قلبیه است وتوجُّهِ او دافعِ اخلاقِ ردیئهٔ نامرضیّه. پس اوّل طلبِ شیخ نماید اگر بمحضِ فضلِ خداوندی جلّ شانه شیخ را باو دانانند معرفتِ شیخ را نعمتِ عظمی تصوّر کرده خودرا ملازم او سازد وتمام منقاد تصرّفات او گردد. وشیخ الإسلام هروی میفرماید الهی چیست اینکه دوستان خودرا کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت وتا ترا نیافت ایشان را نشناخت اختیار خودرا بالکلّیه در اختیارِ شیخ گم کند وخودرا از جمیع مُرادات تَهی ساخته کمرِ همت را در خدمتِ او بندد وبهر چه شیخ اورا امر فرماید سرمایهٔ سعادتِ خودرا دران دانسته در امتثال آن بجان سعی نماید شیخ مقتدا اگر مناسبِ استعدادِ او ذِکر خواهد دید بآن امر خواهد نمود واگر توجّه ومراقبه مناسب است بآن اشارت خواهد کرد واگر در مجرّد صحبتْ کفایت معلوم خواهد کرد بآن امر خواهد نمود. بالجمله با وجود دریافت صحبت شیخ احتیاج ذکر بهیچ شرطی از شرائط راه نیست هر چه مناسبِ حالِ طالب خواهد دید خواهد فرمود واگر در بعضی امور از شرائطِ راه تقصیری واقع خواهد شد صحبتِ شیخ آن را تلافی خواهد کرد وتوجّه او جَبْرِ نقصانِ آن خواهد نمود واگر بشرفِ صحبتِ اینچنین شیخ مقتدا مشرَّف نشد اگر از مرادانست جذبش خواهند کرد وبمحضِ عنایت بیغایت کارِ اورا کفایت خواهند نمود وهر شرطی واَدَبیکه در کار شود اعلام خواهند فرمود ودر قطعِ منازل سلوك روحانیات بعضی اکابر را وسائل راهِ او خواهند ساخت چه بطریق جَرْیِ عادت الله سبحانه در قطع راهِ سلوك توسّط از روحانیاتِ مشایخ در کار است واگر از مُریدانست کار او بی توسّطِ شیخ مقتدا در خَطَر است تا زمانِ وُصُول بشیخ می باید که همیشه بحق سبحانه ملتجی ومتضرّع باشد که اورا بشیخ مقتدا رساند. ونیز می باید که رعایتِ شرائطِ راه را لازم داند شرائط در کتبِ مشایخ به تفصیل بیان یافته است ازانجا مُلاحظه نموده مرعی دارد.

معظم شرائطِ راه مخالفت با نَفْس است وآن موقوف بر رعايتِ مقامِ ورع وتقوى است كه عبارت از انتها از محارم است وانتها از محارم صورت نه بندد تا از فضول مباحات اجتناب نكند چه ارخاى عنان در ارتكاب مُباحات باشياءِ مشتبهات ميرساند ومشتبه بمحرَّم نزديك است واحتمال وقوع دران قوى تر ومن حام حول الحمى يوشك أن يقع فيه[۱] پس اجتناب از محرّمات موقوف شد بر اجتناب از فضول مُباحات. پس در وَرَع اجتناب از فضول مباحات نيز مرعى شد وترقى وعروج وابسته بورع است بيانش آنست كه اعمال را دو جزو است امتثال أوامر وانتها از مناهى. در امتثال أوامر قدسيان نيز شريك اند اگر در امتثالْ ترقى واقع ميشد قدسيان را نيز واقع[۲] ميشد وانتها از مناهى در قدسيان نيست چه ايشان بالذات معصوم اند مجالِ مخالَفت ندارند تا ازان نهى كرده شود[۳]. پس لازم آمد كه ترقى وابسته همين جزو است واين اجتناب سراسر مخالفتِ نفس است چه شريعت براى رفع هواى نفسانى ودفع رُسومِ ظلمانى وارد شده است زيراكه مقتضاى طبيعتِ نفس يا ارتكاب محرَّم است يا فضولى كه بانجام بمحرّم رساند پس اجتناب از محرّم وفُضولْ عينِ مخالفتِ نفس است اگر سؤال كنند كه در امتثالِ اوامر نيز مخالفتِ نفس است زيراكه نفس نميخواهد كه بعباداتْ اشتغال نمايد پس امتثال نيز مستلزم ترقى باشد وچون در ملائكه در امتثال مخالفتْ مفقود است

---

(۱) يعنى كسيكه بگردد گرد چراگاه نزديك است كه درآيد درون او. عن نعمان بن بشير قال قال رسول الله صلّى الله عليه وسلّم (**الحلال بيّن والحرام بيّن بينهما مشتبهات لا يعلمهن كثير من النّاس فمن اتّقى الشّبهات استبرأ لدينه وعرضه ومن وقع في المشتبهات وقع في الحرام كالرّاعي يرعي حول الحمى يوشك أن يوقع فيه إلاّ أنّ لكلّ ملك حمى ألا وأنّ حمى الله محارمه ألا وإنّ في الجسد مضغة إن صلحت صلح الجسد كلّه وإذا فسدت فسد الجسد كلّه ألا وهي القلب**). متّفق عليه

(۲) وچون در قدسيان ترقى از جهت امتثال واقع نيست در انسيان هم نبود چه رفع تالى منتج رفع مقدم است

(۳) زيراكه مبناى نهى بر امكان وقوع مَنْهى عنه است وإلاّ يكون نفيا

سببِ ترقی نشده فالقیاس مع الفارق[۱] جوابش آنست که عدمِ رضاءِ نفس در اداءِ عبادات بواسطهٔ آنستْ که او خواهانِ فراغتِ خود است نمیخواهد که خودرا بچیزی مقیّد گرداند واین فراغت وعدَمِ تقیّد نیز داخل محرّم است یا فُضول پس در امتثال اوامر مخالفت با نفسِ امّاره از راهِ اجتناب ازین محرّم یا فضول آمدند از راهِ ادای اوامر[۲] فقط که ملائکه نیز دارند فالقیاس صحیح[۳]. پس هر طریقی که مخالفتِ نفس دران بیشتر است اقربِ طُرق است وشك نیست که رعایتِ مخالفتِ نفس از سائر طُرق در طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه بیشتر است چه این بزرگواران عمل بعزیمت اختیار کرده اند واز رخصت اجتناب نموده ومعلوم است که در عزیمت هردو جزو اجتنابِ محرّم وفضول مَرْعِی است بخلاف در رخصت که اجتناب از محرّم است وبس اگر گفته شود که تواند بود که سائر طُرق نیز عزیمت اختیار کرده باشند گوئیم که در اکثر طُرُقْ سماع ورقص است که بعد از تمحّل[٤] بسیار کار برخصت میرسد عزیمت را دران چه مجال وهمچنین ذکر جَهْرْ که بیش از رخصت دران متصوّر نیست وایضًا مشایخ سلاسل دیگر در طُرقِ خود بواسطهٔ بعضی نیّات حقّانیّه امورِ محدَثه پیدا کرده اند که نهایتِ تصحیح دران حکم برخصت است بخلافِ اکابر این سلسلهٔ علیّه که سر موی مخالفتِ سُنّت تجویز نه کرده اند وابْداع واِحْداثْ روا نداشته. پس مخالفتِ نفس درین طریقْ اتم باشد پس

---

(۱) یعنی قیاس انسیان بر قدسیان صحیح نیست زیراکه سبب ترقی در حقیقت مخالفت نفس است وآن در قدسیان مفقود ودر انسیان موجود فافترقا فکیف یقاس احدهما علی الآخر. حاصل جواب آنکه ترقی در امتثال اوامر بالذات ومن حیث الامتثال اصلا واقع نیست بلکه از جهت آنکه امتثال اوامر مستلزم انتها از مناهی است پس ثابت شد که ترقی وابسته به همین جزو است. لمصححه سلّمه الله تعالی

(۲) یعنی امتثال اوامر حق جلّ وعلا قدسیان هم دارند

(۳) یعنی پس قیاس انسیان بر قدسیان در عدم ترقی بسبب امتثال اومر صحیح آید نه مع الفارق کما زعمه السائل

(٤) اشارتست بتأویلات آیات واحادیث که بر نفی سماع ورقص دلالت دارند

قربِ طرق باشد. پس طالب را اختیارِ این طریقْ اوْلی واَنْسب باشد[۱] چه راه بغایت اقرب است ومطلب در کمال رفعت وجماعهٔ از متأخرین خلفای ایشان ترك اوضاعِ این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریقْ اِحداث نموده اند وسماع ورقص وجهر اختیار کرده نشإِ آن عدم وُصول است بحقیقتِ نیّاتِ اکابرِ این خانوادهٔ بزرگ. خیال کرده اند که باین محدثات ومبتدعات تکمیل وتتمیمِ این طریقه مینمایند ندانسته اند که در تخریب واِضاعتِ آن می کوشند والله یحقّ الحقّ وهو یهدي السّبیل.

(۱) یعنی طرق این بزرگواران بغایت نزدیکتر است زیراکه من بزرگواران ابتداء سیر از عالم امر مینمایند ودیگران از عالم خلق ومطلب ایشان در غایت بلندی است که متوجه احدیت صرفه اند وبجز ذات از اسم وصفت مقصدی ندارند

دُعَاءُ التَّوْحِيدِ

يَا اَللهُ يَا اَللهُ لاَ اِلَهَ اِلاَّ اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا عَفُوٌّ يَا كَرِيمُ فَاعْفُ عَنِي وَارْحَمْنِي يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَاَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ اللّهمّ اغْفِرْ لِي وَلآبَائِي وَأُمَّهَاتِي وَلآبَاءِ وَاُمَّهَاتِ زَوْجَتِي وَلأَجْدَادِي وَجَدَّاتِي وَلأَبْنَائِي وَبَنَاتِي وَلإِخْوَتِي وَأَخَوَاتِي وَلأَعْمَامِي وَعَمَّاتِي وَلأَخْوَالِي وَخَالاَتِي وَلأُسْتَاذِي عَبْدِ اْلحَكِيمِ اْلآرْوَاسِي وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ اَلاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَاْلاَمْوَاتِ «رَحْمَةُ اللهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ» بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَاْلحَمْدُ للهِ رَبِّ اْلعَالَمِينَ

دُعَاءُ اْلاسْتِغْفَارِ

اَسْتَغْفِرُ اللهَ الْعَظِيمَ الَّذِي لاَ اِلَهَ إِلاَّ هُوَ اْلحَيَّ الْقَيُّومَ وأَتوبُ إِلَيْهِ

إن ناشر كتب - **دار الحقيقة للنشر والطباعة** - هو المرحوم حسين حلمي ايشيق عليه الرحمة والرضوان المتولد عام ١٣٢٩ هـ. [١٩١١ م] بمنطقة -**أيوب سلطان إستانبول**- وأعداد الكتب التي نشرها ثلاث وستون مصنفا من العربية وأربع وعشرون مصنفا من الفارسية وثلاث مصنفات أوردية وأربع عشرة من التركية ومقدار الكتب التي أمر بترجمتها من هذه الكتب إلى لغات فرنسية وألمانية وإنجليزية وروسية وإلى لغات أخر بلغت مائة وتسعة وأربعين كتابا وجميع هذه الكتب طبعت في -**دار الحقيقة للنشر والطباعة**- وكان المرحوم عالما طاهرا تقيا صالحا وتابعا لمشيئة الله وقد تتلمذ للعلاّمة الحبر البحر الفهامة الولي الكامل المكمل ذي المعارف والخوارق والكرامات عالي النسب السيد عبد الحكيم الارواسي عليه رحمة الباري وأخذ منه وظهر كعالم إسلامي فاضل وكامل مكمل وقد لبى نداء ربه المتعال وتوفي ليلة ٢٥ على ٢٠٠١/١٠/٢٦ (الثامن على التاسع من شهر شعبان المعظم سنة إثنتين وعشرين وأربعمائة وألف من الهجرة النبوية) ودفن في محل ولادته بمقبرة أيوب سلطان تغمده الله برحمته الواسعة واسكنه فسيح جناته آمين.

اسماء الكتب العربية التي نشرها مكتبة الحقيقة

اسماء الكتب الفارسية التي نشرها مكتبة الحقيقة

اسماء الكتب	عدد صفحاتها
١ - مكتوبات امام رباني (دفتر اول)	٦٧٢
٢ - مكتوبات امام رباني (دفتر دوم وسوم)	٦٠٨
٣ - منتخبات از مكتوبات امام رباني	٤١٦
٤ - منتخبات ازمكتوبات معصومية ويليه مسلك مجدد الف ثاني (با ترجمه اردو)	٤٣٢
٥ - مبدأ ومعاد ويليه تأييد اهل سنت (امام رباني)	١٥٦
٦ - كيمياي سعادت (امام غزالي)	٦٨٨
٧ - رياض الناصحين	٣٨٤
٨ - مكاتيب شريفه (حضرت عبدالله دهلوى) ويليه المجد التالد ويليهما نامهاى خالد بغدادى	٢٨٨
٩ - در المعارف (ملفوظات حضرت عبد اللّه دهلوي)	١٦٠
١٠ - رد وهابي ويليه سيف الابرار المسلول على الفجار	١٤٤
١١ - الاصول الاربعة في ترديد الوهابية	١٢٨
١٢ - زبدة المقامات (بركات احمدية)	٤٢٤
١٣ - مفتاح النجاة لاحمد نامقي جامي ويليه نصايح عبد الله انصاري	١٢٨
١٤ - ميزان الموازين في امر الدين (در رد نصارى)	٣٠٤
١٥ - مقامات مظهرية ويليه هو الغني	٢٠٨
١٦ - مناهج العباد الى المعاد ويليه عمدة الاسلام	٣٢٠
١٧ - تحفه اثنى عشريه (عبد العزيز دهلوي)	٨١٦
١٨ - المعتمد في المعتقد (رساله توربشتي)	٢٨٨
١٩ - حقوق الاسلام ويليه مالابدّ منه ويليهما تذكرة الموتى والقبور	٢٧٢
٢٠ - مسموعات قاضى محمد زاهد از حضرت عبيد الله احرار	١٩٢
٢١ - ترغيب الصلاة	٢٨٨
٢٢ - أنيس الطالبين وعدّة السالكين	٢٠٨
٢٣ - شواهد النبوة	٣٠٤
٢٤ - عمدة المقامات	٤٨٠
٢٥ - اعترافات جاسوس انگليسى به لغة فارسى ودشمنى انگليسها به إسلام	١٦٠

الكتب العربية مع الاردوية والفارسية مع الاردوية والاردية

١ - المدارج السنية في الرد على الوهابية ويليه العقائد الصحيحة فى ترديد الوهابية النجدية	١٩٢
٢ - عقائد نظاميه (فارسي مع اردو) مع شرح قصيدة بدء الامالي ويليه احكام سماع از كيمياي سعادت ويليهما ذكر ائمه از تذكرة الاولياء ويليهما مناقب ائمهٔ اربعه	١٦٠
٣ - الخيرات الحسان (اردو) (احمد ابن حجر مكي)	٢٢٤
٤ - ہر كسى كيلئے لازم ايمان مولانا خالد بغدادیؒ	١٤٤
٥ - اعترافات جاسوس انگليسى به لغة اردو ودشمنى انگليسها به إسلام	١٦٠